



دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج
دانشکده مدیریت و حسابداری
رشته حسابداری

جزوه درس: توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی

مدرس: دکتر صفدری

www.drSafdari.net

فهرست مطالب

۵	فصل اول: توسعه اقتصادی
۵	۱-۱ - مفهوم توسعه
۸	۱-۲ - شاخص‌های توسعه اقتصادی
۱۲	۱-۳ - توسعه پایدار
۱۴	۱-۴ - اجزای توسعه اقتصادی
۱۵	۱-۵ - مفهوم توسعه فرهنگی
۱۶	۱-۶ - نقش انسان در توسعه فرهنگی
۱۷	۱-۷ - رشد جمعیت و محدودیت منابع طبیعی
۲۰	۱-۸ - ویژگی‌های جامعه توسعه‌یافته
۲۲	۱-۹ - خصوصیات کشورهای در حال توسعه
۲۴	۱-۱۰ - فقر و شاخص‌های اندازه‌گیری آن
۲۶	۱-۱۱ - توزیع درآمد و توسعه اقتصادی
۳۱	۱-۱۲ - دولت و بازار
۳۵	۱-۱۳ - ابزارهای دخالت دولت در اقتصاد
۳۸	۱-۱۴ - جامعه‌شناسی توسعه اقتصادی
۴۱	۱-۱۵ - انباشت سرمایه در توسعه اقتصادی
۴۲	۱-۱۶ - توسعه اقتصادی و تجارت خارجی
۴۴	۱-۱۷ - تأثیر سرمایه‌انسانی بر تجارت خارجی و رشد اقتصادی
۴۶	فصل دوم: استراتژی‌های توسعه اقتصادی
۴۶	۲-۱ - استراتژی پولی
۴۶	۲-۲ - استراتژی اقتصاد باز
۴۷	۲-۳ - استراتژی صنعتی شدن
۴۸	۲-۴ - استراتژی انقلاب سبز
۴۸	۲-۵ - استراتژی توزیع مجدد
۴۹	۲-۶ - استراتژی سوسیالیستی توسعه
۵۰	فصل سوم: نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی
۵۰	۳-۱ - نظریه آدام اسمیت
۵۲	۳-۲ - نظریه مالتوس

۵۳	۳-۳- نظریه میل
۵۷	۳-۴- نظریه روستو
۶۰	۳-۵- نظریه لویس
۶۲	۳-۶- نظریه میردال
۶۴	۳-۷- نظریه ریکاردو
۶۷	۳-۸- نظریه کارل مارکس
۶۸	۳-۹- نظریه شومپتر
۷۱	۳-۱۰- نظریه کینز
۷۲	۳-۱۱- نظریه هارود-دومار
۷۳	۳-۱۲- نظریه سولو-سوان
۷۴	۳-۱۳- نظریه اشتاین رودن
۷۶	۳-۱۴- نظریه راگنار نورکس
۷۶	۳-۱۵- نظریه ریچارد آر نلسون
۷۷	۳-۱۶- نظریه آلبرت هیرشمن
۷۹	۳-۱۷- نظریه لویس-فی-رانیس
۸۱	فصل چهارم: موانع توسعه اقتصادی
۸۲	۴-۱- فقر و دورهای باطل فقر
۸۲	۴-۲- کمبود سرمایه
۸۳	۴-۳- موانع اجتماعی - فرهنگی
۸۳	۴-۴- کمبود نیروی انسانی متخصص
۸۴	فصل پنجم: جریان تاریخی توسعه
۹۱	فصل ششم: نقش آموزش و پرورش در توسعه اقتصادی
۹۳	فصل هفتم: فن آوری و توسعه اقتصادی
۹۴	فصل هشتم: برنامه‌ریزی اقتصادی
۹۴	۸-۱- تعریف برنامه‌ریزی
۹۵	۸-۲- انواع برنامه‌ریزی از نظر مکاتب اقتصادی
۹۵	۸-۲-۱- برنامه‌ریزی اقتصادی نظام سرمایه‌داری
۹۷	۸-۲-۲- برنامه‌ریزی سوسیالیستی
۹۸	۸-۲-۳- برنامه‌ریزی اقتصادی در نظامهای مختلط

- ۹۸ ۸-۳- انواع برنامه‌ریزی به‌اعتبار جامعیت
- ۹۹ ۸-۴- انواع برنامه‌ریزی به‌اعتبار الزام در اجرا
- ۹۹ ۸-۵- برنامه‌ریزی از نظر مدت اجرا
- ۱۰۰ ۸-۶- برنامه‌ریزی به‌اعتبار حوزه شمول جغرافیایی برنامه
- ۱۰۰ ۸-۷- برنامه‌ریزی سطح برنامه
- ۱۰۱ ۸-۸- مراحل برنامه‌ریزی اقتصادی
- ۱۰۳ فصل نهم: سیاست‌های توسعه در ایران
- ۱۰۸ فصل دهم: راه‌کارهای توسعه اقتصادی در ایران
- ۱۰۸ ۱۰-۱- تفکر علمی
- ۱۰۸ ۱۰-۲- برنامه‌ریزی
- ۱۰۹ ۱۰-۳- تکمیل اقتصادهای پیشرفته صنعتی
- ۱۱۰ ۱۰-۴- لوازم توسعه اقتصادی
- ۱۱۳ منابع

فصل اول: توسعه اقتصادی

با افزایش سطح دانش و فهم بشر، کیفیت و وضعیت زندگی او همواره در حال بهبود و ارتقا بوده است. بعد از انقلاب فرهنگی - اجتماعی اروپا (رنسانس) و انقلاب صنعتی، موج پیشرفت‌های شتابان کشورهای غربی آغاز شد. تنها کشور آسیایی که تا حدی با جریان رشد قرن‌های ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی غرب همراه شد، کشور ژاپن بود. پس از رنسانس (که انقلابی فکری در اروپا رخ داد)، توان فراوان این ملل، شکوفا و متجلی شد. اما متأسفانه در همین دوران، کشورهای شرقی روند رو به‌رشدی را تجربه نکرده و گاهی نیز سیر نزولی را طی کردند. البته، گاهی نیز حرکت‌های مقطعی و موردی در این کشورها انجام شد. اما از آنجا که با کلیت جامعه و فرهنگ عمومی تناسب کافی نداشت و از آن حمایت نشد، بسرعت از بین رفت. محمدتقی‌خان امیرکبیر در ایران، نمونه‌ای از این موارد است. مباحث توسعه اقتصادی از قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی در کشورهای اروپایی مطرح شد. فشار صنعتی شدن و رشد فن‌آوری در این کشورها همراه با تصاحب بازار کشورهای ضعیف مستعمراتی باعث شد تا در زمانی کوتاه، شکاف بین دو قطب پیشرفته و عقب‌مانده عمیق شده و دو طیف از کشورها در جهان شکل گیرند: ۱. کشورهای پیشرفته (توسعه‌یافته) ۲. کشورهای عقب‌مانده (توسعه نیافته).

بعد از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظم عمومی در جهان (در کنار به‌استقلال رسیدن بسیاری از کشورهای مستعمره‌ای)، این شکاف بخوبی نمایان شد و ملل مختلف جهان را با این سؤال اساسی مواجه کرد که «چرا بعضی از مردم جهان در فقر و گرسنگی مطلق به‌سر می‌برند و بعضی در رفاه کامل». از همین دوران، اندیشه‌ها و نظریه‌های توسعه در جهان شکل گرفت. بنابراین، نظریات «توسعه» بعد از نظریات «توسعه اقتصادی» متولد شدند. در این دوران، بسیاری از مردم و اندیشمندان در کشورهای پیشرفته و کشورهای جهان سوم، تقصیر را به‌گردن کشورهای قدرتمند و استعمارگر انداختند. بعضی نیز مدرن شدن (حاکم نشدن تفکر مدرنیته بر تمامی ارکان زندگی جوامع سنتی) را علت اصلی می‌دانستند و «مدرن شدن به‌سبب غرب» را تنها راهکار می‌دانستند. بعضی دیگر وجود حکومت‌های فاسد و دیکتاتوری در کشورهای توسعه‌نیافته و ضعف‌های فرهنگی و اجتماعی این ملل را علت اصلی معرفی می‌کردند. عده‌ای نیز «دین» یا حتی «ثروت‌های ملی» را علت رخوت و عدم حرکت مثبت این ملل تلقی کردند. به‌هر تقدیر اینکه کدام علت، اصلی یا اولیه بوده یا اینکه در هر نقطه از جهان، کدامین علت حاکم بوده از حوصله این بحث خارج است. آنچه برای ما اهمیت دارد، درک مفهوم توسعه، شناخت مکاتب و اندیشه‌های مختلف و ارتباط آن‌ها با مقوله توسعه اقتصادی است. اطلاع از این اندیشه‌های جهانی ما را در انتخاب یا خلق رویکرد مناسب برای کشور خودمان یاری خواهد کرد.

۱-۱ - مفهوم توسعه

توسعه^۱ در لغت به‌معنای گسترش دادن و از نظر اندیشه‌وران علوم اقتصادی و اجتماعی، جریانی چند بعدی و به‌معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظم اجتماعی به‌سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر است. قدمت رشد و توسعه به‌اندازه دانش اقتصاد است. همه اقتصاددانان بزرگ کلاسیک در سده‌های هجدهم و نوزدهم، اقتصاددان توسعه بوده و در چگونگی پیشرفت ملت‌ها سخن گفته‌اند. پیشرفت و رفاه مادی انسان‌ها و ملت‌ها، به‌گونه‌ای سنتی در پژوهش‌های اقتصادی جای داشته و از زمینه‌های مهم مطالعات اقتصاددانان متقدم به‌شمار می‌رفته است.

توسعه اقتصادی به‌صورت شاخه‌ای از علم اقتصاد، از اواسط قرن بیستم (یعنی پس از آنکه موضوع پیشرفت در کشورهای در حال توسعه با شدت بیشتری مورد توجه قرار گرفت)، میان پژوهشگران علوم اجتماعی و اقتصادی مطرح شد. اما به‌رغم اینکه بیش از سه دهه از عمر آن نمی‌گذرد، به‌واسطه علاقه و اشتیاق اکثر فرهیختگان برای دستیابی به توسعه و ترقی کشورشان، بیش از سایر رشته‌های مرتبط با علم اقتصاد، به‌چالش کشیده و آثار متعددی نیز درباره آن نوشته شده است. توسعه اصولاً به‌تکامل عقلانی، مادی و معنوی خرده‌نظام‌های فرهنگی، اقتصادی،

^۱ Development

سیاسی و اجتماعی نظام اجتماعی - فرهنگی یک کشور مشخص اشاره دارد. دو نوع نگرش نسبت به تعریف توسعه وجود دارد:

۱ **نگرش بر اساس رشد اقتصادی:** مشخصه نگرش نخست، نظریه رشد اقتصادی و ارزش‌هایی است که رشد اقتصادی بر آن‌ها استوار است. از این دیدگاه، توسعه عبارت است از: «افزایش سریع و پایدار تولید سرانه ناخالص ملی (داخلی) که احتمالاً با کوشش برای کاهش نابرابری درآمدهای ناشی از این افزایش، همراه می‌شود.» در این نگرش، تولید ثروت، نقش اساسی دارد و ارزش‌های دیگری همچون معرفت، عرفان، اخلاق، قدرت، همبستگی، اعتماد به نفس و آزادی فردی، نقش مهمی ندارند.

۲ **نگرش بر اساس آزادی فردی:** نگرش دوم برخلاف نگرش نخست، توسعه را فرایندی برای رشد آزادی فرد در دنبال کردن هدف‌های ارزشمند خود می‌داند. در این نگرش، جایگاه ثروت مادی و اقتصادی، صرفاً یکی از کارکردهای نظام ارزشی است و فرهنگ در نظام‌های سکولار و دین و فرهنگ دینی در نظام‌های دینی، تعیین‌کننده پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است. بر اساس این نگرش از توسعه، اندیشمندان تعریف‌هایی از توسعه ارائه دادند:

ژوزف اسپنگلر^۲، اهمیت فراوانی به فرهنگ ملل و نقش عقاید و ارزش‌های جامعه به صورت انگیزه‌های رفتاری انسان و عامل تعیین‌کننده در توسعه اقتصادی و سیاسی می‌دهد. او می‌گوید: جایی که ارزش‌های توسعه‌ای غالب شوند، توسعه به حرکت در می‌آید و در صورت فقدان این ارزش‌ها، ممکن نیست شاهد توسعه اقتصادی باشیم. هیکس^۳ نیز بر اهمیت فرهنگ و تحولات فرهنگی اشاره می‌کند. شخصیت فرهنگی، اصلی‌ترین عامل ایجادکننده توسعه اقتصادی است و هرگونه تحولات اقتصادی، معلول تحول فرهنگی و منبعث از آن است. از نظر گونار میردال^۴، توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر، یا انسانی‌تر است.

دو مفهوم «رشد اقتصادی» و «توسعه اقتصادی» با یکدیگر تفاوت دارند. رشد اقتصادی، مفهومی کمی است، اما توسعه اقتصادی، مفهومی کیفی است. «رشد اقتصادی» به تعبیر ساده عبارت است از: افزایش تولید (کشور) در یک سال خاص در مقایسه با مقدار آن در سال پایه. در سطح کلان، افزایش تولید ناخالص ملی GNP^۵ یا تولید ناخالص داخلی GDP^۶ در سال مورد نیاز به نسبت مقدار آن در سال پایه، رشد اقتصادی محسوب می‌شود. برای دستیابی به عدد رشد واقعی باید تغییر قیمت‌های ناشی از تورم، استهلاک تجهیزات و کالاهای سرمایه‌ای را نیز از آن کسر کرد.

منابع مختلف رشد اقتصادی عبارتند از: افزایش به‌کارگیری نهاده‌ها (افزایش سرمایه یا نیروی کار)، افزایش کارایی اقتصاد (افزایش بهره‌وری عوامل تولید) و به‌کارگیری ظرفیت‌های احتمالی خالی در اقتصاد. «توسعه اقتصادی» عبارت است از: رشد همراه با افزایش ظرفیت‌های تولیدی اعم از ظرفیت‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی. در توسعه اقتصادی، رشد کمی تولید به دست می‌آید، اما در کنار آن نهادهای اجتماعی نیز متحول می‌شوند، نگرش‌ها تغییر می‌یابند، توان بهره‌برداری از منابع موجود به صورت مستمر و پویا افزایش می‌یابد و هر روز نوآوری جدیدی انجام خواهد شد. همچنین، ترکیب تولید و سهم نسبی نهاده‌ها نیز در فرایند تولید تغییر می‌کند. توسعه، امری فراگیر در جامعه است و نمی‌تواند صرفاً در بخشی از آن اتفاق بیفتد. توسعه، حد و مرز و نرخ مشخصی ندارد، بلکه به دلیل وابستگی آن به انسان، پدیده‌ای کیفی است و هیچ محدودیتی ندارد.

توسعه اقتصادی دو هدف اصلی دارد:

۱ افزایش ثروت و رفاه مردم جامعه و ریشه‌کنی فقر.

² Joseph J. Spengler

³ Hicks

⁴ Gunnar Myrdal

⁵ Gross National Product

⁶ Gross Domestic Product

۲ ایجاد اشتغال.

هر یک از این اهداف با عدالت اجتماعی همسوست. نگاه به توسعه اقتصادی در کشورهای پیشرفته و کشورهای توسعه نیافته متفاوت است. در کشورهای توسعه یافته، هدف اصلی، افزایش رفاه و امکانات مردم است. اما در کشورهای عقب مانده، ریشه کنی فقر و افزایش عدالت اجتماعی مد نظر است.

بلاک^۷ توسعه اقتصادی را چنین مطرح می کند: دستیابی به تعدادی از هدف های نمایان مطلوب و نوسازی از قبیل افزایش بازدهی تولید، ایجاد برابری های اجتماعی و اقتصادی، کسب دانش و مهارت های جدید، بهبود در وضع نهادها یا به طور منطقی، دستیابی به یک سیستم موزون و هماهنگ از سیاست های مختلف که بتواند انبوه وضعیت نامطلوب یک نظام اجتماعی را بر طرف سازد.

تعریف بعدی از گونار میردال^۸ است که معتقد است: توسعه اقتصادی عبارت است از: حرکت یک سیستم یکدست اجتماعی به سمت جلو. همچنین، به عقیده وی در توسعه نه تنها روش تولید و توزیع محصولات و حجم تولید مد نظر است، بلکه تغییرات سطح زندگی نهادهای اجتماعی سیاست ها نیز مورد توجه است.

کیندلبرگر^۹ نیز، رشد و توسعه اقتصادی را چنین تعریف می کند: رشد اقتصادی به معنی تولید محصول بیشتر است. توسعه اقتصادی، هم تولید بیشتر و هم پدید آوردن تحول در چگونگی تولید محصول.

تعریف فریدمن^{۱۰} از رشد و توسعه اقتصادی: رشد عبارت است از: گسترش سیستم در جهت مختلف بدون تغییر در زیربنای آن. توسعه عبارت است از: یک روند خلاق و نوآوری در جهت ایجاد تغییرات زیربنایی در سیستم اجتماعی.

با توجه به تعریف های ارائه شده می توان یک تعریف کلی از توسعه اقتصادی بیان کرد: توسعه اقتصادی عبارت است از: افزایش مدام ظرفیت تولید یک جامعه بر اساس فن آوری درونزا و پیشرونده پی ریزی شده.

تا اوایل دهه ۶۰ میلادی، توسعه، فرایندی اقتصادی و فن آوری ک به شمار می رفت که در افزایش سرانه محصول ناخالص ملی و به صورت ایجاد فرصت های شغلی و دیگر امکانات اقتصادی ضروری، برای توزیع گسترده تر منافع اقتصادی و اجتماعی تبلور می یافت. اما در اواخر دهه، به تدریج آشکار شد که هر چند رشد، شرط ضروری توسعه است، نباید آن را توسعه تلقی کرد؛ زیرا، توسعه نمی تواند مواردی مثل تولید برای معاش را (که غیرقابل فروش در بازار است)، جنبه های غیراقتصادی شکوفایی فردی و اجتماعی، رفاه و ملاحظات مربوط به توزیع درآمد را در بر بگیرد. افزایش محصول ناخالص ملی، اگرچه می تواند بر نارسایی های درونی پیشرفت اقتصادی سرپوش بگذارد، نابرابری را نیز تشدید می کند. زیرا، چنین پیشرفتی فقط گروه کوچکی را در برمی گیرد. بنابراین، تحلیلگران اقتصادی به این نتیجه رسیدند که توسعه را نباید به رشد اقتصادی (که خود، بر اساس الگوی "انباشتگی سرمایه" به "سرمایه گذاری رشد" تفسیر می شود)، محدود ساخت.

آگاهی از این واقعیت، همراه با مسئله حفظ تنوع فرهنگی در برابر آثار همگون ساز مدرنیزاسیون و توسعه مبتنی بر ملاحظات صرفاً اقتصادی، توجه به جنبه های فرهنگی در توسعه را مطرح ساخت و طی دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی، مفاهیم جدیدی از فرهنگ و توسعه مطرح شد که فرایندی چندبعدی داشت. منظور از فرهنگ به معنای عام آن اعم از انسان و همین طور ارزش های انسانی است. بر این اساس، رشد اقتصادی فقط به معنای تولید محصول بیشتر است. ولی توسعه اقتصادی، هم بر معنای تولید بیشتر و هم بر معنای پدید آمدن تحول در چگونگی تولید محصول و نیز در تخصیص منابع و نیروی کار بر شعبه های گوناگون تولید، دلالت دارد.

به طور خلاصه، تفاوت رشد و توسعه اقتصادی را در موارد زیر می توان خلاصه کرد:

⁷ Walter Block

⁸ Gunnar Myrdal

⁹ Charles Kindleberger

¹⁰ Milton Friedman

- ۱ رشد اقتصادی، تحولی صرفاً کمی است و معمولاً متغیرهایی مانند تولید ناخالص داخلی، صادرات، سرمایه‌گذاری و... را در نظر می‌گیرد؛ که قابل محاسبه کمی و اندازه‌گیری بر حسب پول هستند. اما توسعه، علاوه بر متغیرهای کمی، متغیرهای کیفی نظیر رفع فقر، بیکاری، محرومیت، بی‌سوادی و... را نیز شامل می‌شود.
- ۲ مفهوم رشد محدود است، در حالیکه توسعه وسیع‌تر و گسترده‌تر است. نتیجه هر توسعه‌ای رشد است، اما هر رشدی ضرورتاً با توسعه همراه نیست.
- ۳ رشد ممکن است به‌صورت جهشی و در کوتاه‌مدت صورت بگیرد، اما توسعه معمولاً زمان‌بر است و به‌تدریج اتفاق می‌افتد.
- ۴ رشد، برگشت‌پذیر است و از مثبت به منفی تبدیل می‌شود، اما توسعه از چنان ویژگی برخوردار است که به‌عقب برنمی‌گردد. اگر مردم صاحب بینش و دانش شوند یا به‌سطحی از توسعه برسند، نمی‌توان توسعه را از آن‌ها گرفت. حداکثر اینکه می‌توان جلوی پیشرفت را گرفت.
- ۵ توسعه، امری نسبی است، اما رشد مطلق است. به‌عبارت دیگر، رشد بعد از توسعه‌یافتگی نیز ادامه دارد.
- ۶ رشد ممکن است به‌صورت خطی اتفاق بیفتد، اما توسعه خطی نیست، بلکه پیچ و خم بسیار دارد. رشد اقتصادی، ضرورتاً ممکن است با صرفه‌جویی از منابع کمیاب یا کارایی و بهره‌وری منابع همراه نباشد و درباره حفظ محیط زیست دغدغه‌ای نداشته باشد. در حالیکه این‌ها مسائلی هستند که از نظر توسعه اقتصادی حائز اهمیت است.
- ۷ مسئله رشد اقتصادی بیشتر به کشورهای توسعه‌یافته مربوط است. در حالیکه توسعه، بیشتر به کشورهای در حال توسعه مربوط است.
- ۸ رشد، وسیله و توسعه اقتصادی هدف است. اگر برعکس دیده شود، جامعه عقب می‌ماند.
- ۹ رشد اقتصادی فقط با متغیرهای قابل تجارت، یعنی آن‌هایی که قابلیت مبادله دارند، سر و کار دارد. اما در توسعه، کالاها و متغیرهای غیرقابل تجارت مانند کارهای زنان در منزل، نیز حائز اهمیت است.
- ۱۰ حکومت، ربطی رشد اقتصادی ندارد، خواه دولت، مردم‌سالار یا خودکامه باشد؛ اما از نظر توسعه، مشارکت، پاسخگو بودن، شفافیت، آزادی و مردم‌سالاری حائز اهمیت است.

۲-۱- شاخص‌های توسعه اقتصادی

قبل از توضیح شاخص‌های توسعه اقتصادی بهتر است ابتدا توضیحی در خصوص کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه ارائه شود. از واژه کشورهای توسعه‌یافته برای توصیف کشورهایی استفاده می‌شود که بر اساس معیارهایی به توسعه دست یافت‌اند. تعیین مصداق برای معیار به توسعه‌یافتگی همواره مورد بحث بوده‌است، اما به‌طور کلی معیارهای اقتصادی معمولاً شاخص اصلی کشورهای توسعه‌یافته بوده‌است. برای مثال، نرخ سرانه درآمد یکی از مهم‌ترین معیارها است، و بنابراین، کشورهایی که دارای نرخ تولید ناخالص داخلی بالایی هستند، توسعه‌یافته محسوب می‌شوند.

کشور در حال توسعه یا کشور رو به رشد کشوری است با استانداردهای نسبتاً پایین زندگی، پایه صنعتی توسعه‌نیافته، و شاخص پایین توسعه انسانی. مترادف دیگر اصطلاح کشور در حال توسعه عبارتست از کشور کمتر توسعه‌یافته LDC^{۱۱} یا کشور کمتر توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی LEDC^{۱۲}. کشور کمتر توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی اصطلاحی است که از طرف جغرافیدانان جدید برای توصیف کشورهایی استفاده می‌شود که به‌طور دقیق‌تر به عنوان کشورهای در حال توسعه طبقه‌بندی شده‌اند با این خصوصیت که آنها از لحاظ اقتصادی کمتر توسعه‌یافته‌اند، و معمولاً بیشترین همبستگی را با عوامل دیگری همچون توسعه پایین انسانی دارند. از شاخص‌های توسعه اقتصادی یا سطح توسعه‌یافتگی می‌توان این موارد را برشمرد:

¹¹ Least Developed Countries

¹² Less Economically Developed Country

الف. شاخص درآمد سرانه PCI^{۱۳}: از تقسیم درآمد ملی یک کشور (تولید ناخالص داخلی) به جمعیت آن، درآمد سرانه به دست می‌آید. این شاخص ساده و قابل ارزیابی در کشورهای مختلف معمولاً با سطح درآمد سرانه کشورهای پیشرفته مقایسه می‌شود. یک زمان درآمد سرانه ۵۰۰۰ دلار در سال مبین توسعه‌یافتگی بوده است و زمانی دیگر حداقل درآمد سرانه ۱۰۰۰۰ دلار.

ب. شاخص برابری قدرت خرید PPP^{۱۴}: از آنجاکه شاخص درآمد سرانه از قیمت‌های محلی کشورها محاسبه می‌شود و معمولاً سطح قیمت محصولات و خدمات در کشورهای مختلف جهان یکسان نیست، از شاخص برابری قدرت خرید استفاده می‌شود. در این روش، مقدار تولید کالاها را در هر کشور، در قیمت‌های جهانی آن کالاها ضرب شده و پس از تعدیلات لازم، تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه آنان محاسبه می‌شود.

ج. شاخص درآمد پایدار SDI^{۱۵}: کوشش برای غلبه بر نارسایی‌های شاخص درآمد سرانه و توجه به "توسعه پایدار" به جای "توسعه اقتصادی"، به محاسبه شاخص درآمد پایدار منجر شد. در این روش، هزینه‌های زیست‌محیطی که در جریان تولید و رشد اقتصادی ایجاد می‌شود نیز در حساب‌های ملی منظور شده (چه به‌عنوان خسارت و چه به‌عنوان بهبود منابع و محیط زیست) و سپس نرخ رشد و توسعه به دست می‌آید.

د. شاخص‌های ترکیبی توسعه: از اوایل دهه ۱۹۸۰، برخی از اقتصاددانان به جای تکیه بر شاخص انفرادی برای اندازه‌گیری و مقایسه توسعه اقتصادی بین کشورها، استفاده از شاخص‌های ترکیبی را پیشنهاد کردند.

و. شاخص توسعه انسانی HDI^{۱۶}: این شاخص در سال ۱۹۹۱ توسط سازمان ملل متحد معرفی شد که بر اساس شاخص‌های زیر محاسبه می‌شود: درآمد سرانه واقعی (بر اساس روش شاخص برابری خرید)، امید به زندگی (در بدو تولد) و دسترسی به آموزش (که تابعی از نرخ باسوادی بزرگسالان و میانگین سال‌های به‌مدرسه رفتن افراد است).

شاخص توسعه انسانی که توسط محبوب الحق^{۱۷}، اقتصاددان پاکستانی و همفکرانش، آمارتیا سن^{۱۸} و پال استریتین^{۱۹} به وسیله «برنامه توسعه سازمان ملل UNDP»^{۲۰} ارائه شد و از سال ۱۹۹۰ به بعد سالانه منتشر می‌شود، گامی به جلو بوده است. رویکرد توسعه انسانی ادامه‌دهنده توسعه و تعمق نظریه نیازهای اساسی است. به عبارت دیگر، توسعه انسانی فراتر از نیازهای اساسی است و تمامی انسان‌ها اعم از فقیر و غنی و همه کشورها اعم از صنعتی و کشورهای با درآمد پایین را نیز شامل می‌شود.

شاخص‌های توسعه انسانی، ارائه‌دهنده جدیدترین اطلاعات مربوط به توسعه جهانی است و برآوردهای ملی، منطقه‌ای و جهانی را شامل می‌شود. این آمارها که ۲۱۵ اقتصاد جهان را در بر می‌گیرد، به صورت آمارهای سالانه منتشر می‌شود. این مرجع آماری جهانی، آمارهای بیش از ۸۰۰ شاخص جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. هر ساله در ماه آوریل، بانک جهانی به انتشار HDI اقدام می‌کند و بانک اطلاعاتی قرار گرفته بر روی سایت بانک جهانی در خصوص شاخص‌های توسعه جهانی، چهار بار در سال و در ماه‌های آوریل، ژوئیه، سپتامبر و دسامبر به روز می‌شود. هدف از ارائه این گزارش‌ها نیز در اختیار قرار دادن آمارهای بین‌المللی قابل مقایسه و با کیفیت بالا در حوزه توسعه و کیفیت زندگی افراد در سراسر جهان است.

مفهوم توسعه انسانی به جای تمرکز بر ابزار، به اهداف پیشرفت و توسعه تأکید دارد. هدف واقعی توسعه باید خلق محیطی برای افراد باشد که در آن بتوانند از زندگی طولانی، سالم و خلاق لذت ببرند. این حقیقت ساده اغلب با بروز نگرانی‌ها و اولویت‌های لحظه‌ای مورد غفلت قرار می‌گیرد. توسعه انسانی به مفهوم فرایند گسترش حیطه

¹³ Per capita income index

¹⁴ Purchasing power parity

¹⁵ Stable Income Index

¹⁶ Human Development Index

¹⁷ Mahbub ul Haq

¹⁸ Amartya Sen

¹⁹ Paul Streeten

²⁰ United Nations Development Programme

انتخاب افراد و بهبود رفاه آنهاست. مهم‌ترین ابعاد توسعه انسانی، زندگی طولانی و سالم، دانش و استانداردهای زندگی آبرومندانه است. به این ابعاد می‌توان آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را نیز افزود. این مفهوم، بین دو جنبه از توسعه انسانی تفاوت قائل می‌شود: نخست، شکل‌دهی توانایی‌های انسانی مانند بهبود سلامتی و دانش؛ دوم، لذت بردن از این توانایی‌ها در محیط کار و تفریح.

بنابراین مفهوم توسعه انسانی یک مفهوم کلی و جامع است که افراد را در مرکز تمام جنبه‌های فرایند توسعه قرار می‌دهد. از سال ۱۹۹۰، هر ساله گزارشی با نام گزارش توسعه انسانی توسط برنامه توسعه سازمان ملل متحد منتشر می‌شود و در آن کشورها در شاخص‌های مختلفی مانند شاخص‌های آموزشی، بهداشتی، اقتصادی، اجتماعی، محیط زیستی، سیاسی و... مورد مقایسه قرار می‌گیرند. در گزارش توسعه انسانی، کشورها را بر اساس نرخ شاخص توسعه انسانی به گروه‌های کشورهای با توسعه انسانی بسیار زیاد، کشورهای با توسعه انسانی زیاد، کشورهای با توسعه انسانی متوسط و کشورهای با توسعه انسانی کم تقسیم می‌کنند. در گزارش سال ۲۰۱۰، ایران در گروه کشورهای با توسعه انسانی زیاد قرار گرفته است.

ارزش عددی شاخص توسعه انسانی بین صفر تا یک است. ارزش شاخص توسعه انسانی نشان می‌دهد که هر کشوری چه مقدار از مسیر خود را برای رسیدن به بالاترین ارزش ممکن، یعنی یک، طی کرده و همچنین، امکان مقایسه بین کشورها را فراهم می‌کند. همان‌طور که گفته شد، شاخص توسعه انسانی HDI چکیده اندازه‌گیری‌های توسعه انسانی است. این شاخص، میانگین موفقیت‌های به‌دست آمده در یک کشور در سه بعد اصلی توسعه انسانی یعنی:

- ✓ زندگی طولانی و سالم،
- ✓ دستیابی به دانش
- ✓ و استانداردهای زندگی آبرومندانه،

را اندازه می‌گیرد. شاخص توسعه انسانی، میانگین توسعه هندسی شاخص‌های نرمالی است که موفقیت‌های هر بعد را اندازه می‌گیرند. برای محاسبه HDI دو مرحله لازم است:

گام اول: تعیین شاخص‌های ابعاد: برای تبدیل نشانگرها به شاخص‌های بین صفر و یک از مقادیر حداقل و حداکثر استفاده می‌شود. حداکثرها بیشترین مقادیری هستند که در دوره زمانی (برای مثال ۲۰۱۱-۱۹۸۰) مشاهده شده‌اند. مقادیر حداقل برای امید به‌زندگی ۲۰ سال، برای متغیرهای تحصیل، صفر سال و برای درآمد سرانه ناخالص ملی GNI صد دلار در نظر گرفته شده‌اند.

گام دوم: شاخص توسعه انسانی میانگین هندسی شاخص‌های سه بعد است.

روش محاسبه شاخص توسعه انسانی در سال ۲۰۱۰ تغییر کرد. به‌همین دلیل، نمی‌توان شاخص توسعه انسانی محاسبه شده در سال‌های ۲۰۰۹ و پیش‌تر را با نتایج سال ۲۰۱۰ مقایسه کرد. به این دلیل و برای مقایسه کشورها و پیشرفت آن‌ها در طول سال‌ها، برنامه توسعه سازمان ملل متحد در گزارش سال ۲۰۱۰ خود و بر اساس روش جدید محاسبه HDI، مقدار شاخص توسعه انسانی را در سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۵، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵، ۲۰۰۰، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ علاوه بر ۲۰۱۰ برای کشورهایی که آمارهای مورد نیاز را داشته بودند، محاسبه کرده است. البته، به دلیل نبودن آمارهای لازم در بسیاری از کشورها قبل از سال ۲۰۰۵، رتبه کشورها در سال ۲۰۰۰ و قبل‌تر منتشر نشده است. در گزارش توسعه انسانی، کشورها را بر اساس نرخ شاخص توسعه انسانی به گروه‌های کشورهای با توسعه انسانی بسیار زیاد، کشورهای با توسعه انسانی زیاد، کشورهای با توسعه انسانی متوسط و کشورهای با توسعه انسانی کم تقسیم می‌کنند.

ایران با داشتن شاخص توسعه انسانی برابر ۰/۷۴۲ رتبه ۷۶مین را در بین ۱۷۸ کشور در سال ۲۰۱۳ داراست. ایران در رده‌بندی کشورها بهتر از کشورهایی مانند برزیل، مالزی، هند، مقدونیه، پرو، گرجستان و پس از کشورهای آلبانی، قزاقستان و ونزوئلا قرار گرفته است. بر اساس همین گزارش، نروژ در رتبه یکم جدول و گینه در رتبه آخر (۱۷۸) جای می‌گیرند.

شاخص توسعه انسانی ایران در سال ۲۰۱۱ معادل ۰/۷۰۷ است که در گروه دارای شاخص بالا قرار می‌گیرد و ایران را در میان ۱۸۷ کشور و منطقه در رتبه ۸۸ قرار می‌دهد. بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۱، شاخص توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران از ۰/۴۳۷ به ۰/۷۰۷ رسیده است که ۶۲ درصد رشد کلی و به‌طور میانگین ۱/۶ درصد رشد سالانه را نشان می‌دهد. رتبه ایران در ۲۰۱۰ بر اساس داده‌ها و روش محاسبه سال ۲۰۱۱ معادل ۸۷ از ۱۸۷ کشور می‌شود. در حالی که مطابق داده‌ها و روش محاسبه همان سال، این رتبه، ۷۰ در میان ۱۶۹ کشور بود. اما مقایسه رتبه‌ها و مقادیر در سال‌های مختلف کار صحیحی نیست، چرا که داده‌ها، روش‌های محاسبه و شمار کشورهای مورد مطالعه مرتباً تغییر می‌کنند. بر اساس گزارش سال ۲۰۰۲ برنامه توسعه سازمان ملل متحد UNDP ارزش عددی شاخص توسعه انسانی در جمهوری اسلامی ایران برابر با ۰/۷۲۱ بوده و ایران در بین ۱۷۳ کشور، رتبه ۹۸ را داراست. براساس همین گزارش، روند این شاخص از سال ۱۹۷۵ تا سال ۲۰۰۰ در ایران به‌صورت زیر بوده است: ۰/۵۵۶ : ۱۹۷۵، ۰/۵۶۳ : ۱۹۸۰، ۰/۶۰۷ : ۱۹۹۰، ۰/۶۸۸ : ۱۹۹۵، ۰/۷۲۱ : ۲۰۰۰.

شاخص توسعه انسانی شامل متغیرهای زیر است:

- ۱ لگاریتم GDP سرانه بر حسب برابری قدرت خرید؛
 - ۲ نرخ بی‌سوادی یا میانگین سال‌های آموزشی در مدرسه؛
 - ۳ انتظار طول عمر در بدو تولد.
- اهمیت توسعه انسانی در این است که:
- ۱ قبل از هر چیز، توسعه انسانی یک هدف است و به‌توجه نیاز ندارد.
 - ۲ توسعه انسانی در عین حال وسیله بهره‌وری و رشد اقتصادی بالاتر است.
 - ۳ توسعه انسانی موجب کاهش زاد و ولد می‌شود. زیرا، تمایل بهداشتن خانواده‌های کوچک‌تر را بیشتر می‌کند.
 - ۴ توسعه انسانی برای شرایط زیست‌محیطی حائز اهمیت است. فقرا، هم عامل و هم قربانیان اصلی اضمحلال محیط زیست هستند.
 - ۵ کاهش فقر، یک جامعه مدنی سالم و با ثبات اجتماعی بیشتری ایجاد می‌کند و از ناامنی می‌کاهد.

شاخص خوشحالی سیاره HPI^{۲۱}: شاخص رفاه انسانی و آثار زیست‌محیطی است که به‌وسیله بنیاد

اقتصاد نو در سال ۲۰۰۶ مطرح شد. شاخص بر این اصول اساسی بنا شده که همه مردم می‌خواهند عمر طولانی داشته باشند و از زندگی راضی باشند. در این حالت، کشوری بهترین موقعیت را دارد که برای شهروندانش چنین فرصتی را فراهم سازد. فرصت خوشحال و شاد بودن باید به‌نحوی باشد که موجب از دست رفتن فرصت دیگران یا مانع خوشحالی و شادی دیگران و نسل‌های آتی و مردم کشورهای دیگر نشود. طولانی بودن زندگی و راضی بودن از آن، به‌عنوان سال‌های شاد زندگی در نظر گرفته می‌شود. شاخص HPI هر کشور تابعی از میانگین رضایت ذهنی از زندگی، انتظار طول عمر در بدو تولد و مقدار فوت طبیعی سرانه منابع است که از نظر مفهومی به‌صورت تقریبی از حاصلضرب رضایت از زندگی و انتظار طول عمر و تقسیم آن بر هر فوت اکولوژیکی به‌دست می‌آید.

شاخص کیفیت زندگی: اخیراً واحد اطلاعات اکونومیست، شاخص جدید به‌نام "کیفیت زندگی" را

براساس روان‌شناسی توسعه داده است که نتایج بررسی‌های رضایت از زندگی را با عوامل کیفیت زندگی در بین کشورها مرتبط کرده و در حقیقت، شاخص ترکیبی به‌دست آورده و این شاخص را برای ۱۱۱ کشور در سال ۲۰۰۵ محاسبه کرده است. مهم‌ترین متغیرهای مربوط به شاخص کیفیت زندگی عبارتند از: بهداشت، رفاه مادی، ثبات سیاسی، امنیت روابط خانوادگی و شرکت در اجتماعات، شرایط آب و هوایی، امنیت شغلی، آزادی سیاسی و برابری جنسی. مقادیر و ارزش نمره رضایت از زندگی از طریق این ۹ متغیر محاسبه می‌شود که مبین شاخص کیفیت زندگی در یک کشور است.

²¹ Happy Planet Index

درآمد یا تولید ناخالص ملی: یکی از معیارهای اندازه‌گیری توسعه اقتصادی، افزایش درآمد ملی واقعی

در طول یک دوره بلندمدت اقتصادی است. افزایش در طول این دوره، نشان از رشد مداوم واقعی است. بنابراین، افزایش ناگهانی و غیرتولیدی در درآمد ملی در کوتاه‌مدت نشانه توسعه اقتصادی نیست.

شاخص فرهنگی: برای سنجش نرخ توسعه‌یافتگی یک جامعه می‌توان شاخص فرهنگی را ملاک قرار

داد؛ مانند نرخ التزام و احترام افراد به قانون، نظم‌پذیری جمعی، تعهد به کار و تلاش، احترام به حقوق، تفاهم فرهنگی و وفای اجتماعی.

۳-۱- توسعه پایدار^{۲۲}

منظور از توسعه پایدار، توسعه‌ای است که نیازمندی‌های نسل حاضر را بدون لطمه زدن به توانایی نسل‌های

آتی در تأمین نیازهای خود، برآورده می‌سازد. این اصطلاح برای نخستین بار در کمیسیون جهانی "محیط زیست و توسعه" در سال ۱۹۸۷ میلادی عنوان شد. کمیته توسعه پایدار سازمان ملل نیز تعریف خود را این‌گونه ارائه می‌دهد: «افزایش پایدار در تولید و مصرف کالاها و خدماتی که به‌نیازهای اولیه مربوط بوده، کیفیت زندگی را ارتقا می‌دهند. این کار باید همزمان با کاهش بهره‌برداری از منابع طبیعی و مواد سمی و پراکندن زباله‌ها و آلاینده‌ها در چرخه زندگی باشد تا نیازهای نسل‌های آینده را دچار مخاطره نسازد.» سه حوزه مهمی که توسعه پایدار روی آن تأکید دارد، مسائل محیطی است. از آن زمان، سازمان‌های بین‌المللی که خواهان دستیابی به محیطی مناسب و مساعد برای توسعه سودمند بودند، نام خاص و ویژگی آن‌ها در راهبرد توسعه پایدار نمود یافت. به کار بردن واژه توسعه پایدار بعد از کنفرانس ریودوژانیرو در سال ۱۹۹۲ در محافل علمی فراگیر شد. وظیفه معماران در این حوزه بسیار خطیر است، چراکه معماران به‌صورت غیرمستقیم و مستقیم مسئول ۷۵ درصد تغییر آب و هوا هستند. ارایه راه‌حلهایی در مقابل الگوهای فانی کالبدی، اجتماعی و اقتصادی توسعه است که بتواند از بروز مسائلی همچون نابودی منابع طبیعی، تخریب سامانه‌های زیستی، آلودگی جهانی تغییر اقلیم، افزایش بی‌رویه جمعیت، بی‌عدالتی و پایین آمدن کیفیت زندگی انسان‌ها حال و آینده جلوگیری کند. توسعه پایدار فرایند تغییری است در استفاده از منابع، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها، سمت‌گیری توسعه فناوری و تغییری نهادی است که با نیازهای حال و آینده سازگار باشد. توسعه پایدار که از دهه ۱۹۹۰ بر آن تأکید شد، جنبه‌ای از توسعه انسانی و در ارتباط با محیط زیست و نسل‌های آینده است. هدف توسعه انسانی، پرورش قابلیت‌های انسانی محسوب می‌شود. توسعه پایدار به‌عنوان فرایندی که لازمه بهبود و پیشرفت است، اساس بهبود وضعیت و رفع کاستی‌های اجتماعی، فرهنگی جوامع پیشرفته است و باید موتور محرکه پیشرفت متعادل، متناسب و هماهنگ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تمامی جوامع و به‌ویژه کشورهای در حال توسعه باشد. توسعه پایدار سعی دارد به‌پنج نیاز اساسی زیر پاسخ گوید: تلفیق حفظ و توسعه، تأمین نیازهای اولیه زیستی انسان، دستیابی به عدالت اجتماعی، خودمختاری و تنوع فرهنگی و حفظ یگانگی اکولوژیکی.

معنی لغوی توسعه پایدار، sustain است و همچنین، در فارسی به‌معنای حیات، زنده نگهداشتن، ادامه

مستمر است و آنچه می‌تواند در آینده تداوم داشته باشد. ایده و اصطلاح بسیار گسترده‌ای است که معانی متفاوت و بسیاری دارد و در نتیجه‌ی فراوانی این معانی، واکنش‌های مختلف صاحب نظران را بر می‌انگیزاند. مفهوم توسعه پایدار، نوعی تلاش برای ترکیب مفاهیم در حال رشد حوزه‌ای از موضوعات محیطی با موضوعات اجتماعی-اقتصادی است. مفهوم توسعه پایدار، تغییری مهم در فهم رابطه انسان و طبیعت و انسان‌ها با یکدیگر است. این مسئله با دیدگاه دو قرن گذشته انسان که بر پایه جدایی موضوعات محیطی و اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته بود، در تضاد است. در دو قرن گذشته، محیط به‌طور عمده به‌عنوان موضوعی خارجی نسبت به بشر تلقی می‌شده است و در نتیجه، برای استفاده و استثمار انسان، مشکلات محلی اساساً محلی دیده می‌شدند. در این دیدگاه، ارتباط انسان و محیط، به‌صورت غلبه انسان بر طبیعت درک می‌شد و باور داشتند که دانش و فن‌آوری بشر می‌تواند بر تمام

²²Sustainable Development

موانع محیطی و طبیعی فایق آید. این دیدگاه با توسعه سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی و علم مدرن ارتباط دارند. همان‌طور که بیکن، یکی از پایه‌گذاران علم مدرن، مطرح می‌کند: جهان برای بشر ساخته می‌شود و نه بشر برای جهان. مدیریت محیطی بر پایه مدیریت منابع طبیعی بود که تصدیق می‌کرد، بشر به منابع طبیعی نیاز دارد و این منابع می‌بایست به‌جای استفاده سریع و بدون برنامه، مدیریت شوند تا حداکثر استفاده در سالیان طولانی از آنها مقدور باشد. همچنین، علم اقتصاد بر موضوع ارتباط انسان و رشد اقتصادی حاکم شود، که در نتیجه‌ی آگاهی و توسل به آن افزایش تولیدات، به‌عنوان اولویت، تعریف می‌شود. این نگرش، کلیدی بود برای ایجاد رفاه در زندگی بشر و ممکن بود از طریق رشد اقتصادی، فقر و تهیدستی مغلوب شود. مفهوم توسعه پایدار، حاصل رشد آگاهی از پیوندهای جهانی مابین مشکلات محیطی در حال رشد، موضوعات اجتماعی، اقتصادی، فقر و نابرابری و نگرانی‌ها درباره موضوعات آینده سالم برای بشر می‌باشد. توسعه پایدار، قویاً توسعه محیطی، اجتماعی و اقتصادی را به هم پیوند می‌دهد. از زمان کنفرانس سازمان ملل با عنوان توسعه و محیط در سال ۱۹۹۲ میلادی که در ریو برگزار شد، عنوان «توسعه»، یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین کلمات در مباحثات شده است. در پشت این عنوان، مفاهیمی واقع شده‌اند. از یک طرف، تلاش در جهت حل مسائل محیطی، علوم طبیعی اکولوژیک و نگرانی درباره حفاظت طبیعت، و از سویی دیگر، مشکلات فقر و فلاکت جهان سوم. توسعه پایدار، در کمیسیون استراتژی حفاظت جهان که توسط اتحادیه بین‌المللی برای حفاظت طبیعت در سال ۱۹۸۰ میلادی تشکیل شده بود، مدون شد.

در سال ۱۹۹۲ در «کنفرانس زمین»، توسعه پایدار چنین تعریف شد: رفع نیازهای نسل حاضر بدون مصالحه با نسل‌های آینده درباره نیازهای آن‌ها. کمیسیون جهانی محیط زیست، توسعه پایدار را این‌گونه تعریف کرد: «توسعه پایدار، فرایند تغییری است در استفاده از منابع، هدایت سرمایه‌گذاری‌ها، سمت‌گیری توسعه فن‌آوری و تغییری نهادی است که با نیازهای حال و آینده سازگار باشد.» کمیسیون «برانت لندن» درباره توسعه پایدار می‌گوید: «توسعه پایدار فرایندی است که لازمه بهبود و پیشرفت است. فرایندی که اساس بهبود وضعیت و از میان برنده کاستی‌های اجتماعی، فرهنگی جوامع پیشرفته است و باید موتور محرکه پیشرفت متعادل، متناسب و هماهنگ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تمامی جوامع، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه باشد.» توسعه پایدار، توسعه‌ای است که نیازهای فعلی خود را بدون خدشه‌دار کردن به‌توانایی نسل آینده برآورده ساخته و نیازهای خود را پاسخ گوید. در این تعریف، حق هر نسل در برخورداری از همان مقدار سرمایه طبیعی است که در اختیار دیگر نسل‌ها قرار داشته به رسمیت شناخته شده و استفاده از سرمایه طبیعی در حد بهره آن مجاز شمرده شده است.

توسعه پایدار، چشم‌اندازی مهم و جدیدی در مدیریت و سیاستگذاری عمومی است. این مفهوم تلاش می‌کند تا به‌نحو روشنتری نتایج آینده رفتارهای کنونی را مورد توجه قرار دهد. توسعه پایدار زمینه‌های مختلفی را مورد توجه قرار می‌دهد: تأثیر گازهای گلخانه‌ای، تغییرات آب و هوایی، تخریب لایه ازن، تخریب زمین، کاهش منابع غیرتجدیدپذیر، آلودگی هوای شهرها. در سال‌های اخیر، پایداری نه تنها در میان اندیشمندان، بلکه میان عموم به‌واژه‌ای متداول تبدیل شده است و این ایده که پایداری بر مبنای اجماع و اصلاحات علمی پایه‌گذاری شده مورد انتقاد قرار گرفته است. پایداری سه مشخصه اصلی دارد:

- ۱ زمینه پایدار منابع که از بهره‌وری جمعیت‌ها و اکوسیستم‌ها حاصل می‌شود.
- ۲ فراوانی پایدار و تنوع زیستی گونه‌های فردی در زمینه اکوسیستم‌ها نسبت به بهره‌برداری انسانی و به‌طور کلی تر مداخلات انسان.

۳ توسعه اقتصادی پایدار بدون تخریب منابع موجود برای نسل‌های آینده.

پایداری، وضعیتی است که در آن مطلوبیت و امکانات موجود در طول زمان کاهش نمی‌یابد و به‌توانایی اکوسیستم‌ها برای تداوم کارکرد در آینده نامحدود مربوط می‌شود، بدون آنکه به تحلیل منابع یا بار بیش از حد منابع منجر شود. «پایداری، وضعیتی است که در آن سیستم‌های اجتماعی و طبیعی به هم و به‌شکل نامحسوس کار می‌کنند. اما این مفهوم هنوز هم توسط برخی سازمان‌های بین‌المللی مثل بانک جهانی در زمینه چشم‌انداز رشد مورد استفاده قرار می‌گیرد.» در طول یک قرن گذشته، تجربه‌ها، دستاوردها و تحولات باارزشی در معماری و درعرصه

محیط زیست رخ داده که البته مشکلات عدیده‌ایی به‌وجود آورده است. می‌توان گفت در آغاز قرن ۲۱ میلادی وضعیت جهان به یک توسعه ناپایدار رسیده که از مشخصه‌های آن، رشد جمعیت، افزایش مصرف و توزیع نامتعادل منابع است. همچنین، رشد جمعیت ضررهای بسیاری بر محیط طبیعی بر جا گذاشته که در زمان ما به‌تغییرات آب و هوایی حفره در لایه ازن، نابودی گونه‌ها و سکونت‌گاه‌های طبیعی منجر شده است که نتیجه آن باعث تغییر دیدگاه انسان نسبت به طبیعت می‌باشد. در پی این تغییر و تحول‌ها، مفهومی به‌نام توسعه پایدار پا به‌عرصه وجود گذاشت و تعامل محیط و معماری و تأثیر دوسویه آن‌ها بر یکدیگر به‌عنوان توسعه پایدار وارد معماری شد واز آنجا، معماری پایدار مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفت. مسائل محیطی را می‌توان حوزه‌ایی دانست که توسعه پایدار بر آن تأکید دارد. معماران را می‌توان از عوامل تأثیرگذار بر این حوزه دانست، زیرا آن‌ها به‌صورت‌های مختلف مسئول ۷۵ درصد تغییر آب و هوا هستند. با این تفاسیر، معمار می‌تواند با نگاهی تازه نسبت به طبیعت، تغییرات مهمی را در این حوزه ایجاد کند. البته در طول دهه‌های گذشته راهکارهای مفیدی توسط معماران برای حل بحرانها ارائه شده، اما همچنان مشکلاتی بر سر راه معماری پایدار وجود دارد. واژ پایداری دارای معانی مختلفی بوده است، اما در معماری این لغت کاملاً مشخص نبوده است و تعریف روشنی ندارد پایداری بیشتر مسئله حفظ طبیعت و زمین را هدف قرار می‌دهد. توسعه پایدار را با دو عامل تعیین‌کننده می‌توان شناخت:

- ✓ نخست، مفهوم نیازهای اولیه چون غذا و لباس که با این عوامل می‌توان زمینه زندگی اولیه را فراهم کرد.
 - ✓ دوم، مفهوم سازگاری تقاضای منابع فناوری و سازماندهی اجتماعی با توانایی محیط برای تأمین نیازهای آینده.
- دیدگاه‌های موجود در ارتباط با توسعه پایدار عبارتند از:

پایداری فن‌آوری: عقاید این گروه بر آن است که دستیابی به توسعه پایدار در تمام زمینه‌ها در قالب سیستم و مکانیزم حاکم بر عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی موجود امکان‌پذیر است. به‌عقیده این گروه، هر مشکلی یک پاسخ و راه‌حل فن‌آوری دارد و جایی برای ترس و نگرانی وجود نیست.

پایداری اکولوژیک: پیروان این گروه معتقدند که ساختار موجود در جوامع امروزی ناپایدارند و رسیدن به توسعه پایدار نیازمند طرز تفکر جدید برای تغییر این ساختارهاست. آنها معتقدند که باید در ساختار سیستم‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود تغییراتی داده شود. پایداری اکولوژیک راه‌حلی ارائه می‌دهد که در ابتدا نیازمند تجدید نظر در ارتباط با کشاورزی، مسکن، انرژی، طراحی شهری، حمل و نقل، اقتصاد، خانواده، منابع مصرفی، جنگلداری، بیابان‌ها و ارزش‌های اصلی زندگی‌مان است. ویژگی این نظریه:

- ✓ معتقد به برخورد با مشکلات به‌صورت اساسی و ریشه‌ای است.
- ✓ تغییرات ساختاری را الزاماً به‌معنی جایگزینی سیستم‌های موجود نمی‌داند.
- ✓ فن‌آوری را نفی نمی‌کند بلکه آن را جزیی از طبیعت می‌داند که باید با طبیعت عمل کند.

۴-۱- اجزای توسعه اقتصادی

افزایش بلندمدت ظرفیت تولید، به‌منظور افزایش عرضه کل، برای تأمین نیازهای جمعیت است که به‌پیشرفت‌های نوین فنی و تطبیق آن با وضعیت نهادی و عقیدتی مورد تقاضای آن ارتباط دارد. مطابق این تعریف، توسعه اقتصادی چهار جزء دارد:

- ۱ افزایش مداوم در عرضه کالاها و خدمات (رشد اقتصادی)؛
- ۲ هدف نهایی، تأمین نیازهای جمعیت یا تقلیل کمبود کالاها و خدمات یا پدید آوردن ثروت و رفاه اقتصادی بیشتر برای مردم است؛
- ۳ پیشرفت فن‌آوری و پیشرفت‌های فنی عامل پراهمیتی در رشد اقتصادی است که رشد بازدهی برای تولید کالاهای مورد نیاز جمعیت را تأمین می‌کند؛
- ۴ برای استفاده بهتر و مؤثرتر از فن‌آوری نوین و توسعه داخلی آن، تطبیق وضعیت نهادی و عقیدتی، برای استفاده کارآتر از نوآوری‌ها به‌وسیله دانش انسانی ضروری است.

۵-۱- مفهوم توسعه فرهنگی

بعد از جنگ جهانی دوم، تغییرات و تحولات وسیع و گسترده‌ای، به‌ویژه در روابط میان کشورهای استعمارگر و استعمار شده به‌وجود آمد. بعد از آنکه متفکران و روشنفکران کشورهای در حال توسعه و جهان سوم در فرایند طولانی سعی و خطا، متوجه شدند که الگوی توسعه غربی نمی‌تواند پاسخگوی دردها و نیازهای آن‌ها باشد و نمی‌تواند به توسعه‌یافتگی بینجامد، به‌سوی سیاست "توسعه درون‌زا" روی آوردند. در این خطمشی، به‌جای الگو گرفتن از فرهنگ مغرب‌زمین، بر فرهنگ و ارزش‌های خودی، بومی و ملی به‌عنوان نقطه آغازین هرگونه حرکت رو به‌جلو، تأکید شده و الگوی توسعه غربی، الگویی وارداتی شمرده شد. از آن زمان به‌بعد، فرهنگ آهسته‌آهسته در کانون توجه متفکران و برنامه‌ریزان جهان، به‌ویژه در کشورهای در حال خیز، قرار گرفت. در ادامه این فرایند، یونسکو سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد به‌صورت جدی‌تر وارد میدان شد و به‌عنوان مرکز اصلی طراحی و کارشناسی فرهنگ، اقدامات خود را آغاز کرد. بر اثر همین تلاش‌ها و اقداماتی که یونسکو در دهه هفتاد قرن بیستم انجام داد، برای اولین بار مفهوم "توسعه فرهنگی" پدید آمد و از اوایل دهه ۱۹۸۰ به‌بعد به‌صورت رسمی وارد ادبیات توسعه شد.

مفهوم توسعه فرهنگی عبارت است از: دگرگونی که از طریق تراکم برگشت‌ناپذیر عناصر فرهنگی در یک جامعه معین صورت می‌پذیرد و بر اثر آن، جامعه کنترل مؤثرتری را بر محیط طبیعی و اجتماعی اعمال می‌کند. دهه توسعه فرهنگی اولین بار توسط یونسکو در دهه ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۷ نامگذاری شد. توسعه فرهنگی را می‌توان فرایند ارتقای شئون گوناگون فرهنگ جامعه در راستای اهداف مطلوب دانست که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان‌ها خواهد شد. تا مدت‌ها توسعه، مقوله‌ای صرفاً اقتصادی تلقی می‌شد و کشورهای مختلف تنها از این جنبه به‌آن توجه می‌کردند. به‌عبارتی، پیشرفت اقتصادی یگانه ملاک توسعه هر جامعه قلمداد می‌شد و تصور غالب این بود که می‌توان به‌مدد الگوهای مختلف توسعه اقتصادی، رشد فن‌آوری، انباشت ثروت و مواردی از این قبیل به‌اهداف یک جامعه توسعه‌یافته نایل آمد. اما به‌تدریج نگاه یکسویه به‌توسعه و تأکید بیش از حد بر مسائل اقتصادی باعث بروز مشکلاتی در عرصه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی برای کشورهای پیشرفته شد. از سوی دیگر، استفاده از این الگوی توسعه توسط برخی کشورها به‌طور ناآگاهانه، بر توسعه هماهنگ این کشورها تأثیرات منفی گذارد.

به‌طور کلی، نوع درک از مفهوم فرهنگ، شیوه تعریف توسعه فرهنگی را مشخص می‌کند. از این‌رو، در یک تلقی می‌توان برای فرهنگ معنایی عام در نظر گرفت. بدین صورت که تمامی ابعاد مادی و معنوی جامعه را دربرگیرد. در این مفهوم، تمامی دستاوردهای بشر، از ابزار و فنون گرفته تا ارزش‌ها و آداب و رسوم، در زمره عناصر فرهنگی قرار خواهند گرفت. در این صورت، توسعه فرهنگی تمامی شئون زندگی بشر را شامل خواهد شد و توسعه در ابعاد دیگر جامعه ذیل توسعه فرهنگی قرار خواهد داشت. اما، فرهنگ در معنای خاص نیز به‌کار برده می‌شود. در این مفهوم، فرهنگ در ابعاد معنوی جامعه محدود شده و تنها مشتمل بر دستاوردهای غیرمادی بشر خواهد بود. در این تلقی، توسعه فرهنگی بعدی از ابعاد توسعه در جامعه خواهد بود که با ابعاد مادی توسعه، رابطه‌ای تعاملی خواهد داشت. همان‌طور که اشاره شد، زمینه مناسب توسعه از مسیر تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها به‌دست می‌آید. از این‌رو، در روند توسعه، ایجاد تغییر در این دو مقوله باید در صدر برنامه‌ها قرار گیرد. البته، نباید این امر را دال بر از دست رفتن کامل فرهنگ جامعه و جایگزینی آن با فرهنگی بیگانه قلمداد کرد. چراکه سخن بر سر این نیست که تمامی عناصر مساعد یا نامساعد برای توسعه، درون یک فرهنگ موجود می‌باشد. چه بسا سنت‌هایی که تسهیل‌کننده توسعه بوده و خود از آغاز می‌توانند در خدمت آن باشند. از سوی دیگر، بسیاری از عناصر فرهنگی، هویت جامعه را می‌سازند و به‌دلیل کارآمدی آن‌هاست که حیات طولانی آن‌ها ممکن شده است. در اینجا، سخن بر سر بازاندیشی و بازسازی فرهنگی است. بی‌شک، طرد فرهنگ خودی نتیجه‌ای جز از دست رفتن هویت اجتماعی و تزلزل قوام جامعه در پی نخواهد داشت. لیکن در بازاندیشی فرهنگی، می‌توان با توجه به مقتضیات زمان به تقویت عناصر فرهنگی مساعد توسعه همت گماشت و به‌تصفیه فرهنگ از عناصر مانع توسعه همچون باورهای واهی و خرافات، پرداخت.

هدف نهایی هر جامعه تلاش برای نیل به رشد و توسعه است. توسعه، ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی‌تر معنا شده است. زمانی که فرهنگ جامعه پذیرای توسعه نباشد، تحول در فرهنگ مقدمه‌ای برای توسعه در ابعاد گوناگون آن تلقی می‌شود. بنابراین، اگر تحقق توسعه ملی را آرمان نهایی توسعه در کشور در نظر بگیریم، توسعه‌ای سیاسی، توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی بن‌مایه و پایه‌های اصلی توسعه به حساب می‌آید. در این میان، نقش توسعه فرهنگی حساس‌تر و پررنگ‌تر می‌باشد. زیرا، هیچ تحول و دگرگونی اجتماعی و سیاسی بدون زمینه‌های مناسب فرهنگی امکان‌پذیر نیست.

ویژگی‌های توسعه فرهنگی

۱. توسعه فرهنگی خاصیت ملی دارد و در درون هر کشور و جامعه خاصی انجام می‌شود. به عبارت دیگر، توسعه فرهنگی در هر کشور با کشورهای دیگر متفاوت است و کشور و جامعه می‌تواند مبتنی بر سنت‌های تاریخی خود، توسعه فرهنگی خاص خود را داشته باشد. بنابراین، توسعه فرهنگی با جهانی شدن فرهنگ متفاوت است.
۲. توسعه فرهنگی نیازمند برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری فرهنگی، پژوهش‌های ژرف و تطبیقی است، بدون این پژوهش‌ها، اقدام فرهنگی فاقد دورنگری و بی‌بهره از غنای لازم خواهد بود.
۳. توسعه فرهنگی مبتنی بر ارزش‌ها و اخلاق خاصی است. به عبارت دیگر، در توسعه فرهنگی ارزش‌های فرهنگی وجود دارد. زیرا، بر اساس تعاریف مورد توافق، جداسازی فرهنگ از ارزش‌ها قابل تصور نخواهد بود.

۶-۱- نقش انسان در توسعه فرهنگی

انسان محور و هدف توسعه همه‌جانبه است، ولی برجستگی نقش او بیشتر در توسعه فرهنگی ظاهر می‌شود. بدین معنا که اساس و شالوده توسعه فرهنگی را انسان تشکیل می‌دهد. شاخص‌هایی که توسعه فرهنگی ارائه می‌کند، نظیر نرخ گسترش کمی و کیفی آموزش و پرورش، آموزش عالی، نرخ ایجاد فضای مناسب برای پژوهش و آفرینندگی فرهنگی و نرخ توانایی در شکوفاسازی استعداد انسان‌ها، سیاست‌گذاری مناسب برای نهادینه کردن بینش علمی و تحقیقی، قانون‌پذیری، نظم و انضباط، همه بر محوریت انسان صحنه می‌گذارند. از این رو، برای دستیابی به این شاخص‌ها باید فرهنگ توسعه را در جامعه نهادینه کرد. بدین معنا که سنت‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های موجود در جامعه را، که می‌تواند عاملی برای تحقق توسعه مورد نظر باشد، در جامعه تشویق و ترویج کرد و نهادهای مناسب با آن‌ها را در جامعه بنیان نهاد، و در عین حال به‌پالایش عناصر نامطلوب در فرهنگ همت گماشت.

آنچه در توسعه فرهنگی مهم است، باور کردن سرمایه انسانی است. مقصود ما از سرمایه انسانی، علم و دانش، قابلیت‌ها، تجارب و نهایتاً نظم و انضباطی است که ابزارها و دستگاه‌های فرهنگی در جامعه پدید می‌آورند. از این رو، سرمایه انسانی به‌درجه توانایی علمی، فنی، حرفه‌ای و فکری یک کشور مرتبط است.

مایکل تو دارو^{۲۳}، در رابطه با نقش سرمایه انسانی در نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی می‌گوید: " احتمالاً اکثر اقتصاددانان در این امر توافق دارند که آنچه در نهایت خصوصیت و روند توسعه اقتصادی را تعیین می‌کند، منابع انسانی آن کشور است، نه سرمایه و منابع مادی آن."

هاربیسون^{۲۴} می‌گوید: " منابع انسانی پایه اصلی ثروت ملت‌ها را تشکیل می‌دهد. سرمایه و منابع طبیعی عوامل تبعی تولیدند. در حالی که انسان‌ها عوامل فعالی هستند که سرمایه‌ها را متراکم می‌سازند و از منابع طبیعی بهره‌برداری می‌کنند، سازمان‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را می‌سازند و توسعه ملی را پیش می‌برند. به‌وضوح، کشوری که نتواند مهارت‌ها و دانش مردمش را توسعه دهد و از آن در اقتصاد ملی به‌نحو مؤثری بهره‌برداری کند، قادر نیست هیچ چیز دیگری را توسعه بخشد."

²³ Michel Toudaro

²⁴ Harbisson

گالرایت^{۲۵}، ضمن مقدم داشتن الزام‌های معنوی و ذهنی بر الزام‌های نظام صنعتی می‌گوید: "مشکل حکومت‌ها منبسط کردن انسان با جهان نیست، بلکه منبسط کردن جهان با انسان است. برتری انسان بر اشیای بی‌جان، برتری ذهن بر عین برتری فرد بر پول، یک ایدئولوژیک نیست، بلکه نتیجه ضروری تکامل جامعه است. بنا براین، توسعه فرهنگی تا آنجا که شاخص توسعه انسانی است، ابزار و هدف توسعه اقتصادی محسوب می‌شود."^{۲۶}

با توجه به اهمیت سرمایه انسانی در توسعه فرهنگی و در نهایت توسعه همه‌جانبه و اذعان همه صاحب‌نظران به اینکه تحول در انسان منشأ تمامی تحولات و به‌ویژه ظهور و پیدایش پیشرفت‌های جهان صنعتی کنونی است و اینکه هر برنامه‌ای که آموزش و پرورش و پژوهش، ظرفیت‌ها و بهره‌وری صحیح از این عنصر اصلی و کلیدی توسعه را مورد توجه قرار ندهد، عملاً راه به‌جایی نخواهد برد. توجه و اهمیت دادن به سرمایه انسانی به تغییر نگرش حکومت به سرمایه معنوی وابسته است. یعنی اینکه به‌جای تأکید بر خرید ابزارآلات ماشینی سایر کشورها به ظرفیت‌ها و استعدادهای انسانی بذل توجه کند. غفلت از سرمایه انسانی سبب می‌شود که نتوانند از سرمایه‌های فیزیکی موجود و هزینه‌هایی که در این راه شده، استفاده کنند و مدام در فکر وارد کردن وسایل جدید و پیشرفته باشند. لذا علت‌العلل توسعه‌یافتگی، اهمیت دادن به نیروی انسانی کارآمد است، نه سرمایه فیزیکی و فن‌آوری.

از این رو، باید پذیرفت که هزینه‌های فرهنگی (آموزشی و پژوهش و ..) هزینه‌های تولیدی هستند و در رشد اقتصادی نیز مؤثرتر. بنابراین، بین هزینه‌های فرهنگی و سرمایه‌گذاری‌های مولد، همانندی وجود دارد. مطالعات انجام شده این موضوع را در مقیاس اقتصاد خرد هم تأیید می‌کند. در اقتصاد کلان، تابع تولید عامل انسانی و فن‌آورانه را در هم ادغام می‌کنند و این امر مبین اهمیت و غنای نیروی انسانی و در نتیجه فرهنگ است. بنابراین فرهنگ از عوامل محرک رشد محسوب می‌شود. ژرف‌نگری در نظریه‌های اقتصادی خرد، تأثیر عامل انسانی را در رشد آشکارتر می‌سازد.

۷-۱- رشد جمعیت و محدودیت منابع طبیعی

در بررسی نظرهای مطرح شده در علم اقتصاد پیرامون این موضوع نشان می‌دهد این نظرها را می‌توان در قالب دوگروه کلی تقسیم کرد:

- ✓ نظرهای گروه اول، که عمدتاً در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم مطرح بوده است، نگاهی بدبینانه به جمعیت دارد و افزایش جمعیت را مانع رشد و پیشرفت اقتصادی کشورها می‌داند.
- ✓ گروه دوم، که در نیمه دوم قرن بیستم ظهور یافت و امروز نیز مورد استناد قرار می‌گیرد، افزایش جمعیت را شرط لازم برای رشد و پیشرفت اقتصادی می‌داند.

مالتوس^{۲۶} (۱۸۳۴-۱۷۶۶)، اقتصاددان انگلیسی را می‌توان از بنیانگذاران نظریات بدبینانه نسبت به جمعیت در اقتصاد دانست. وی نظریات خود را بر پایه فضای اقتصادی-صنعتی قرن نوزدهم بنا کرد که در آن، سرمایه و منابع طبیعی نقش اصلی را در تولید کالا و خدمات بر عهده داشت. وی در کتاب خود به نام «رساله‌ای در باب اصول جمعیت» در سال ۱۷۹۸ این نظریه را مطرح کرد که «جمعیت به‌صورت تصاعد هندسی افزایش می‌یابد، در حالی که رشد مواد غذایی به‌صورت تصاعد حسابی است.» وی به‌همین دلیل بر اتخاذ سیاست‌های شدید کنترل جمعیت تأکید داشت. پیروان وی، بعدها مباحث دیگری را نیز به نظریات گذشته او افزودند و توانستند تأثیرات گسترده‌ای را بر سیاست‌های اتخاذ شده از سوی نهادهای بین‌المللی و کشورهای در حال توسعه بر جای گذارند. عمده نگرانی‌های مالتوس و پیروان وی در توجیه سیاست‌های کنترل جمعیت به شرح زیر است:

- ✓ **محدودیت منابع طبیعی:** به اعتقاد مالتوس، منابع طبیعی جهان محدود و پایان‌پذیر است. افزایش جمعیت به معنای کاهش دسترسی هر فرد به منابع غذایی و در نتیجه، گسترش فقر و گرسنگی است که می‌تواند رشد و پیشرفت اقتصادی را دچار رکود و عقبگرد کند.

²⁵ Galrayt

²⁶ Thomas Robert Malthus

- ✓ **بازدهی نزولی:** طرفداران مالتوس معتقدند که افزایش جمعیت و نیروی کار با توجه به بازدهی نزولی تابع تولید، می‌تواند به کاهش بهره‌وری و تولید منجر شود.
 - ✓ **کمیبود پس‌انداز و سرمایه‌گذاری:** پیروان این فرضیه معتقدند که افزایش تعداد فرزندان هر خانوار به افزایش سهم مصرف از درآمد و کاهش سهم پس‌انداز منجر می‌شود.
 - ✓ **کاهش نیروی کار فعال جامعه:** گروه دیگری از طرفداران مالتوس معتقدند که تعداد فرزندان زیاد در هر خانوار موجب می‌شود مردان و زنان بالغ جامعه وقت بیشتری را صرف تربیت و نگهداری از کودکان کرده و فعالیت‌های اقتصادی آنان در خارج از خانواده صدمه ببیند.
 - ✓ **امکان رشد نامحدود جمعیت:** مالتوس معتقد است که رشد جمعیت به صورت تصاعد هندسی بوده و در صورت ادامه یافتن این روند، جمعیت جهان به‌طور نامحدودی افزایش خواهد یافت.
 - ✓ **تخریب محیط زیست:** یکی دیگر از موارد جدیدی که سبب می‌شود طرفداران مکتب مالتوس با تکیه بر آن، سیاست‌های کنترل جمعیت را همچنان ترویج کنند، مباحث مربوط به تخریب محیط زیست ناشی از زندگی شهری-صنعتی است.
- دسته دوم** نظریات در حوزه اقتصاد جمعیت، نگاهی خوشبینانه به این مقوله دارد. بر پایه تئوری‌های جدید، از یک طرف جمعیت شرط لازم رشد و توسعه اقتصادی است و از طرف دیگر، جمعیت متغیری است که در رابطه با سایر متغیرها به تعادل می‌رسد. برای مثال، ادموند فلیس^{۲۷}، عضو برجسته انجمن اقتصاد آمریکا و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۶ برای یافتن بهترین نرخ پس‌انداز از طریق درون‌زا کردن نرخ پس‌انداز، به رابطه دقیق بین رشد اقتصادی و رشد جمعیت دست می‌یابد که به "قاعده طلایی رشد" مشهور است. بر اساس قاعده طلایی، کارایی نهایی سرمایه با نرخ رشد جمعیت برابر است. به عبارت دیگر، رشد اقتصادی تابع مستقیم نرخ رشد جمعیت است. دو محوری که به‌عنوان مبنای نظریات خوشبینانه به جمعیت در حوزه اقتصاد هستند، عبارتند از:
- ✓ **امکان تولید ثروت بیشتر:** برخلاف نظریات گذشته که عمدتاً تولید ثروت را محدود و وابسته به منابع موجود در طبیعت می‌پنداشت، در دوران جدید، تولید ثروت به‌دانش و فن‌آوری متکی است و به‌نسبتی که این دو پیشرفت کنند، امکان بیشتری برای تولید ثروت به‌وجود خواهد آمد. بنابراین، ثروت موجود در جهان نه‌تنها محدود و پایان‌پذیر نیست، که دامنه آن روز به‌روز در حال گسترش است.
 - ✓ **امکان محدود رشد جمعیت:** در تئوری‌های جدید، نرخ رشد جمعیت متغیری وابسته به‌اوضاع اقتصادی و اجتماعی در جامعه است. برخلاف نظریات گذشته که امکان نامحدود رشد جمعیت را امکان‌پذیر دانسته و بر این اساس سیاست‌های کنترل آمارانه جمعیت را تجویز می‌کرد، نظریات جدید ضمن رد این فرضیه، امکان محدود رشد جمعیت را مطرح می‌سازد. نظریات جدید در حوزه علم اقتصاد، افزایش جمعیت را به‌عنوان یک فرصت مورد توجه جدی قرار داده است. این رویکرد برخلاف فرضیات گذشته است که افزایش جمعیت را تهدیدی برای رشد و پیشرفت اقتصادی تصور می‌کرد. در این دیدگاه، رشد جمعیت این امکان را به‌جامعه می‌دهد تا از پتانسیل‌های خود حداکثر استفاده را کرده و بتواند رشد اقتصادی پایداری را ایجاد کند. دستاوردهای نوین علم اقتصاد نگرانی‌های مالتوس و پیروانش را درباره افزایش جمعیت به‌شرح زیر مورد تردید جدی قرار می‌دهد:
- **محدودیت منابع طبیعی:** با پیشرفت شگفت‌آور فن‌آوری و رشد دانش، سهم منابع طبیعی در تولید کالا و خدمات شدت کاهش یافته است. در واقع، حلقه مفقوده نظریات مالتوس و طرفداران وی، رشد دانش و فن‌آوری است.

- **بازدهی نزولی:** این نظریه با فرض ثابت بودن منابع طبیعی و فن‌آوری، در کوتاه‌مدت صادق است. همان‌طور که در قسمت قبل نیز اشاره شد، در بلندمدت که فن‌آوری پیشرفت کرده و امکان بهره‌گیری از منابع جدید به وجود می‌آید، فرض بازدهی نزولی دیگر اعتبار نخواهد داشت.
- **کمبود پس‌انداز و سرمایه‌گذاری:** این دیدگاه که عمدتاً در دوره زمانی نیمه دوم قرن نوزده تا نیمه اول قرن بیستم مطرح شده، بر مبنای نقش سرمایه فیزیکی در تولید کالا و خدمات شکل گرفته است. در این دوره زمانی، سرمایه اولیه، شرط لازم تولید محصولات و خدمات، به‌ویژه کالاهای صنعتی بوده و در مدل‌های اولیه رشد اقتصادی، عامل اصلی رشد اقتصادی فرض می‌شده است. اما این فرض نیز بعداً از سوی بسیاری از اقتصاددانان مورد تردید قرار گرفت. بر پایه داده‌های اقتصادی، رشد سرمایه فیزیکی نمی‌تواند به‌تنهایی رشد اقتصادی پدید آمده در کشورهای توسعه‌یافته را توضیح دهد. بر پایه مطالعات سایمون کوزنتس^{۲۸} (۱۹۸۵-۱۹۰۱) انباشت سرمایه سهم اندکی در رشد اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته داشته است.
- **امکان رشد نامحدود جمعیت:** با توجه به نظریه گذار جمعیتی که توسط شواهد آماری نیز تأیید می‌شود، فرضیه انفجار نامحدود جمعیت بشر که توسط مالتوس و طرفداران وی مطرح شده است، دارای مبنای علمی نیست. بر مبنای «نظریه گذار جمعیتی» که اولین بار به‌وسیله وارن تامپسون^{۲۹} (۱۹۲۷) مطرح شد فرایند رشد جمعیتی کشورها از پنج گام تشکیل می‌شود:

گام اول - نرخ زاد و ولد بالا، نرخ مرگ و میر بالا: در این حالت که وضعیت اولیه اکثر کشورها قبل از ورود به دنیای صنعتی است، نرخ رشد جمعیت بسیار اندک است.

گام دوم - نرخ زاد و ولد بالا، کاهش نرخ مرگ و میر: با ورود کشورها به فرایند صنعتی شدن و بهبود اوضاع زندگی، نرخ مرگ و میر به تدریج کاهش می‌یابد. در نتیجه نرخ رشد جمعیت همراه با بهبود اوضاع زندگی به تدریج افزایش می‌یابد.

گام سوم - کاهش نرخ زاد و ولد، نرخ مرگ و میر پایین: با افزایش سطح رفاه اجتماعی و تغییر الگوهای زندگی تمایل خانواده‌ها به داشتن فرزند به دلیل هزینه فرصت ناشی از آن کاهش می‌یابد. در این حالت، نرخ رشد جمعیت به تدریج کاهش می‌یابد.

گام چهارم - نرخ زاد و ولد پایین، نرخ مرگ و میر پایین: با کاهش باهم نرخ زاد و ولد و مرگ و میر، نرخ رشد جمعیت به نزدیک صفر می‌رسد. در این حالت، میزان جمعیت بالا و ثابت است.

گام پنجم - نرخ مرگ و میر بالاتر از نرخ زاد و ولد: مدل اصلی نظریه گذار جمعیتی تنها شامل چهار گام بوده است. گام پنجم اخیراً توسط برخی اقتصاددانان و پس از مشاهده تغییرات جمعیتی کشورهای اروپایی که نرخ رشد منفی جمعیت دارند، به مدل اضافه شده است. در این گام، نرخ مرگ و میر از نرخ زاد و ولد پیشی گرفته و نرخ رشد جمعیت منفی می‌شود.

تخریب محیط زیست: همان‌طور که عنوان شد، در نظریه‌های جدید اقتصادی، جمعیت، متغیری است که در نتیجه کنش و واکنش با سایر متغیرهای اقتصادی و محیطی مانند طبیعت به نقطه تعادل خود می‌رسد. در این دیدگاه، تخریب محیط زیست نتیجه بی‌توجهی به لوازم توسعه پایدار و خصلت ترجیح منافع فردی بر منافع جمعی است که عمدتاً متوجه فرهنگ غربی است. از دیدگاه نظریه‌های جدید علم اقتصاد، تخریب و آلودگی محیط زیست ناشی از فعالیت‌های صنعتی و اقتصادی، اثر خارجی این فعالیت‌ها شمرده می‌شود که باید با دخالت دولت و اتخاذ سیاست‌های مناسب مرتفع شود. مالیات بر سوخت‌های فسیلی، پرداخت یارانه به انرژی‌های سبز همچون انرژی باد و... از سیاست‌هایی است که نهاد دولت در کشورهای توسعه‌یافته به منظور درون‌زا کردن آثار

²⁸ Simon Kuznets

²⁹ Warren Thompson

خارجی تخریب محیط زیست، اتخاذ کرده است. با توجه به موارد فوق، فرضیات مالتوس و پیروانش مبنی بر لزوم کنترل جمعیت و حتی کاهش آن از منظر علم اقتصاد، فاقد اعتبار است. تلاش کشورهای توسعه‌یافته برای اعمال سیاست افزایش جمعیت را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد.

۸-۱- ویژگی‌های جامعه توسعه‌یافته

جامعه توسعه‌یافته برای توصیف کشورهای استفاده می‌شود که بر اساس معیارهایی به توسعه دست یافته‌اند. تعیین مصداق برای معیار توسعه‌یافتگی همواره مورد بحث بوده، اما به‌طور کلی معیارهای اقتصادی معمولاً شاخص اصلی کشورهای توسعه‌یافته بوده است. برای مثال، میزان سرانه درآمد یکی از مهم‌ترین معیارهاست و بنابراین، کشورهایی که تولید ناخالص داخلی بالایی دارند، توسعه‌یافته محسوب می‌شوند.

معیار مهم دیگر، نرخ صنعتی بودن کشور است. یکی دیگر از معیارهایی که اخیراً مورد توجه قرار گرفته، شاخص توسعه انسانی است. این شاخص، معیارهای اقتصادی نظیر درآمد را با امری همچون نرخ امید به‌زندگی و سطح آموزش عمومی ترکیب می‌کند. به این ترتیب، کشورهایی که نمره بالاتری در شاخص توسعه انسانی دارند، توسعه‌یافته محسوب می‌شوند و به‌بقیه کشورها، کشورهای در حال توسعه گفته می‌شود.

از دیدگاه اندیشه سیاسی و از نظر اندیشمندانی چون یورگن هابرماس^{۳۰}، فیلسوف و جامعه‌شناس نامدار آلمانی، جامعه سالم و توسعه‌یافته جامعه‌ایی است که در آن ساختار ارتباط و تفهیم و تفاهم و کلام و قلم، قوت یابد. در مقابل، جامعه ناسالم و توسعه‌نیافته، در زمینه ارتباط و تفاهم، کمبود دارد. راه‌حل نهایی برای ایجاد جامعه سالم و توسعه‌یافته از نظر هابرماس، این است که حوزه ابزاری سلطه و قدرت، تابع حوزه تفاهمی و عقل ارتباطی شود و در این صورت، "ساختار آمریت" شکسته می‌شود و راه توسعه جامعه باز می‌شود. امکان ارتباط آزاد برای شهروندان و رسانه‌ها، یعنی فارغ بودن از سلطه و جایگزینی قدرت کلام و قلم به‌جای قدرت سلطه و زور، موجب تقویت جامعه و توسعه‌یافتگی آن می‌شود.

از منظر اندیشه سیاسی، جامعه توسعه‌یافته وقتی حاصل می‌شود که اولاً، گروه‌ها و نیروهای اجتماعی گوناگون بتوانند به‌افکار و علایق و منابع خود سازمان بدهند. ثانیاً، درون حاکمیت و ساختار سیاسی، نهادهای گوناگونی باشد و دولت بر اساس پیچیدگی و گستردگی نهادهای سیاسی بتواند به‌تلفیق علایق و منافع گوناگون بپردازد. ثالثاً، درون نهادهای سیاسی مستقر، مجال مشارکت و رقابت سیاسی مستمر و مسالمت‌آمیز وجود داشته باشد. رابعاً، مجموعه ساختار و نهادهای نظام سیاسی از مشروعیت گسترده‌ای برخوردار بوده و به‌صورت مشروع و قانونی، نهادینه شوند. وجود جامعه توسعه‌یافته و دوام و بقای آن (گرفتار نشدن به بی‌ثباتی و بحران‌های سیاسی ویرانگر) مستلزم آن است که تنوع علایق و منافع فکری، اجتماعی و اقتصادی حفظ شود و مردم بتوانند به‌صورت فردی یا جمعی، خواست‌های (مطالبات) خود را بیان کنند و نهادهای مستقلی مانند احزاب، تشکل‌ها، گروه‌ها و اصناف برای بیان این خواست‌ها و رسیدن به آن‌ها وجود داشته باشند.

به‌طور خلاصه ویژگی‌های کشورهای توسعه‌یافته عبارتند از:

۱ **تنوع در کالاها:** در زمان‌های گذشته که نیازهای انسان محدود بود، می‌توانست با زندگی ساده و کمترین امکانات به‌گذران اوقات خویش بپردازد. امروزه، با بهره‌گیری از فن‌آوری، طبیعت به‌تسخیر انسان در آمده، تولید کالاها و خدمات به‌صورت لحظه‌ای شده‌اند. شماره‌گذاری‌های استاندارد بر روی کالاها به‌عددهای میلیاردی رسیده که حاکی از کمیّت بالای کالاهای تولیدی است. این تنوع در کالا و خدمات می‌تواند هرگونه سلیقه‌ای را راضی کند. انواع خودروها، گونه‌های مختلف لباس، تنوع در ساخت ساختمان، ترکیب مختلف رنگ‌ها برای آراستن محیط‌های کار و زندگی، گوناگونی وسایل زندگی و... غنیمتی است که توسعه و رفاه برای آدمیان به‌ارمغان آورده.

- ۲ **دسترسی به اطلاعات و آمار:** دسترسی آسان به اطلاعات و آمار، خصلت دیگر جوامع توسعه یافته و مرفه است. به طوری که گفته می شود امروزه، عصر انفجار اطلاعات است و در هر دقیقه، هزاران مقاله علمی حاوی اطلاعات جدید منتشر می شود. علاوه بر این، هیچ جنبنده ای از چشم دوربین ها و ماهواره ها پنهان نیست و هر کس به فراخور حال خویش از این اطلاعات بهره می جوید.
- ۳ **توسعه انسانی پایدار:** در تعریف توسعه انسانی پایدار آمده است: «توجه به رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی، همراه با آگاهی نسبت به محدودیتهای بوم شناختی و احساس نیاز به حفظ محیط زیست برای نسل های آتی». پر بارترین محصول توسعه و شاه بیت غزل توسعه، همین توسعه انسانی پایدار است که اگر مفاهیم رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی به خوبی تجزیه و تحلیل شوند، مشخص می شود که همان «مدینه فاضله» و «ناکجا آباد» و «آرمانشهر» و «خیال آباد» در پناه همین مفاهیم نهفته اند.
- ۴ **سطح تولید و درآمد ملی یا درآمد سرانه:** یکی از معیارهای کمی اندازه گیری توسعه نیافتگی یا توسعه یافتگی، درآمد سرانه یک کشور است. اما این حرف بدین منظور نیست که کشور با درآمد سرانه بالا را می توان لزوماً توسعه یافته تلقی کرد، مثل کشورهای حاشیه خلیج فارس. اما یکی از بارزترین ویژگی کشورهای توسعه یافته، درآمد سرانه نسبتاً بالاست. از طرفی، تقریباً کشور توسعه یافته ای هم وجود ندارد که سطح درآمد سرانه آن، مشابه کشورهای آفریقایی پایین باشد.
- ۵ **تداوم رشد معقول اقتصادی:** گرچه ممکن است کشورهای توسعه یافته رشد خیلی بالایی نداشته باشند، اما کشورهای توسعه یافته معمولاً در رشد اقتصادی خود ثبات دارند و اگر هم، گاهی رشد اقتصادی آن ها به بدیلی دچار کاهش شود، مجدداً به بازگشت به وضعیت عادی تمایل دارند. این در حالی است که یک کشور توسعه نیافته چنانچه به بدیلی موقتاً صاحب رشد قابل قبولی شود، با تغییر جزئی در شرایط وضعیت اقتصادی دچار کاهش شدید شده و به بازگشت به آن رشد بالا تمایل ندارد.
- ۶ **نرخ رشد جمعیت:** به طور کلی، در کشورهای توسعه یافته نرخ رشد جمعیت بسیار پایین و در برخی موارد صفر است. در حالی که در اغلب کشورهای توسعه نیافته نرخ رشد جمعیت نسبتاً بالاست. رشد اندک جمعیت در کشورهای توسعه یافته عمدتاً ناشی از کاهش نرخ زاد و ولد است. در حالی که رشد بالای جمعیت در کشورهای توسعه نیافته بیشتر ناشی از بالا بودن نرخ زاد و ولد است. گرچه میزان مرگ و میر در کشورهای توسعه نیافته نیز تا حد زیادی کاهش یافته، اما هنوز در مقایسه با کشورهای توسعه یافته میزان مرگ و میر بالاست.
- ۷ **نرخ باسوادی و بی سوادی:** به طور معمول میزان بی سوادی در کشورهای توسعه یافته بسیار پایین و تقریباً صفر است. در حالی که میزان بی سوادی در کشورهای توسعه نیافته بسیار بالاست. در ضمن باید توجه داشت که کیفیت باسوادی در کشورهای توسعه یافته از کشورهای توسعه نیافته بسیار متفاوت است. در کشورهای توسعه یافته افراد باسواد علاوه بر اینکه سواد خواندن و نوشتن دارند، فن و مهارت شغلی مرتبط با سواد نیز دارند. حال آنکه آمار باسواد در کشورهای توسعه نیافته عمدتاً بر سواد خواندن و نوشتن تأکید دارد. به علاوه، درصد جمعیت اهل مطالعه در کشورهای توسعه یافته بسیار بالاتر است.
- ۸ **توزیع درآمد و امکانات:** شاید در ابتدا فرض شود که در کشورهای غربی و توسعه یافته نابرابری توزیع درآمد و امکانات وجود دارد. اگر این نظریه هم درست باشد، منصفانه نگاه کنیم، توزیع درآمد و امکانات در کشورهای توسعه یافته مناسب تر از کشورهای توسعه نیافته است. در واقع، بدترین وضع توزیع درآمد در کشورهای آمریکای لاتین و آسیای جنوبی است. نکته مهم تر آن است که نابرابری توزیع درآمد در کشورهای توسعه نیافته سبب پدید آمدن موقعیت ممتاز و شأن و منزلت اجتماعی ویژه ای برای ثروتمندان می شود که انواع تبعیض ها را به همراه دارد. در حالی که در کشورهای توسعه یافته اولاً، وجود نظام تأمین اجتماعی کارآمد تا حد زیادی مشکلات نابرابری توزیع درآمد را کمرنگ کرده است. ثانیاً، افراد جامعه بدون توجه به سطح درآمد، از مقام و منزلت اجتماعی نسبتاً مناسبی برخوردارند که از پدید آمدن تبعیض جلوگیری می کند.

۹ ترکیب تولید و مصرف: در کشورهای توسعه‌یافته طی فرایند توسعه، هم از جهت تولید و هم از نظر مصرف، به تدریج از سهم محصولات کشاورزی کاسته می‌شود. ادامه روند به این صورت بود که ابتدا بر سهم محصولات صنعتی افزوده شده، بعد به همراه کاهش آن از سهم محصولات کشاورزی و صنعتی، بر سهم خدمات افزوده می‌شد. به عبارت دیگر، امروزه درصد بالایی از تولید و مصرف کشورهای توسعه‌یافته از نوع خاصی خدمات مانند تحصیل، تفریح، ورزش، هنر، مراقبت‌های درمانی و مواردی از این قبیل می‌باشد. در کشورهای در حال توسعه به طور معمول سهم تولید و مصرف محصولات کشاورزی و برخی اقلام نسبتاً ضروری صنعتی از کل تولید و مصرف بالاتر است. زیرا، در سطوح پایین درآمد معمولاً درصد بالایی از درآمد، صرف کالاهای ضروری می‌شود. در برخی از کشورهای در حال توسعه، رشد سریع جمعیت و عدم قابلیت جذب نیروی کار توسط بخش کشاورزی و عدم امنیت کافی و سایر موانع بازدارنده، سبب شده تا سهم خدمات از کل تولید ملی بسیار بالا باشد. اما اگر سهم خدمات هم بالاست، نه ناشی از بالا بودن اقلامی چون تفریح و هنر، بلکه ناشی از مشاغل خدماتی چون تجارت و دلالتی و همچنین خدمات تقریباً غیرضروری دولتی است.

۱۰ سرانه تسهیلات آموزشی و بهداشتی: در کشورهای توسعه‌یافته، تسهیلات آموزشی از قبیل هزینه سرانه آموزش (از مکتب تا عالی)، تعداد معلم نسبت به دانش‌آموز و دانشجو، مساحت فضای آموزشی نسبت به دانش‌آموز و دانشجو، سرانه کتاب دانش‌آموز و دانشجو و مواردی از این قبیل بالاتر از کشورهای در حال توسعه است. همچنین تسهیلات همراه با آزمایش و عمل یا به صورت کاربردی است که سبب ایجاد ابداعات و نوآوری‌های فن‌آورانه می‌شود. همچنین در کشورهای توسعه‌یافته، تسهیلات بهداشتی و درمانی از قبیل تعداد پزشک به ازای جمعیت مشخص، سرانه تخت‌های بیمارستانی، هزینه سرانه بهداشتی و... بسیار بالاتر از کشورهای در حال توسعه است.

۱۱ بیکاری و کم کاری: بیکاری از مشکلات بزرگ اقتصادی در بسیاری از کشورهای جهان سوم و حتی در کشورهای پیشرفته است. با این حال اولاً، درصد بیکاری در کشورهای توسعه‌یافته بسیار بالاست. ثانیاً، با احتساب بیکاری پنهان در این کشورها، درصد عمده‌ای از نیروی کار را شامل می‌شود. همچنین، کم کاری گسترده در بخش دولتی و ابعاد بیکاری در کشورهای توسعه‌یافته بسیار گسترده‌تر است. نکته دیگر آن است که جمعیت بیکار در کشورهای توسعه‌یافته تحت پوشش سیستم‌های تأمین اجتماعی است و حال آنکه در کشورهای توسعه‌یافته جمعیت بیکار از پوشش حمایتی مناسبی بهره‌مند نیست.

۹-۱- خصوصیات کشورهای در حال توسعه

همانطور که گفته شد، کشور در حال توسعه یا کشور رو به رشد، کشوری است با استانداردهای نسبتاً پایین زندگی، پایه صنعتی توسعه‌نیافته، و شاخص پایین توسعه انسانی (HDI). این اصطلاح با عبارات قبلی ساخته شده در این مورد تفاوت دارد. مانند اصطلاح جنگ سرد که جهان سوم را تعریف کرده و معنای ثانویه‌ای را به ذهن می‌آورد که منفی است. مترادف دیگر اصطلاح کشور در حال توسعه عبارت است از کشور کمتر توسعه‌یافته LDC یا کشور کمتر توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی LEDC. کشور کمتر توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی اصطلاحی است که از طرف جغرافیدانان جدید برای توصیف کشورهایی استفاده می‌شود که به طور دقیق‌تر به عنوان کشورهای در حال توسعه طبقه‌بندی شده‌اند. با این خصوصیت که آن‌ها از لحاظ اقتصادی کمتر توسعه‌یافته‌اند و معمولاً بیشترین همبستگی را با عوامل دیگری همچون توسعه پایین انسانی دارند. با توجه به مطالب فوق می‌توان خصوصیات کشورهای در حال توسعه را چنین برشمرد:

۱. فقر عمومی

فقر به معنای ناتوانی افراد جامعه در کسب حداقل استانداردهای زندگی است. یکی از خصوصیات مشترک کشورهای در حال توسعه، در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته سطح پایین زندگی در آن‌هاست که عموماً به شکل سطح پایین درآمد سرانه و در بسیاری موارد به صورت فقر گسترده و مطلق خود را نشان می‌دهد که نه تنها مربوط

به سطح پایین درآمد سرانه نیست بلکه توزیع بد درآمد نیز عامل مؤثری در تشدید این پدیده است. طبق آمارهای موجود حدود ۲۰ درصد مردم آمریکای لاتین بیش از ۳۷ درصد مردم آسیا و حدود ۳۵ درصد مردم آفریقا زیر خط مطلق فقر قرار دارند. معیارهای مورد استفاده در تعیین فقر عبارتند از:

- ✓ تعیین مقدار کالری مورد نیاز هر فرد متوسط که باید در طول روز بسوزاند. (طبق آمارها این نرخ معادل ۲۰۰۰ کالری است).
- ✓ آمارها در ایران نشان می‌دهد که افراد به‌طور متوسط ۲۳۰۰ کالری می‌سوزانند. مشکل موجود در ایران از نظر این شاخص، فقر مواد مقوی همچون پروتئین، ویتامین و ... است.
- ✓ برآورد ۲ دلار در روز برای هر شهروند از دیگر شاخص‌هاست. کسانی با کمتر از این میزان، زیر خط فقر قرار دارند.

۲. سهم بالای بخش کشاورزی

کشورهای توسعه‌نیافته سهم بیشتری از بخش کشاورزی دارند. اکثر این جوامع به‌صورت مناطق روستایی باقی مانده و بخش صنعت و شهرنشینی چندان رشد نکرده است. در ایران، نرخ تولید در این بخش معادل ۲۰ درصد است، اما بخش خدمات سهمی بیش از ۴۵ درصد را در سال‌های اخیر به‌خود اختصاص داده است.

۳. رشد جمعیت

یکی دیگر از خصوصیات کشورهای در حال توسعه، درصد بالای زاد و ولد آنها می‌باشد که خود عامل اصلی میزان بالای رشد جمعیت و بار تکفل است به‌طوری که میزان رشد جمعیت به‌طور متوسط در کشورهای در حال توسعه بالای ۳ درصد، ولی در کشورهای توسعه‌یافته ۱/۱ درصد است. به‌دلیل همین درصد بالای رشد جمعیت، بیشتر جمعیت این کشورها را جوانان زیر ۲۰ سال تشکیل می‌دهند. بنابراین دلیل بار تکفل خانواده‌ها که عبارت است از: نسبت تعداد کل جمعیت غیرشاغل یک جامعه به تعداد جمعیت فعال و شاغل در آن جامعه، در کشورهای در حال توسعه بسیار بیش از کشورهای توسعه‌یافته است. بار تکفل بالا موجب کاهش درآمد سرانه و تشدید فقر در این جوامع شده است. رشد جمعیت علت‌های مختلفی دارد که می‌توان موارد زیر را به‌عنوان اصلی‌ترین علت‌ها نام برد:

- ✓ عوامل اقتصادی: فرزندان بیشتر = منبع درآمد بیشتر برای خانواده
- ✓ عوامل فرهنگی: فرزندان بیشتر = اطمینان بیشتر
- ✓ عوامل ایدئولوژیک (مذهبی)

۴. دوگانگی اقتصادی - اجتماعی

از دیگر مشخصه‌های اکثر کشورهای در حال توسعه، به‌خصوص کشورهای با نظام سرمایه‌داری، دوگانگی ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن‌هاست. به‌همین جهت، گاهی این کشورها را به‌نام جوامع یا اقتصاد دوگانه نیز می‌نامند. منظور از جوامع یا اقتصاد دوگانه، جوامعی هستند که نه تنها در بافت اقتصادی آن‌ها، بلکه در ساختار فرهنگی و اجتماعی آن‌ها نیز دوگانگی و عدم تجانس وجود دارد. نمونه‌هایی از این دوگانگی را می‌توان به‌طور مثال در روش‌های تولید مدرن در بخش بسیار کوچکی از اقتصاد با روش‌های تولید سنتی در بخش بزرگی از اقتصاد، وجود طبقات ممتاز بسیار تحصیل‌کرده اما محدود، در کنار توده فقیر و بی‌سواد یا طرز فکر علمی و امروزی عده محدودی در کنار طرز فکر غیرعلمی بسیاری از مردم، سازمان‌ها و واحدهای تولیدی مدرن و امروزی در تعداد اندک در کنار بسیاری از سازمان‌ها و واحدهای تولیدی قدیمی مشاهده کرد. معمولاً کشورهای توسعه‌نیافته یک دست هستند و تفاوت خاصی در فرهنگ و درآمد و علایق آن‌ها دیده نمی‌شود. به‌این جامعه، جامعه یگانه گفته می‌شود. از سوی دیگر جوامع دوگانه نیز ویژگی‌های مخصوص خود را دارند. وجود تفاوت فاحش در درآمد و ثروت، استفاده از فن‌آوری‌های متفاوت در بخش‌های اقتصادی، وجود تفاوت‌های فرهنگی و شیوه زندگی به‌صورت مدرن و سنتی را می‌توان از ویژگی‌های جوامع دوگانه دانست.

۵. اقتصاد تک پایه

اقتصادی را که به صادرات مواد خام وابسته باشد، اقتصاد تک‌پایه می‌گویند. محصولات این کشورها نوسانات قیمتی بسیاری دارد که می‌تواند شوک‌های وسیعی به آنها وارد کند. بیماری هلندی که به معنای گسترش سهم بخش‌های غیرقابل تجارت در اقتصاد است، به دلیل ورود یکباره ارز رخ می‌دهد و مختص این نوع اقتصاد است. افزایش بوروکراسی دولتی، رشد تورم، از بین رفتن بخش‌های تولیدی داخلی و گسترش واردات از پیامدهای اقتصادهای تک پایه هستند. ویژگی مشترک دیگر کشورهای در حال توسعه، وابستگی شدید آنها به صادرات یک محصول است که عمدتاً مواد اولیه معدنی یا محصولات کشاورزی است. به همین دلیل، در پاره‌ای موارد کشورهای در حال توسعه را کشورهای تک‌محصولی نیز می‌نامند. البته، در سال‌های اخیر بعضی کشورهای در حال توسعه از طریق صنعتی شدن موفق به تولید محصولات متنوع صنعتی نیز شده‌اند.

۶. کمبود سرمایه فیزیکی و انسانی

در اغلب کشورهای در حال توسعه برتری نسبی در فراوانی سرمایه طبیعی وجود دارد. از این رو، این کشورها به بهره‌برداری بی‌رویه و ناپایدار از این منابع پرداخته و محیط زیست خود را در معرض آسیب جدی قرار می‌دهند. جمعیت فعال و جوان یکی از معیارها و فاکتورهای لازم برای توسعه به‌شمار می‌آید. اما در کشورهای در حال توسعه به دلیل کمبود سرمایه و نبود زمینه‌های مناسب اشتغال از این جمعیت فعال و جوان استفاده مؤثری بعمل نمی‌آید و در نتیجه جمعیت عظیمی از مردم و به‌ویژه قشر جوان بیکار می‌باشند. در اغلب کشورهای جهان سوم نرخ بیکاری آشکار بیش از ۱۵ درصد جمعیت فعال آنها را تشکیل می‌دهد که اگر نرخ کم کاری و بیکاری پنهان و فصلی را به آن اضافه کنیم نرخ بیکاری از مرز ۳۰ درصد نیز خواهد گذشت. در کشورهای در حال توسعه برای تولید کم نیروی کارزیادی مشغول به کار هستند و استفاده مؤثر از نهاده‌های تولید به عمل نمی‌آید. عوامل مؤثر در بهره‌وری پایین کشورهای در حال توسعه عبارتست از: نبود یا کمبود عوامل مکمل نیروی کار نظیر سرمایه، مدیریت، فن‌آوری و انگیزه نیروی کار همچنین، سطح و وضعیت تغذیه و بهداشت پایین‌تر نیز موجب کاهش توان فیزیکی و فکری نیروی کار شده و بهره‌وری را کاهش می‌دهد.

۷. تمرکز اداری، اقتصادی و سیاسی

یکی از ویژگی‌های کشورهای در حال توسعه، وجود تمرکز در ساختارهای اداری و اقتصادی است و در این میان پایتخت‌ها نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. حضور دولت در پایتخت و توجه بیشتر به مرکز، وجود بوروکراسی دولتی و قدرت کم بخش خصوصی و قرارگیری دولت در سه نقش سیاستگذار، ناظر و بازیگر از دلایل این اتفاق است. تمرکز در کشورهای در حال توسعه یک مشکل محسوب می‌شود. تمرکز قدرت باعث نبود تعادل در جامعه می‌شود و با کاهش قدرت تصمیم‌گیری پایتخت‌ها این مشکل حل می‌شود. با انتقال بخشی از شرکت‌های دولتی و وزارتخانه‌ها به خارج از پایتخت، معافیت‌های مالیاتی بخش‌های خارج از پایتخت و سیاست‌های تشویقی مالی و پولی برای واحدهایی که در مناطق محروم مشغول به کارند می‌توان تمرکززدایی را اجرا کرد.

۱۰-۱- فقر و شاخص‌های اندازه‌گیری آن

فقر یا تهیدستی به معنای وضعیتی است که فرد فاقد میزان معینی دارایی‌های مادی، جسمی یا پول باشد. برای توضیح بیشتر انواع فقر به شرح زیر عبارتند از:

۱ **فقر جسمی:** شخصی که نقص عضو دارد، دچار فقر جسمی است. بدین ترتیب، معلولان در شمار فقیران جای دارند، هر چند از ابعاد دیگر در درجات بالایی از توانگری باشند. البته، چنین فقری اغلب به فقر مالی نیز می‌انجامد.

۲ **فقر فرهنگی:** بی‌شک خرد یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند متعال است. چنان که حضرت علی (ع) می‌فرماید: هیچ نعمتی از عقل برتر نیست. ولی برخی از انسان‌ها از این نعمت بزرگ بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند. عقل مراتب مختلفی دارد. گروهی از پایین‌ترین مرتبه آن، یعنی توان درک نیز بی‌بهره‌اند. شریعت برای تدبیر زندگی

چنین افرادی سرپرست مشخص کرده است. گروهی دیگر، بهرغم برخورداری از این مرتبه از مراتب بالاتر آن، یعنی مرحله کسب دانش و نیز عقل عملی، که سبب تشخیص درست از نادرست می‌شود، بی‌بهره‌اند. این دسته در روایت‌ها نادان شمرده شده‌اند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: "هیچ فقری مانند نادانی نیست".

۳ **فقر روحی (ذهنی):** گروهی، بهرغم برخورداری از مواهب طبیعی بسیار، همواره خود را نیازمند می‌پندارند. در اندیشه افزایش دارایی خویش به‌سر می‌برند و از مشاهده مردم دارا تر در حسرت فرو می‌روند. آزمندی و حسد در جان این افراد ریشه دوانیده، آن‌ها را از درون می‌پوساند. علی (ع) می‌فرماید: "طمع فقری فراگیر و محدودکننده است".

۴ برخی از راویان، این روایت را «فقر ظاهر» نگاشته‌اند؛ یعنی، طمع، فقری آشکار است. حضرت در جای دیگری این فقر را بدترین فقرها دانسته‌اند. چنین شخصی هر قدر دارا تر شود، فقرش فزونی می‌یابد؛ مانند تشنه‌ای که نوشیدن آب دریا بر تشنگی‌اش بیفزاید. مقابل این وضعیت، حالت استغناست. در این حالت، ممکن است شخص تنگدست باشد. ولی در درون خویش احساس آرامش و بی‌نیازی کند. معصومان این حالت را ستوده، دارندگان آن را دارا ترین مردم خوانده‌اند. امام باقر (ع) می‌فرماید: "هیچ فقری چون فقر روحی و هیچ توانگری چون استغنای روحی نیست".

۵ **فقر مالی:** این نوع فقر که موضوع اصلی بحث ماست، فقر مالی، فقر اقتصادی، فقر معیشتی و محرومیت نیز خوانده می‌شود. برخی از اقتصاددانان در تعریف این نوع فقر می‌گویند:

- ✓ فقر عبارت است از: ناتوانی در برآورده ساختن نیازهای انسانی.
- ✓ فقر عبارت است از: عدم برخورداری از حداقل امکانات معاش یا به‌تعبیردیگر، عدم برخورداری از قوت لایموت.

✓ فقر یعنی ناتوانی انسان در تأمین حد کافی نیازمندی‌های بنیادی خود به‌منظور رسیدن به یک زندگی آبرومند و شایسته به‌عنوان شرط لازم در رسیدن به‌سوی کمال.

۶ **فقر مطلق:** هرگاه شخصی از تأمین نیازهای اولیه زندگی خود و افراد تحت سرپرستی‌اش ناتوان باشد و به‌عبارت دیگر، از آن نرخ کالری یا پروتئین که برای ادامه حیات سالم لازم است، برخوردار نباشند، دچار فقر مطلق است. با توجه به‌این تعریف، امروزه بخش عظیمی از افراد جهان در فقر مطلق به‌سر می‌برند. حدود ۱۸۰ میلیون کودک در جهان، به‌ویژه در جنوب شرقی آسیا، از سوء‌تغذیه رنج می‌برند؛ و سالانه ۵ میلیون کودک در جهان به‌سبب کمبود مواد غذایی جان خود را از دست می‌دهند. همین تعبیر را در سطح کلان و برای جوامع نیز می‌توان به‌کار برد. یعنی، هرگاه درآمد سرانه جامعه از حد لازم برای تأمین چنین نیازهایی کمتر باشد، این جامعه در فقر مطلق به‌سر می‌برد.

۷ **فقر نسبی:** ممکن است گروهی از افراد یک کشور از توانایی لازم برای تأمین نیازهای اولیه زندگی برخوردار باشند، ولی به‌لحاظ اینکه درآمد و سطح زندگی آنان از متوسط درآمد جامعه پایین‌تر است، در فقر نسبی به‌سر برند. همچنین، هرگاه درآمد جامعه‌ای از سطح متوسط درآمد کشورهای جهان پایین‌تر باشد، آن کشور در سطح کلان، در فقر نسبی به‌سر می‌برد، هر چند نیازهای اساسی خود را تأمین کند. از آنجا که آدمی پیوسته با فقر و آثار ناشی از آن درگیر بوده است، ادیان و مکاتب مختلف درباره آن اظهار نظر کرده‌اند.

اندازه‌گیری فقر: برای اندازه‌گیری فقر شاخص‌های مختلفی وجود دارد. شاخص نسبت افراد فقیر،

ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین روش اندازه‌گیری شدت فقر است و در عین حال بسیار ملموس و قابل درک است. شاخص نسبت افراد فقیر (H) به‌صورت نسبت تعداد افراد فقیر به‌کل افراد جامعه تعریف می‌شود (به‌شکل درصد مورد استفاده قرار می‌گیرد).

$$H = \frac{q}{n} < 0 > 1$$

تعداد افراد فقیر در جامعه q: تعداد کل افراد جامعه n:

شاخص‌های دیگری نیز برای اندازه‌گیری فقر وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: شاخص نسبت شکاف درآمدی^{۳۱}، شاخص سن^{۳۲}، شاخص تاکایاما^{۳۳}، شاخص فوستر، گریر و توربک^{۳۴}، شاخص بلاکوری و دونالدسون^{۳۵}.

۱۱-۱- توزیع درآمد و توسعه اقتصادی

توزیع درآمد^{۳۶}، در یکی از مباحث قدیمی اقتصاد سیاسی از اهمیتی اساسی برخوردار است. منظور این است که درآمد حاصل از تولید چگونه میان عوامل تولید تقسیم می‌شود یا هر یک از بخش‌های اقتصادی چه نرخ سهم می‌برند. توزیع نابرابر عوامل تولید طبعاً باعث توزیع نامناسب درآمد نیز خواهد شد. بنابراین باید قبل از تولید به منظور عادلانه کردن توزیع درآمد، عوامل تولید به صورت عادلانه و برابر میان افراد و بنگاه‌های اقتصادی مختلف توزیع شود. روش‌های مختلفی برای اندازه‌گیری نرخ توزیع درآمد موجود است که عبارتند از:

- ۱ توزیع درآمد برحسب ابعاد.
- ۲ توزیع درآمد مبتنی بر عوامل تولید.
- ۳ توزیع مقداری درآمد.
- ۴ توزیع درآمد از طریق منحنی لورنز.
- ۵ ضرایب جینی و مقیاس‌های نابرابری درآمد.

طبق برخی از نظریات اقتصادی، توزیع نابرابر درآمد یکی از شروط اصلی رشد اقتصادی می‌باشد و دلیلش هم این است که نیازهای قشر پایین اجتماع اشباع شدنی نیست و چنانچه توزیع درآمد برابر باشد، قشرهای پایین تمامی درآمد خود را صرف خرید کالا می‌کنند، در صورتی که قشرهای بالا نیازهای اولیه خود را برطرف کرده و مازاد درآمدشان را پس‌انداز می‌کند. چنانچه توزیع درآمد نابرابر باشد رشد اقتصادی تسریع می‌شود. اما مخالفان این نظریه می‌گویند که:

- ✓ **اول:** تجربه در کشورهای توسعه‌نیافته نشان داده است که ثروتمندان این جوامع اضافه درآمد خود را به جای پس‌انداز کردن صرف خرید کالاهای تجملاتی و لوکس می‌کنند.
 - ✓ **دوم:** درآمد کم فقرا باعث ضعف جسمانی و کاهش بهره‌وری کاری ایشان می‌شود و این خود باعث کاهش نرخ تولید و در نتیجه، کاهش درآمد ملی می‌شود.
 - ✓ **سوم:** افزایش درآمد فقرا باعث افزایش تقاضا برای کالاهای ضروری ساخت داخل می‌شود که این امر نیز باعث افزایش اشتغال و تولید می‌شود.
 - ✓ **چهارم:** توزیع برابر درآمد باعث افزایش انگیزه‌های روانی افراد برای مشارکت در توسعه اقتصادی می‌شود.
- یکی از موضوعات مهم در علم اقتصاد، توزیع درآمد است که از طریق اقتصاد اثباتی و اقتصاد هنجاری مورد بررسی قرار می‌گیرد. در دیدگاه اقتصاد هنجاری، مفهوم و اهداف توزیع درآمد مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای مثال، در برخی نظریات، هدف توزیع درآمد را ثبات سیاسی و رضایت مردم از دولت می‌دانند و برخی توزیع مناسب را برای برقراری عدالت ضروری می‌دانند. از نظریات عدالت برداشت می‌شود که برابری حسابی درآمدها به مفهوم عدالت نیست، بلکه درآمدها باید بر اساس استحقاق افراد توزیع شوند، که مبنای استحقاق بر اساس دیدگاه‌های مختلف فلسفی باهم متفاوتند، برای مثال، مبنای استحقاق در اقتصاد نئوکلاسیکی، تولید نهایی (سهم داشتن در تولید) است. برخی از اقتصاددانان، توزیع برابر درآمد را با توجه به هدف حداکثر کردن رفاه اجتماعی و قانون مطلوبیت نزولی الزامی می‌دانند.

³¹ Income- Gap Ratio

³² Sen Index

³³ Takayama Index

³⁴ Foster-Greer-Thorbecke Indices

³⁵ Blackorby and Donaldson Index

³⁶ Distribution of wealth

اقتصاد اثباتی، توزیع درآمد را با شاخص‌های نابرابری بررسی می‌کند. در این بررسی، از شاخص‌های اثباتی و هنجاری و شاخص‌های پارامتریک و ناپارامتریک استفاده می‌شود. برای مثال، شاخص جینی که از منحنی لورنز به دست می‌آید و ضریب تمرکز یا شاخص تمرکز هرفیندال هریشمن^{۳۷}، همگی شاخص‌های ناپارامتریک توزیع درآمد هستند و شاخص‌های اتکینسون^{۳۸} شاخص دالتون^{۳۹} شاخص‌های پارامتریک یا بر مبنای تئوری هستند.

توزیع درآمد، به تشریح چگونگی سهم افراد کشور از درآمد ملی می‌پردازد و درجه نابرابری موجود بین درآمد افراد کشور را توصیف می‌کند. منظور از درآمد نیز ارزش پولی کار افراد در فرایند تولید کالاها یا ارائه خدمات است، مانند دستمزد، حقوق، بهره سرمایه، سود سهام. تعریف ساده یکی از اقتصاددانان معروف (مایکل تودارو) از توزیع درآمد ملی این است که چه کسی چه مقدار از چه چیزی را به دست می‌آورد. از ابتدای قرن بیستم تا اواسط آن، توجه بیشتر اقتصاددانان کشورهای جهان به افزایش میزان رشد اقتصادی معطوف شده بود. ولی از نیمه دوم به بعد، به ویژه از دهه ۱۹۷۰، با ملاحظه افزایش شکاف درآمدی میان فقرا و ثروتمندان و همچنین، تحول در آگاهی عمومی، بر افزایش کیفیت زندگی تأکید شده است. این موضوع ابتدا در کشورهای ثروتمند با تغییر قوانین کار به نفع کارگران و ارائه خدمات رفاهی قابل توجه به نیروی کار، افزایش مالیات صاحبان سرمایه و اقبال ثروتمند و ارائه انواع بیمه‌های تأمین اجتماعی برای افراد کم‌درآمد همراه شد.

از این دیدگاه ایجاد تعادل در الگوی توزیع درآمدها به صورت یکی از اهداف دولت در سیاست‌گذاری اقتصادی در آمده است. امروزه، اهمیت نقش دولت در مسئله توزیع درآمد به حدی است که حتی نظام‌های سرمایه‌داری غربی که معتقد به عملکرد کامل مکانیسم بازار در اقتصاد هستند، هنگام مواجهه با مسئله توزیع درآمد (که مکانیسم بازار قادر به حل آن نیست)، اهمیت نقش دولت را در امور اقتصادی مورد تأکید قرار می‌دهند. از دیدگاه رفاه اجتماعی، هر چه توزیع درآمد برابرتر باشد، عدالت اجتماعی بیشتر رعایت خواهد شد.

تئوری‌های رایج در اقتصاد نظری حکایت از آن دارد که توزیع نابرابر درآمدها از عوامل اثرگذار بر کاهش تقاضای کل و بازدارنده رشد اقتصادی است. پشتوانه استدلالی این نظر آن است که تقاضای مصرفی جمعیت پردرآمد جامعه بسرعت اشباع می‌شود و حجم بزرگی از تقاضا را ایجاد نمی‌کند. جمعیت کم‌درآمدها نیز به علت مشکلات معیشتی متقاضی حجم بزرگی از تقاضا نیست. در این وضعیت، تنها آن بخش کوچک از طبقه متوسط جامعه است که بیشترین تقاضا را به وجود می‌آورد. تا چندی، قبل اقتصاددانان توسعه به جای توجه به مسئله توزیع درآمد و رفع نابرابری‌های شدید درآمدی میان آحاد جامعه، بر ایجاد رشد اقتصادی و تسریع آن، به ویژه در کشورهای فقیر تأکید داشتند. حتی نابرابری زیاد درآمدها لازمه رشد و کارایی اقتصادی شمرده می‌شد. زیرا، چنین استدلال می‌شد که ثروتمندان نسبت به فقرا درصد زیادی از درآمدهایشان را پس‌انداز می‌کنند و انباشت پس‌اندازها است که می‌تواند سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را امکان‌پذیر سازد.

همچنین کوزنتز^{۴۰}، یکی از اقتصاددانان مشهور معاصر که تحلیل‌هایی راجع به الگوی رشد تاریخی کشورهای توسعه‌یافته معاصر انجام داده است، اظهار داشته که اگرچه در جریان رشد اقتصادی در مرحله‌ای، ابتدا نابرابری درآمدها میان گروه‌های درآمدی جامعه افزایش می‌یابد اما پس از مدتی ثمرات ناشی از رشد اقتصادی نصیب گروه‌های فقیر و کم‌درآمد شده و توزیع درآمدها در جامعه بهبود می‌یابد. برخلاف نظریه فوق که نابرابری شدید درآمدها را لازمه رشد اقتصادی می‌داند، گروه دیگری از اقتصاددانان در رد آن، دلایلی را به شرح زیر اظهار می‌دارند:

تجربه نشان داده که قسمت زیادی از درآمد ثروتمندان در کشورهای توسعه‌یافته، به جای سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های تولیدی، صرف خرید کالاهای مصرفی تجملی وارداتی، ساختن خانه‌های مجلل و گران

³⁷ Herfindahl-Hirschman

³⁸ Atkinson Index

³⁹ Dalton Index

⁴⁰ Simon Kuznets

قیمت، مسافرت‌های خارج از کشور، خرید طلا، جواهرات و اشیای زینتی و عتیقه یا خرید ویلا و افتتاح حساب بانکی در خارج از کشور می‌شود این‌گونه مخارج مانع سرمایه‌گذاری در فعالیتهای تولیدی و در نتیجه، عدم پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای فوق می‌شود. علاوه بر آن، نابرابری شدید درآمدها موجب می‌شود که ثروتمندان (که درصد کوچکی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند) به‌علت قدرت خرید بالای خود بر بازار حاکمیت یابند و چون تقاضایشان برای کالاهای مصرفی تجملی و گرانیقیمت بیشتر است، بنابراین الگوی تولید در داخل و واردات را مطابق ارجحیتهای مصرفی خود، نه منفعت جامعه، درآورند. حتی در وضعیتی که ممکن است میلیون‌ها نفر از افراد جامعه در فقر مطلق به‌سر برند. از آنجا که تولید این قبیل کالاها معمولاً محتاج روش‌های تولیدی سرمایه‌بر است، در مقایسه با کالاهای ضروری که نسبتاً روش‌های کاربری را می‌طلبد، لذا به‌اشتغال کمتر و افزایش سود در مقایسه با سهم نیروی کار در تولید (مانند سود شرکت‌های خارجی سازنده و صادرکننده این کالاها) منجر شده، در نتیجه اختلاف درآمد میان ثروتمندان و فقرا را بیش از پیش می‌کند.

با توزیع عادلانه‌تر درآمدها، جامعه دارای قشر بزرگ‌تری از طبقه متوسط و قشر با درآمدتری در دهک‌های پایین می‌شود و در مجموع، تقاضای کل در جامعه افزایش می‌یابد. افزایش تقاضا نیز در صورت کشش‌پذیر بودن سمت عرضه به‌معنای داد و ستد و کسب و کار بیشتر و اشتغال و درآمد و پس‌انداز و سرمایه‌گذاری فراوان‌تر و درنهایت، رشد بیشتر اقتصادی است. در واقع، افزایش سهم نسبی درآمدگروه‌های فقیر و کم‌درآمد جامعه، تقاضای کل را برای کالاهای ضروری نظیر پوشاک، مسکن، محصولات غذایی و نظایر آن که امکان تولید آن‌ها در داخل کشور وجود دارد، به‌جای تولید و ورود کالاهای مصرفی تجملی گران‌قیمت، افزایش داده و موجبات رشد اقتصادی را در داخل کشور فراهم می‌سازد. علاوه بر دلایل فوق، بهبود در توزیع درآمدها موجب بالا رفتن سطح زندگی قشرهای وسیعی از توده‌های مردم از طریق بهبود در امور بهداشت، تغذیه و سواد آنان می‌شود که در نتیجه، باعث افزایش بهره‌وری آنان در تولید و تقویت انگیزه مردم و تشویق آن‌ها به‌مشارکت در اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه می‌شود. زیرا، هرگاه قدرت اقتصادی سیاسی در دست گروه معدودی باشد و مردم در امور مشارکت نداشته باشند، برنامه توسعه اقتصادی اجتماعی غالباً موفق نخواهد بود.

در سال‌های اخیر، به‌دلیل اهمیت و نقش توزیع درآمد در قوام و ثبات اقتصادی، مطالعات مربوط به توزیع درآمد رشد زیادی در ادبیات اقتصادی داشته است. امروزه، بهبود در توزیع درآمدها و مبارزه با فقر و کاهش نابرابری جزء اهداف عمده استراتژی توسعه اقتصادی و اجتماعی و حتی از وظایف مهم دولت‌ها محسوب می‌شود. برخی از اقتصاددانان برای نشان دادن اهمیت مسئله توزیع درآمد، نابرابری درآمدها و وضعیت توزیع درآمد در هر جامعه را یکی از ملاک‌های ارزیابی نظام اقتصادی آن جامعه تشخیص داده‌اند، با وجود اینکه این‌گونه ملاک‌ها و معیارهای سنجش برای هر نظام اقتصادی جنبه نظری دارد و از دیدگاه افراد گوناگون می‌تواند تغییر کند اما به‌هر حال نشان می‌دهد که موضوع چگونگی توزیع درآمد میان اشخاص جامعه از اهمیت بسیاری برخوردار شده است.

پرسشی که اینک مطرح می‌شود آن است که چگونه می‌توان برای نیل به‌رشد و توسعه اقتصادی، توزیع درآمد را عادلانه‌تر کرد و اینکه آیا این اقدام در کشورهای در حال توسعه و علی‌الخصوص در کشور ما چگونه میسر خواهد بود. دانشمندان و متفکرین رشته‌های اقتصاد و جامعه‌شناسی، شیوه‌های گوناگونی را برای پیمودن مسیر رشد و دسترسی به‌اهداف آن ذکر می‌کنند تا بتوان همراه با افزایش متوسط سطح درآمد عمومی جامعه، به‌توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت نیز دست یافت.

توزیع عادلانه‌تر درآمد از ابزارهای ارتقای سطح تقاضا و زمینه‌ساز رشد اقتصادی است. اما در مورد توزیع ثروت، مسئله ابعاد متفاوتی دارد. برای کشش‌پذیر کردن سمت عرضه اقتصاد که حصول به‌آن، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، در تأمین تقاضا و رشد، اشتغال و... نقش محوری دارد، حضور سرمایه‌های بزرگ که موتور محرکه تولید و توزیع هستند، از اهم مسائل و نیازهای جامعه است. تجمع پس‌اندازهای کوچک و ایجاد سرمایه‌های بزرگ و متراکم، رشد اقتصادی پایدارتر و با استحکام بیشتری را ایجاد می‌کند تا اینکه ثروت‌های انباشته شده در دست تعداد اندکی سرمایه‌دار متمرکز باشد که تصمیم‌هایشان بر سلیقه‌ها و نظرهای شخصی متکی است.

تمرکز دارایی‌ها و صنایع بزرگ و مادر در دست و مالکیت دولت از جهات گوناگون می‌توانسته استدلالی برای ایجاد همین سرمایه‌های متراکم و مولد برای تولید، اشتغال و توسعه باشد. اما امروز، تجارب جهانی حاکی از آن است که این شیوه‌گزینش، بهترین راه برای نیل به مقصود نبوده است. سرمایه بزرگ در کنار خود به‌مدیریتی بسیج‌کننده و انگیزه‌ساز احتیاج دارد تا بتواند نتایج حاصل از بزرگی سرمایه را (که همانا ارتقای سطح معیشتی و رفاهی مردم است)، بخوبی به‌دست آورد. تجربه تقریباً تمامی کشورها این بوده است که دولت‌ها بهترین مدیران بسیج‌کننده و انگیزه‌ساز نبوده‌اند و هیچ‌گاه در این مسیر توفیق بایسته را به‌دست نیاورده‌اند. چنانچه تجمیع سرمایه‌های کوچک با ساز و کار متناسب و معقول خود در اختیار و مالکیت بخش غیردولتی قرار گیرد، به‌علت عوامل انگیزشی، بهتر و بیشتر می‌توان به‌نتایج مولد آن (که افزایش سطح عمومی درآمد جامعه و توزیع عادلانه‌تر درآمد است)، امید بست. کوششی که در راستای اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی صورت گرفته، منوط به‌شرایطی، می‌تواند برای اصلاح این معضل که یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اقتصادی کشور ما بوده و هست، روزنه‌امیدی باشد. اینکه هشتاد درصد از سهام دولتی در اختیار مردم قرار گیرد که نیمی از آن از طریق بورس و نیمی از طریق واگذاری به‌دو دهک پایین درآمدی جامعه باشد، تنها دستورالعمل حل مسئله در سطح بسیار کلان سیاستگذاری است. اما، در بخش اجرا به‌روشنی و شفافیت و اجرایی بودن بیشتری نیازمند است تا اقدامات انجام شده به‌توزیع عادلانه‌تر ثروت و متعاقباً درآمد منتهی شود. به‌طور کلی، در راستای اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، دولت می‌تواند از چهار راه برای توزیع مناسب درآمد اقدام کند:

- ۱ تغییر توزیع درآمد مبتنی بر عوامل تولید که از طریق تغییر قیمت‌های نسبی عوامل تولید ایجاد می‌شود.
- ۲ تعدیل توزیع مقداری درآمد از طریق توزیع مجدد دارایی‌ها.
- ۳ کاهش توزیع مقداری درآمد در سطوح بالا که از طریق وضع مالیات‌های تصاعدی بر درآمد و ثروت به‌دست می‌آید.
- ۴ افزایش توزیع مقداری درآمد در سطوح پایین اجتماع از طریق پرداخت‌های انتقالی به‌صورت مستقیم و یا تأمین کالاهای ضروری و خدمات اساسی.

اگر چنانچه بر اثر سیاست توزیع عادلانه درآمد، درآمد دهک‌های پایین درآمدی افزایش یابد، با توجه به‌اینکه تقاضای افراد کم‌درآمد بیشتر برای کالاهای ضروری است که در بازار داخلی و استان موجود می‌باشد، به‌این ترتیب امکان رشد اقتصادی سریع و مشارکت همه‌جانبه مردم در این رشد به‌وجود می‌آید. نتایج به‌دست آمده از مطالعات صورت گرفته در ارتباط با این موضوع حاکی از آن است که نابرابری توزیع درآمدی بر رشد اقتصادی اثر معکوس و معناداری دارد. این در حالی است که رشد اقتصادی بر نابرابری توزیع درآمدی اثری ندارد. همچنین، نتایج به‌دست آمده بیان می‌کنند که متغیرهای کنترل (مانند سرمایه انسانی، رابطه مبادله، زاد و ولد و...) بر این ارتباط مؤثر بوده‌اند. به‌طور کلی، در هر جامعه‌ای که خواستار ثبات و دستیابی به‌رشد و توسعه اقتصادی می‌باشد، اتخاذ سیاست‌های توزیع درآمد متناسب با اوضاع آن جامعه و با هدف کاهش شکاف بین فقیر و غنی باید از اساسی‌ترین و اصلی‌ترین برنامه‌های مسئولان ذی‌ربط و سیاستگذاران مربوط باشد.

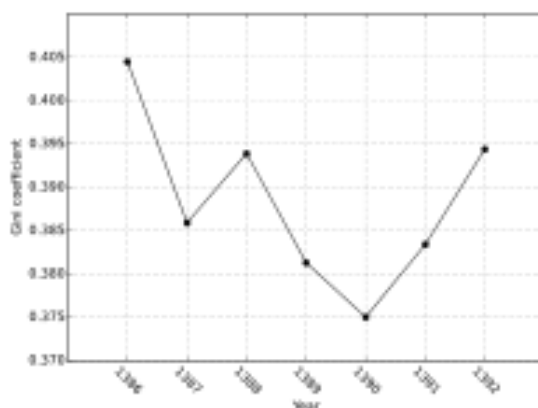
مهم‌ترین شاخص‌های سنجش فقر، ضریب یا شاخص جینی^{۴۱} است. ضریب جینی یک واحد اندازه‌گیری پراکندگی آماری است که معمولاً برای سنجش نرخ نابرابری در توزیع درآمد یا ثروت در یک جامعه آماری استفاده می‌شود. این ضریب با نسبتی تعریف می‌شود که ارزشی بین صفر و یک دارد. هر چقدر ضریب جینی نزدیک به عدد صفر باشد، برابری بیشتر در توزیع درآمد را نشان می‌دهد و بالعکس، هر چقدر ضریب جینی نزدیک به عدد یک باشد، توزیع نابرابر درآمد را مشخص می‌کند. اگر ضریب جینی مساوی با عدد صفر باشد، یعنی همه درآمد و ثروت یکسان دارند (برابری مطلق) و اگر مساوی با عدد یک باشد، یعنی نابرابری مطلق به‌گونه‌ای که ثروت تنها در دست

⁴¹Gini Coefficient

یک نفر است و مابقی هیچ درآمدی ندارند. شاخص جینی همان ضریب جینی است که برای فهم بهتر، آن را به صورت درصد بیان می‌کنند.

طبق گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۱۴، سوئد کمترین نابرابری درآمدی را دارد و نمره ضریب جینی این کشور ۲۵ اعلام شده است. اوکراین با نمره ۲۵/۶ در جایگاه دوم و نروژ با نمره ۲۵/۸ در رتبه سوم از این نظر قرار گرفته‌اند.

تغییرات ضریب جینی در ایران بین سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۲ مطابق آمار بانک مرکزی



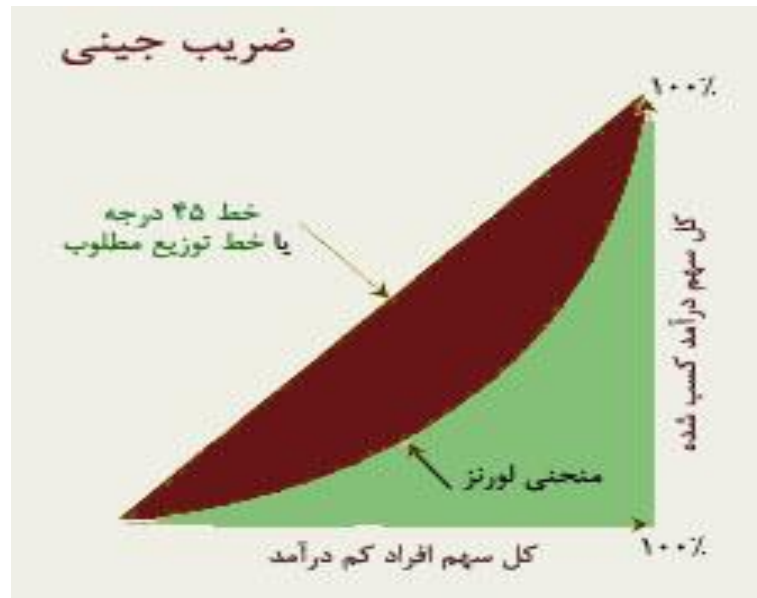
رتبه ایران از نظر ضریب جینی در سال ۲۰۱۳ و همچنین سال ۲۰۱۴ با نمره ۳۸/۳ درصد، میان ۱۳۶ کشور جهان ۶۸ بوده و بالاتر از کشورهایی نظیر آمریکا، قطر، روسیه و ترکیه قرار دارد. متوسط ضریب جینی ایران بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲ نیز همین مقدار بوده است. البته باید توجه داشت که بر اساس نتایج طرح آمارگیری مرکز آمار ایران از هزینه و درآمد خانوارهای ایرانی در سال ۱۳۹۲، ضریب جینی در مناطق شهری ایران اندکی بیشتر از ۳۵ درصد، در مناطق روستایی حدود ۳۲ درصد و در کل کشور حدود ۳۶/۵ درصد بوده است.

طبق گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۱۴، برخی از کشورهای صنعتی و توسعه‌یافته، شکاف درآمدی بیشتری نسبت به ایران دارند که آمریکا با ضریب جینی ۴۰/۸ نمونه‌ای از این کشورهاست. برخی دیگر از کشورها که شکاف درآمدی بیشتری نسبت به ایران دارند، طبق آمار سال ۲۰۱۴ عبارتند از: برزیل با نمره ۵۴/۷، شیلی با نمره ۵۲/۱، مالزی با نمره ۴۶/۲، آرژانتین با نمره ۴۴/۵، چین با نمره ۴۲/۱، قطر با نمره ۴۱/۱، روسیه با نمره ۴۰/۱ و ترکیه با نمره ۴۰.

شاخص جینی از لحاظ ریاضیاتی معمولاً بر اساس منحنی لورنز تعریف می‌شود. در این منحنی، محور Y نشان‌دهنده درصدی از کل درآمد جامعه است که توسط x درصد فقیرتر جامعه کسب می‌شود. (برای مثال، عبور منحنی لورنز از نقطه $(x=30, y=15)$ برای یک کشور نشان می‌دهد که در این کشور سی درصد فقیرتر جمعیت، تنها ۱۵ درصد از کل درآمد را به خود اختصاص می‌دهند. همچنین، مشخص است که این منحنی همواره از نقطه $(x=100, y=100)$ می‌گذرد. در این نمودار، خط ۴۵ درجه، توزیع برابری کامل درآمدها را نشان می‌دهد. می‌توان در نظر گرفت که شاخص جینی نسبت مساحت بین خط برابری و منحنی لورنز (منطقه A در شکل) و مساحت کل زیر خط برابری (منطقه A و B در شکل) باشد. یعنی: $G=A/(A+B)$.

شاخص جینی معمولاً به صورت درصد بیان می‌شود. عدد صفر نشان‌دهنده برابری کامل (انطباق منحنی لورنز با خط ۴۵ درجه) است و بالا رفتن این عدد به معنای نابرابری بیشتر است. برای محاسبه صحیح، لازم است که ارزش هیچ کالایی منفی در نظر گرفته نشود. در نتیجه، اگر شاخص جینی برای توصیف اختلاف درآمد خانوارها استفاده می‌شود، هیچ خانواری نباید درآمد منفی داشته باشد. با رویکردی دیگر می‌توان شاخص جینی را معادل نصف میانگین تفاوت نسبی دانست. به طور کلی، میانگین تفاوت برابر است با میانگین فاصله‌های اجزای جفت‌های

مختلف از مقادیر یک مجموعه. در این مورد، میانگین تفاوت برابر می‌شود با میانگین اختلاف درآمدی که دو خانوار تصادفی از یک جامعه با یکدیگر دارند. میانگین تفاوت نسبی، مقدار میانگین تفاوت، تقسیم بر میانگین مقادیر است.



تقریباً تمامی اقتصاددانان، شکوفایی اقتصادی را مرهون دخالت‌های دولت‌ها در فعالیتهای اقتصادی می‌دانند. در حال حاضر، یکی از مهم‌ترین معیارهای توسعه اقتصادی، توزیع مناسب و متعادل درآمد است. توزیع مناسب درآمد بدون دخالت دولت صورت نمی‌گیرد. زیرا، بخش خصوصی در کشورهای در حال گذر ناکارآمد بوده و تخصیص منابع را به سمت اهداف سود آور کوتاه‌مدت هدایت می‌کند و توزیع درآمد را بشدت نابرابر می‌کند.

عوامل مؤثر بر توزیع نابرابر درآمد

۱. عوامل طبیعی مؤثر بر توزیع نابرابر درآمد: بین افراد مختلف، تفاوت‌های فردی جسمی، روحی، وراثتی، وجود دارد. چون افراد از لحاظ میزان هوش، توانایی‌های جسمی ذاتی، مسئولیت‌پذیری، صبر و تحمل در مقابل مشکلات، قناعت و سازگاری با محیط تفاوت دارند، لذا دو فرد با امکانات یکسان تحصیل و تجربه و سن دریافتی، متفاوت دارند. کاهش این تفاوت‌ها بسیار مشکل بوده و در حوزه برنامه‌های توسعه نیست.

۲. عوامل سیاسی مؤثر بر توزیع نابرابر درآمد: مسئله فقر و توزیع ناعادلانه درآمد، منشأ سیاسی و نهادی دارد. در کشورهای در حال گذر، عوامل جبری شامل انواع تبعیضات نظیر تفاوت در حقوق زن و مرد، عدم رعایت حقوق کودکان و زنان سرپرست خانوار، تفاوت بین حقوق کارگران داخلی و خارجی و تفاوت بین افراد وابسته به مراکز قدرت سیاسی و افراد عادی و عوامل تصادفی نظیر خوش‌شانسی یا بدشانسی در زمینه یافتن شغل مناسب، ادامه تحصیل، ازدواج، و استفاده از امکانات، بر توزیع درآمد مؤثرند.

نقش دولت در توزیع عادلانه درآمد

بدون دخالت دولت، درآمد حاصل از رشد اقتصادی به‌طور نامتعادل توزیع و در جامعه شکاف عمیق طبقاتی ایجاد می‌شود. یک گروه کوچک ممتاز از حداکثر امکانات بهره‌مند می‌شود و جمع کثیری از افراد جامعه زیر خط فقر قرار می‌گیرند. لذا، دولت باید در امر توزیع درآمد، ثروت و فرصت‌های شغلی، آموزشی و بهداشتی دخالت کند.

۱۲-۱- دولت و بازار

"اقتصاد بازار" (همچنین: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بنگاه آزاد») یک سیستم اقتصادی است که در آن، تولید و توزیع کالاها و خدمات با مکانیزم بازارهای آزاد که توسط سیستم قیمت آزاد هدایت می‌شود (به‌جای بازارهای با برنامه)، انجام می‌گیرد.

در اقتصاد بازار، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان درباره آنچه تولید یا خریداری می‌کنند، خود تصمیم می‌گیرند. در مقابل، در اقتصاد با برنامه، دولت درباره نوع و کمیت کالاهای تولید شده تصمیم‌گیری می‌کند. در اقتصاد بازار هیچ هماهنگ‌کننده مرکزی عملیات را هدایت نمی‌کند، بلکه از دیدگاه نظری، خودسازماندهی بر تعامل پیچیده عرضه و تقاضا و قیمت‌های تعداد زیادی کالا و خدمات حاکم است. حامیان اقتصاد بازار معتقدند اشخاصی که به دنبال علاقه شخصی خود در تجارت هستند، آرایش خود به‌خودی ایجاد می‌کنند که در تأمین مقادیر زیادی کالا برای جامعه به‌کارآمدترین شکل ممکن مؤثر است. آدام اسمیت می‌گوید: "شخصی که فقط به‌منافع خود می‌اندیشد، توسط یک دست نامرئی به‌جایی می‌رود که با خواسته‌های او مطابقت ندارد. این وضعیت برای جامعه‌ای که او بخشی از آن نبوده، همیشه بد نیست. هر فرد با دنبال کردن مداوم علایق خود، علایق جامعه را به‌طور مؤثر ارتقا می‌دهد. من هرگز از کسانی که بر تجارت کالای مشترک (غیررقابتی) اثر گذاشته‌اند چیز خوبی سراغ ندارم." (ثروت ملل)

در مدل اقتصادی بازار آزاد هیچ‌گونه دخالتی از سوی دولت یا منبع دیگری وجود ندارد. در جوامع سرمایه‌محوری که مدل نظری اقتصاد بازار آزاد بزرگ در آن‌ها رخ ندهد، اقتصاد زیرزمینی جایگزین اقتصاد بازار آزاد واقعی می‌شود. عناصر چهارگانه بازار عبارتند از:

- ✓ مصرف‌کننده یا تقاضاکننده
- ✓ نیاز یا احتیاج
- ✓ قدرت خرید
- ✓ عرضه‌کننده یا تولیدکننده

از نظر تاریخی، دو سطح از اقتصاد بازار را از هم می‌توان متمایز کرد که سطح اول، از نظر زمانی بر سطح دوم مقدم است:

۱ **سطح پایین شامل بازارها، مغازه‌ها، پیله‌وران:** در این سطح، بیش از هر چیز روابط روزانه بازار، برای مثال معامله در محدوده محل یا نزدیک، گندم یا چوبی که به‌زودک‌ترین شهر حمل می‌شود، به‌حساب می‌آید. همچنین، معاملات منظم و برنامه‌ریزی شده با نقاط دور که به‌طور عادی جریان دارد و امکاناتی در اختیار بازرگانان اعم از بزرگ و کوچک قرار می‌دهد. بازار یک شهر کوچک، نمونه «شفاف» این مبادله است که هیچ چیز غیرقابل پیش‌بینی در آن وجود ندارد و هر دو طرف، قواعد و شرایط را می‌شناسند و همیشه می‌توانند چشم انتظار سود کمی باشند.

۲ **سطح بالا شامل بازارهای مکاره و بورس‌ها:** مورخان انگلستان نشان داده‌اند که از قرن ۱۵ به‌بعد در کنار بازار عمومی سنتی به‌طور فزاینده‌ای، بازاری شکل گرفت که آن را "بازار خصوصی" نامیدند. در این نوع مناسبات جدید، تجار مسافر مستقیم به‌سوی تولیدکننده می‌رفتند تا کالا را بخرند. از دهقانان پنبه، کتان، لاشه چهارپایان، چرم، جو، گندم، پرنده و غیره می‌خریدند. گاهی هم پیش‌خرید می‌کردند، برای مثال پشم گوسفند را قبل از چیدن یا گندم را حتی قبل از درو می‌خریدند. سرانجام، کالاهای خریداری شده را به‌شهرهای بزرگ یا بنادر صادراتی می‌رساندند. روشن است که این نوعی از معامله بود که بسیار نابرابر بود و در آن رقابت قانون بنیادین به‌اصطلاح اقتصاد بازار نقش مهمی آفا نمی‌کرد و بازرگانان از دو جهت امتیاز داشت: اول، وی رابطه بین تولیدکننده و کسی را که سرانجام کالا به‌دستش می‌رسید، قطع می‌کرد (بازرگانان فقط مناسبات بازار در دو انتهای زنجیره و سودی را که در انتظارشان بود، می‌شناختند) و دوم، پول نقد در اختیار داشت. (مهم‌ترین دلیل) به‌این ترتیب، زنجیره‌های طویل تجاری بین تولید و مصرف تشکیل شد. موفقیت این امر بیش از همه به‌دلیل کارایی آن در تأمین نیاز شهرهای بزرگ بود. از این رو، مقامات مجبور بودند چشم خود را ببندند یا حداقل کنترلشان را کاهش دهند. هرچه این زنجیره‌ها طولانی‌تر می‌شدند، بیشتر از مقررات عادی و کنترل سر باز می‌زدند.

اقتصاد بازار آزاد

در حال حاضر، هیچ کشوری وجود ندارد که همه بازارهای داخلی آن کاملاً آزاد باشد. اما این واژه به معنای مطلق به کار نمی‌رود. سطح آزادی بازار بسیاری از کشورهایی که سیستم سرمایه‌داری دارند، چندان زیاد نیست. حتی ایالات متحده که نماینده سرمایه‌داری است، برخی از عوامل اقتصادی را محدود کرده است. طبق شاخص آزادی اقتصادی، در کشورهای دیگر مانند هنگ‌کنگ این محدودیت‌ها کمتر است. بازارهای آزاد با بی‌حکومتی نیز ارتباط دارند و بسیاری از مردم معتقدند که بازار آزاد مستلزم عدم حضور دولت است. تنها تعداد کمی از متفکران بازار آزاد طرفدار حذف دولت هستند. اغلب آن‌ها نظیر آدام اسمیت^{۴۲} و میلتون فریدمن^{۴۳} معتقدند که دولت باید در بازار آزاد نقش داشته باشد، ولو اینکه این نقش محدود باشد. حتی طرفداران سرمایه‌داری سامان‌ستیز نیز به حکومت قانون (طبیعی یا قراردادی) و دفاع مؤسسات از آن (با دریافت هزینه) معتقدند. اغلب صاحب‌نظران بازار آزاد معتقدند که دولت‌ها باید حداقل به‌موارد زیر محدود شوند: ایجاد یک سیاست قضایی برای حل و فصل اختلافات، حفظ پایداری پول (مبارزه با تورم)، محافظت از رقابت در بازار و مصرف‌کنندگان و محافظت از کشور از طریق دفاع ملی. این صاحب‌نظران بر سر لزوم یا عدم لزوم تأمین هزینه‌های جاده‌ها، مدارس، دفاتر پستی، کتابخانه‌ها، مراکز پلیس و ایستگاه‌های آتش‌نشانی و... با هم اختلاف نظر دارند و برخی از آنان معتقدند که بازار می‌تواند مسائل بیرونی خود را حل کند. برای اینکه اقتصاد به‌عنوان یک بازار آزاد واقعی در نظر گرفته شود، عوامل کار، کالاها، خدمات و سرمایه باید از حوزه محدودیت‌های دولت و موانع تجاری خارج شوند، به طوری که بتوانند آزادانه از مرزها بگذرند.

تصمیم‌گیری

"اقتصاد" معمولاً به کاپیتالیسم مربوط است. به طور کلی، اقتصادهای بازار در تصمیم‌گیری از پایین به بالا عمل می‌کنند و اطلاعات ورودی مصرف‌کنندگان در هنگام خرید محصولات در بازار به تولیدکننده می‌رسد. در قرن بیستم برای مدت کوتاهی حتی کشورهایی که خود را سرمایه‌گرا می‌نامیدند به فرمان‌های بالا به پایین در بازار روی آوردند و دولت و تولیدکنندگان تلاش کردند که منابع را به سمت استفاده‌های مفید هدایت کنند. امروزه، همه کشورها به نوعی بر بازار کنترل دارند و مسیر آزاد و نامحدود منابع به سمت مشتری با مواردی مانند تعرفه‌ها و یارانه‌ها حذف می‌شود. میلتون فریدمن و بسیاری از دانشمندان اقتصاد خرد معتقدند که این‌گونه دخالت‌ها برای منابع ارسالی مزیت دارد و تولید محصولات ممکن است به اندازه عدم تولید آن‌ها، به واسطه این محدودیت‌ها، ارزش نداشته باشد.

عوامل بیرونی بازار

مثال‌هایی از شکست‌های بازار یا عوامل بیرونی شامل عوامل بیرونی منفی، انحصار فروش، عدم تأمین کالاهای غیررقابتی (عمومی)، و نابرابری‌های اجتماعی مانند فقر شدید می‌باشد. شکست‌های بازار ناشی از عدم دریافت اطلاعات کافی یا مناسب درباره مواردی مانند قیمت‌ها توسط بازار می‌باشد. برای مثال در حال حاضر، بازار به هیچ روشی نمی‌تواند هزینه یا زیان آلودگی را برای جامعه بفهمد. دلیل اینکه برخی فکر می‌کنند دخالت دولت به صورت محدود لازم است، همین عوامل می‌باشد. میلتون فریدمن معتقد است که بسیاری از شکست‌های بازار را می‌توان بدون قوانین دولتی و از طریق افشای اطلاعات حل کرد. افشای اطلاعات برای قانون دولت ضروری است، اما نحوه عملکرد کسب و کارها را به طور جدی قانونمند نمی‌کند. در عوض، شفافیت اطلاعات به بازار امکان می‌دهد به رفتار آن‌ها واکنش نشان دهد. مشتریان می‌توانند با پول‌های خود به کسب و کارها رأی دهند و اطلاعات بهتری درباره شرکت‌های تولیدکننده به دست می‌آید. فریدمن، همچنین عقیده دارد که برای حل عامل بیرون آلودگی باید مجوز آلودگی ایجاد شود. با فروختن مجوزها به مردم، آن‌ها می‌توانند هزینه زیان یا فایده آلودگی را نشان دهند. او معتقد است که این نوع «قوانین» دولتی به جریان بهتر اطلاعات کمک می‌کند. اگر مردم واقعاً برای هوای پاک ارزش قائل باشند، اطلاعات در بازار حس خواهد شد و شرکت‌ها برای دوستی با محیط سریع‌تر واکنش نشان می‌دهند. به نظر

⁴² Adam Smith

⁴³ Milton Friedman

فریدمن، دولت‌ها می‌توانند در حل عوامل بیرونی بازار نقش داشته باشند، اما صرفاً زمانی که مسائل انتقال اطلاعات را حل کنند، نه اینکه اطلاعات فعلی را پنهان سازند.

دخالت دولت

امکان دارد که در اقتصاد بازار، دولت در اقتصاد دخالت داشته باشد. تفاوت اصلی اقتصادهای بازار و اقتصادهای با برنامه در نرخ تأثیر دخالت دولت نیست، بلکه در این است که آیا این تأثیر برای ممانعت اجباری از تصمیم بخش خصوصی به کار می‌رود یا نه. در اقتصاد بازار، اگر دولت به فولاد بیشتری نیاز داشته باشد، مالیات‌ها را جمع‌آوری کرده و فولاد را به قیمت بازار خریداری می‌کند. در اقتصاد با برنامه، دولتی که فولاد بیشتری می‌خواهد، دستور تولید آن را صادر و قیمت آن را خود تعیین می‌کند. اقتصادی که در آن، هم برنامه‌ریزی مرکزی و هم راهکارهای تولید و توزیع بازار وجود دارد، اقتصاد مختلط نامیده می‌شود. اقتصاد بازار سوسیال آلمان یکی از اقتصادهای مختلط با عملکرد خوب است و اقتصاددانان خرد معتقدند که در مقایسه با اقتصادهای سوسیال‌تر دیگر مانند انگلستان، این اقتصاد در مدت زیادی از قرن بیستم قیمت‌های آزاد بیشتری داشت. نقش مناسب دولت در اقتصاد بازار همچنان بحث‌انگیز باقیمانده است. اغلب حامیان اقتصاد بازار معتقدند که دولت در تعریف و اعمال قوانین اصلی بازار نقش مشروع دارد. پاسخ به سؤال در مورد نرخ قدرت دولت در هدایت اقتصاد و رسیدگی به نابرابری‌های ناشی از بازار، بحث‌برانگیزتر است. مثلاً، درباره مسائلی مانند تعرفه‌های حمایتی، کنترل فدرال نرخ بهره و برنامه‌های رفاهی اتفاق نظر وجود دارد.

میلتون فریدمن و بسیاری از اقتصاددانان خرد معتقدند که دخالت بیش از حد دولت و قوانین می‌تواند باعث اختلال یا توقف انتقال اطلاعات لازم برای فعالیت بازار شود. به نظر او، عوامل بیرونی بسیار جدی دولت می‌تواند به تورم، کاهش نقدینگی، رکود و بحران اقتصادی منجر شود. میلتون فریدمن عقیده دارد که بحران بزرگ از عوامل بیرونی ناشی بود که توسط دولت ایجاد شده بود و در نتیجه، دولت مسئول علت بحران بزرگ است.

دلایل دخالت دولت

به دلایل زیر دخالت دولت در اقتصاد ضروری است:

۱. **نارسایی بازار:** به مجموعه شرایطی اطلاق می‌شود که در آن، اقتصاد مبتنی بر بازار نمی‌تواند منابع را به نحو بهینه و آن طور که باید و شاید بین بخش‌ها اختصاص دهد.
۲. **کالاهای عمومی:** کالاهای عمومی کالاهایی هستند که استفاده از آن‌ها مستلزم رقابت نیست و چنانچه مصرف‌کننده‌ای آن‌ها را مصرف کند، عرضه آن‌ها کاهش نمی‌یابد. این کالاها همچنین، استثنای پذیر نیستند و نمی‌توان برخی مصرف‌کنندگان را از مصرف آن‌ها مستثنا کرد. این ویژگی‌ها مطالبه هزینه مصرف این کالاها را ناممکن می‌سازد و بنابراین، عرضه‌کنندگان بخش خصوصی انگیزه‌ای برای عرضه این قبیل کالاها ندارند.
۳. **کالاهای خصوصی:** کالاهایی هستند که هم مالکیت فردی دارند، یعنی افراد برای به دست آوردن آن باید بایکدیگر رقابت کنند و هم می‌توان افراد غیرمالک را از مصرف آن منع کرد. کالاهای مشترک استثنای پذیر نیستند، ولی استفاده از آن مستلزم رقابت است (مثالی که در این باره می‌توان ارائه کرد، استفاده از آبهای جاری برای آبیاری زمین‌های کشاورزی است) و کالاهای باشگاهی، کالاهایی هستند که استفاده از آن مستلزم رقابت نیست؛ ولی می‌توان برخی را از استفاده از آن مستثنا ساخت. مثل بزرگراه‌ها و راه‌هایی که استفاده از آن‌ها مستلزم پرداخت عوارض است.
۴. **آثار خارجی:** به وضعی اطلاق می‌شود که عملیات یک شخص یا بنگاهی سبب وارد آمدن زیان یا ایجاد نفع برای شخص یا بنگاه دیگر می‌شود، بدون اینکه شخص یا بنگاه اخیر برای ضرر مورد بحث چیزی را به عنوان جبران ضرر، دریافت یا در قبال نفع حاصله، چیزی را پرداخت کند. دولت‌ها می‌توانند از طریق وضع مقررات، مالیات‌ها و اعطای یارانه آثار منفی خارجی را مهار کرده، موجب گسترش آثار خارجی مثبت شوند یا می‌توانند به خلق آن‌ها بپردازند.

۵. **انحصار طبیعی:** به حالتی گفته می‌شود که هزینه ارائه یک واحد کالا یا خدمت به مصرف‌کننده اضافی، برای سطح وسیعی از محصول، کاهش یابد و به این ترتیب، دامنه و گستره رقابت را کاهش دهد یا آن را به طور کلی از بین ببرد. در چنین حالتی، اگر دست انحصارگران بازگذاشته شود، آنان می‌توانند نرخ تولید را کاهش و قیمت را افزایش دهند. دولت‌ها با این مسئله برخورد می‌کنند و با به‌نظم و قانون در آوردن رفتار انحصارگران در بخش خصوصی یا ارائه کالاها و خدمات دولتی در حوزه‌های انحصاری، با پدیده انحصار مقابله می‌کنند.

۶. **بازارهای ناقص و اطلاعات ناقص یا نامتقارن:** بازارها زمانی ناقصند که حتی اگر مصرف‌کننده به پرداخت بهایی بیش از هزینه تولید آن کالا حاضر باشد، آن بازار نتواند آن کالا یا خدمت را تولید و ارائه کند. اطلاعات ناقص مصرف‌کننده می‌تواند به کوچک‌نمایی ارزش برخی از خدمات نظیر تعلیم و تربیت یا مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه بینجامد. نامتقارن بودن اطلاعات، یعنی عدم دسترسی مساوی به اطلاعات، مانند حالتی که عرضه‌کننده بیش از مصرف‌کننده اطلاع دارد و بالعکس. این وضع می‌تواند به ایجاد تقاضای اضافی القا شده توسط عرضه‌کننده منجر شود.

۷. **تأمین عدالت اجتماعی:** تأمین عدالت اجتماعی مقوله دیگری است که حتی در صورت عدم نارسایی بازار، می‌تواند دخالت دولت را ضروری کند.

۱۳-۱- ابزارهای دخالت دولت در اقتصاد

مشخص کردن حدود و نحوه دخالت دولت در حوزه فعالیت‌های اقتصادی مهم‌ترین مسئله‌ای است که از بدو شکل‌گیری اندیشه اقتصادی مدرن پیش‌روی نظریه پردازان اقتصادی قرار داشته است. اما، به هر روی جهت دخالت دولت دو ابزار و سیاست شناسایی شده‌اند که شامل: سیاست‌های مالی و سیاست‌های پولی می‌باشند که در ذیل به آن‌ها می‌پردازیم.

سیاست‌های مالی^{۴۴}

سیاست مالی عبارتست از: استفاده از مخارج و فعالیت‌های درآمدزای دولت برای رسیدن به اهداف خاص. شیوه‌ای که از طریق ابزارهایی نظیر تغییر در هزینه‌های دولتی و مالیات سعی می‌کند به اهداف معین اقتصادی نایل شود مثلاً برای تحقق اهدافی همچون اشتغال کامل و تثبیت قیمت‌ها دولت می‌تواند تصمیم‌های مربوط به میزان و منبع درآمد خود را تغییر دهد. هنگامی که دولت بیش از حجم مخارجش مالیات می‌گیرد، باعث تقلیل جریان درآمدی و در نتیجه، باعث کاهش تقاضای کل می‌شود. و زمانی که بیش از درآمدهای مالیاتی خود خرج می‌کند، در آمد ملی و بر اثر آن، تقاضای کل را از دیداد می‌بخشد.

ابزارهای سیاست‌های مالی

- ✓ مخارج دولت
- ✓ نرخ مالیات

کسر بودجه یا مازاد بودجه از ابزارهای سیاست مالی دولت برای تنظیم ثبات و رشد اقتصادی به‌شمار می‌روند. برخی ابزارهای سیاست مالی، خودکار و بدون دخالت مسئولان عمل می‌کنند. برای مثال، مالیات تصاعدی نوعی تنظیم‌کننده خودکار است که به‌هنگام کاهش درآمدهای شخصی و کسب و کار، درآمدهای دولت را تقلیل می‌دهد و از این راه در جهت جبران سیر نزولی مصارف مختلف که لازمه دوران کاهش درآمدهاست، عمل می‌کند. از سوی دیگر، در دوره گسترش و انبساط اقتصادی، مالیات‌ها می‌توانند سریعاً افزایش یابند و در نتیجه، از فشارهای تورمی بکاهند.

دولت می‌تواند با سیاست‌های مالی خود، برخلاف بانک مرکزی، بر روی هر دو بخش عرضه و تقاضای اعتبار تأثیر بگذارد. در صورتی که دولت کلیه درآمدهای خود را (که ناشی از اخذ مالیات و دیگر منابع درآمدی است) هزینه نکنند، در واقع با مازاد بودجه روبه‌رو می‌شود. که این به‌معنای افزایش پس‌انداز دولت و به‌تبع آن افزایش نرخ

عرضه اعتبارات خواهد بود و در نتیجه، کاهش سطح عمومی نرخ بهره را به دنبال خواهد داشت. در مقابل، اگر دولت در نتیجه گسترش هزینه‌های خود با کسر بودجه روبرو شود، این امر باعث افزایش نرخ تقاضای اعتبارات در بازار و به تبع آن، افزایش نرخ بهره خواهد شد.

انواع سیاست‌های مالی

سیاست مالی انبساطی: سیاست مالی انبساطی در وضعیت عدم اشتغال کامل و به‌ویژه در وضعیت کساد بازار و اقتصاد انتخاب می‌شود و عبارت است از: افزایش مخارج دولت و کاهش مالیات‌ها به منظور بسط فعالیت اقتصادی و رفع شکاف انقباضی.

سیاست مالی انقباضی: سیاست مالی انقباضی در وضعیت پراشتغالی و تورم ناشی از بهره‌برداری اضافی از منابع تولید انتخاب می‌شود و سیاست مناسبی برای کاهش فشار تقاضا و تورم یا رفع شکاف تورمی از طریق افزایش مالیات‌ها و کاهش مخارج دولتی به‌شمار می‌رود.

سیاست‌های پولی^{۴۵}

سیاست پولی، فرایندی است که به‌وسیله آن مقامات پولی یک کشور عرضه پول را اغلب با هدف تنظیم نرخ بهره به‌منظور رشد اقتصادی، پایداری و ثبات نسبی قیمت‌ها و کاهش بیکاری کنترل و مهار می‌کنند. به‌طور معمول، دو سیاست پولی انقباضی و انبساطی وجود دارد که بر اساس آن‌ها عرضه پول به‌منظور رسیدن به‌اهداف ویژه در موقعیت‌های متفاوت اتخاذ می‌شوند. در سیاست انبساطی، فراوری پول بیش از حد معمول می‌شود و هدف، مقابله با بیکاری در یک وضعیت رکود اقتصادی، از طریق کاهش نرخ بهره، به‌امید جلب اعتماد بازرگانان در گسترش فعالیت‌های اقتصادی است. در سیاست انقباضی، قصد کاهش تورم به‌امید جلوگیری از زوال و کجروی ارزش‌های دارایی است. سیاست پولی با سیاست مالی که به‌امور مالیات، هزینه‌های دولتی و استقراض و بدهی و امور اعتباری دولتی در اقتصاد مربوط است، تفاوت دارد.

سیاست پولی بر مبنای رابطه بین نرخ بهره در اقتصاد کشور یعنی، قیمتی که بر اساس آن می‌توان پول قرض گرفت و کل عرضه پول تعریف می‌شود. سیاست پولی از ابزارهای متنوعی برای کنترل یک یا هر دوی این موارد بهره می‌جوید تا بر مواردی مانند رشد اقتصادی، تورم، نرخ ارز و بیکاری تأثیر بگذارد.

در وضعیتی که در کشور انحصار نشر پول وجود دارد یا اینکه بانک‌های ناشر پول به‌طور نظام‌مند و متصل به‌بانک مرکزی فعالیت می‌کنند، مقامات پولی توانایی تغییر در عرضه پول و بنابراین، نرخ بهره را به‌منظور دستیابی به‌اهداف سیاست پولی دارند. سیاست‌های پولی عموماً با در نظرداشتن نوسانات اقتصادی، دو نوع تدبیر را پیش‌بینی کرده است که به‌سیاست پولی انبساطی و سیاست پولی انقباضی شهرت یافته‌اند.

سیاست پولی انبساطی: سیاست پولی انبساطی به‌سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که از طریق افزایش در عرضه پول، خود را به‌هدف عمومی سیاست پولی می‌رساند. به‌عبارت دیگر، هر سیاست یا تدبیری افزایش‌دهنده عرضه پول را سیاست پولی انبساطی می‌گویند. این سیاست بیشتر در حالاتی قابل تطبیق و مثمر است که اقتصاد در حالت رکود باشد که در این حالت بانک مرکزی جهت برقراری تعادل در اقتصاد کشور و رفع آثار نامطلوب این پدیده، بر مقدار عرضه پول می‌افزاید تا اینکه از این طریق رکود را مهار کند.

سیاست پولی انقباضی: سیاست‌های پولی انقباضی به‌تدابیری اطلاق می‌شود که از طریق کاهش در عرضه پول، اهداف عمومی سیاست‌های پولی را بر آورده می‌سازد. به‌عبارت دیگر، هر نوع تدابیر کاهش‌دهنده عرضه پول را سیاست پولی انقباضی می‌گویند.

اهداف سیاست پولی در اقتصاد

۱. تسریع رشد اقتصادی،
۲. ایجاد اشتغال کامل،

۳. تثبیت سطح عمومی قیمت‌ها،

۴. ایجاد تعادل در موازنه پرداخت‌های خارجی.

ابزارهای سیاست‌گذاری پولی

دست یافتن به اهداف سیاست‌های پولی مستلزم در اختیار داشتن ابزارهایی است، این ابزارها عبارتند از:

۱. **نرخ بهره:** پولی که در ازای سپرده‌گذاری افراد به آن‌ها تعلق می‌گیرد و به آن سود بانکی می‌گویند.
۲. **نرخ سپرده قانونی:** همان نرخ این است که بانک مرکزی یاهر دستگاه کنترل کننده اعتبارات، بانک‌ها را مجبور کند که نسبت معینی از سپرده‌های مشتریان خود را نزد بانک مرکزی نگهداری کنند.
۳. **نرخ تنزیل مجدد:** نرخ بهره‌ای است که بانک مرکزی اسناد مدت دار (سفته و بورات) بانک‌های تجاری را تنزیل می‌کند و بر اساس آن به بانک‌ها وام می‌دهد.
۴. **نرخ اوراق قرضه:** اسنادی است که به موجب آن شرکت انتشاردهنده متعهد می‌شود مبلغ مشخصی (بهره سالانه) را در زمان‌هایی خاص به دارنده آن پرداخت کند و در زمان مشخص (سررسید) اصل مبلغ را باز پرداخت کند. دارنده اوراق به عنوان بستانکار حق دریافت اصل و بهره آن را دارد ولی هیچ مالکیتی در شرکت ندارد. بنابراین، وقتی دولت جهت تأمین اعتبار یک طرح تولیدی یا دفاعی، اوراق قرضه نشر می‌دهد، فروش آن به بانک‌های تجاری یا مردم، به معنی گرفتن قرض با بهره خواهد بود. بانک مرکزی با کم و زیاد کردن نرخ اوراق قرضه می‌تواند سیاست پولی انبساطی و انقباضی اعمال کند.
۵. **کنترل کمی و کیفی اعتبارات:** منظور تعیین و تنظیم اعتبارات در مجرای صحیح تولیدی و در جهت اعمال سیاست ارشادی دولت است.
۶. **شرکت در عملیات بازار باز:** بانک مرکزی با اتخاذ این سیاست می‌تواند با خرید یا فروش اوراق به‌ادار بازار آزاد بر مقدار و عرضه پول و در نتیجه، بر فعالیت اقتصادی اثر بگذارد.

ابزارهای سیاست پولی در ایران

در اجرای سیاست پولی، بانک مرکزی می‌تواند مستقیماً از قدرت تنظیم‌کنندگی خود استفاده کرده یا به‌طور غیرمستقیم از اثرگذاری بر روی شرایط بازار پول به‌عنوان انتشاردهنده پول پر قدرت (اسکناس و مسکوک در جریان و سپرده‌های نزد بانک مرکزی) استفاده کند. بر همین اساس، دو نوع ابزار سیاست پولی قابل تفکیک است که ابزارهای مستقیم (عدم اتکا بر شرایط بازار) و غیرمستقیم (مبتنی بر شرایط بازار) سیاست پولی نامیده می‌شوند. ابزارهای سیاست پولی در ایران بر مبنای تفکیک مذکور به شرح ذیل می‌باشد.

✓ ابزارهای مستقیم

۱. کنترل نرخ‌های سود بانکی: در کشور ما با اجرای قانون عملیات بانکی بدون ربا و معرفی عقود با بازده ثابت و مشارکتی، ضوابط تعیین سود یا نرخ بازده مورد انتظار ناشی از تسهیلات اعطایی بانک‌ها و حداقل و حداکثر سود یا بازده مورد انتظار بر طبق ماده ۲ آیین‌نامه، فصل سوم قانون عملیات بانکی بدون ربا بر عهده شورای پول و اعتبار می‌باشد. همچنین بر طبق ماده ۳ آیین‌نامه، فصل چهارم قانون مذکور، بانک مرکزی می‌تواند در تعیین حداقل نرخ سود (بازده) احتمالی برای انتخاب طرح‌های سرمایه‌گذاری یا مشارکت و نیز تعیین حداقل یا عنداللزوم حداکثر نرخ سود مورد انتظار یا نرخ بازده احتمالی برای سایر انواع تسهیلات اعطایی بانکی دخالت کند.
۲. حد اعتباری: این نوع ابزارهای پولی با ایجاد محدودیت‌های اعتباری و اعطای اعتبارات مستقیم با منظور کردن اولویت در امر اعطای اعتبارات بانکی در مورد بخش‌های خاص اقتصادی عملاً به‌جهت‌دهی اعتبارات به‌سمت بخش‌های مورد نظر اقدام می‌کند. بر اساس ماده ۱۴ قانون پولی و بانکی کشور، بانک مرکزی می‌تواند در امور پولی و بانکی دخالت و نظارت‌هایی داشته باشد که از مفاد آن، محدود کردن بانک‌ها، تعیین نحوه مصرف وجوه سپرده‌ها و تعیین حداکثر مجموع وام‌ها و اعتبارات در رشته‌های مختلف است.

✓ ابزارهای غیرمستقیم

۱. نسبت سپرده قانونی: نسبت سپرده قانونی از ابزارهای سیاست پولی بانک مرکزی است. بانکها موظفند همواره نسبتی از بدهی‌های ایجاد شده و به‌طور اخص، سپرده‌های اشخاص نزد خود را در بانک مرکزی نگهداری کنند. بانک مرکزی از طریق افزایش نسبت سپرده قانونی حجم تسهیلات اعطایی بانکها را منقبض و از طریق کاهش آن، اعتبارات بانکها را منبسط می‌کند. بر طبق ماده ۱۴ قانون پولی و بانکی، نسبت سپرده قانونی از ۱۰ درصد کمتر و از ۳۰ درصد بیشتر نخواهد بود و بانک مرکزی ممکن است برحسب ترکیب و نوع فعالیت بانکها نسبت‌های متفاوتی برای آن تعیین کند.
۲. اوراق مشارکت بانک مرکزی: اجرای بهینه سیاست‌های پولی توسط بانک مرکزی، توسط ابزار اصلی و محوری عملیات بازار باز صورت می‌گیرد که به بانکها انعطاف لازم را در مدیریت نقدینگی و مداخله در بازار پولی اعطا می‌کند. به‌منظور توسعه و بسط عملیات بازار باز و اجرای سیاست‌های پولی از حیث مدیریت نقدینگی و تأثیر بر بازار پول و سرمایه، یافتن بدیل‌های مناسب در قالب موازین شرع مقدس اسلام بعد از اجرای قانون عملیات بانکی بدون ربا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد. اوراق قرضه به‌دلیل مبتنی بودن بر بهره، اصولاً در اسلام پذیرفته نیست. لیکن، اوراق مشارکت و سهام کردن سرمایه‌گذاران در فعالیت‌های اقتصادی و پرداخت سودهای واقعی، نه تنها با مانع مواجه نیست، بلکه مورد تشویق نیز می‌باشد. برای اولین بار، بر اساس ماده ۹۱ قانون برنامه سوم، به بانک مرکزی اجازه داده شد که با تصویب شورای پول و اعتبار، از اوراق مشارکت بانک مرکزی استفاده کند. شایان ذکر است، براساس برنامه چهارم توسعه، انتشار اوراق مشارکت بانک مرکزی با تصویب مجلس شورای اسلامی مجاز خواهد بود. انتشار و عرضه اوراق مشارکت بانک مرکزی از ابزارهای سیاست انقباضی و اجرای عملیات بازار باز می‌باشد. به‌طوری که با عرضه این اوراق از حجم نقدینگی کاسته شده و وجوه این اوراق نزد بانک مرکزی مسدود می‌شود. در بخش پایه پولی نیز انتشار این اوراق موجب افزایش جزء بدهی‌های بانک مرکزی و کاهش پایه پولی خواهد شد. لذا، در مجموع، انتشار اوراق موجبات کاهش رشد نقدینگی را فراهم می‌سازد. در واقع، سیاستگذار پولی را قادر می‌سازد تا در مواقع لزوم از طریق کنترل نقدینگی، دستیابی به نرخ تورم پایین را میسر سازد.
۳. سپرده ویژه بانکها نزد بانک مرکزی: یکی از مهم‌ترین اقداماتی که برای استفاده مطلوب از ابزارهای غیرمستقیم پولی در چهارچوب قانون عملیات بانکی بدون ربا صورت گرفت، اجازه افتتاح حساب سپرده ویژه بانکها نزد بانک مرکزی است که در اواخر سال ۱۳۷۷ به تصویب شورای پول و اعتبار رسید. هدف اصلی از اجرای این طرح، اعمال سیاست‌های پولی مناسب برای کنترل و مهار نقدینگی از طریق جذب منابع مازاد بانکها بوده است. شایان ذکر است، بانک مرکزی به‌سپرده ویژه بانکها نزد خود براساس ضوابط خاصی سود پرداخت می‌کند.

۱۴-۱- جامعه‌شناسی توسعه اقتصادی

جامعه‌شناسی توسعه، توسعه را در قالب جامعه‌شناسی آن مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. تغییر ساختار جوامع از شکل سنتی به‌اشکال جدید و مدرن موجب تغییر روش زندگی در این جوامع شده است. جامعه‌شناسی توسعه به‌دنبال بررسی این تغییرات و الگوهای حاکم بر آنهاست. پدیده صنعتی‌شدن در قالب‌های مختلفی مانند تولید، مصرف، صادرات و واردات، نهادهای اجتماعی، قالب‌های رفتاری، سبک زندگی و همچنین، شخصیت افراد بر جوامع تأثیر نهاده است. صنعتی‌شدن در کنار آثار مثبت، آثار منفی بسیاری را نیز برای جوامع به‌دنبال می‌آورد که جامعه‌شناسی توسعه کلیه این ابعاد را بررسی و راه‌حل‌های مناسب را ارائه می‌دهد. پیش‌فرض جامعه‌شناسی توسعه این است که برای درک مسائل جوامع جدید باید ابتدا طبیعت نهادهای صنعتی و توسعه آن‌ها را شناخت. از آنجا که توسعه صنعتی به‌گونه‌ای روزافزون ادامه می‌یابد، متعاقب آن روابط اجتماعی و تعاملات اجتماع نیز در حال تغییر دائمند. جامعه‌شناسی توسعه این قبیل تغییرات را عموماً ارزیابی و بررسی می‌کند. جامعه‌شناسی توسعه همچنین، نقش‌ها، پایگاه‌ها، ارزش‌ها، انگیزه‌ها و تلقی اجتماعی را مطالعه می‌کند و به‌دنبال قوانین فرایندهای

اجتماعی، قوانین توسعه و تغییر گروه‌های اجتماعی است. جامعه‌شناسی توسعه ضمن بررسی فرایندها و تعاملات، به بررسی چگونگی بهره‌وری و روش‌های ارتقای آن‌ها هم می‌پردازد. یعنی، ضمن بررسی تضادها و تناقض‌ها به بررسی چگونگی بهره‌وری و ارتقای آن‌ها هم توجه می‌کند.

جامعه‌شناسی توسعه همچنین، عوامل روانی و اجتماعی مؤثر در توسعه را بررسی می‌کند. تا جایی که به مطالعات جامعه‌شناسی توسعه مربوط می‌شود این علم از روش‌های عمومی جامعه‌شناسی از نوع پرسشنامه، مصاحبه، مشاهده و ... جهت تحقیقات خود استفاده می‌کند.

مفاهیم جامعه‌شناسی توسعه

در ادبیات جامعه‌شناسی توسعه با مفاهیم متعددی سر و کار داریم:

۱. توسعه^{۴۶}: از دیدگاه اجتماعی، توسعه رشدی هماهنگ، همبسته و موزون در همه ابعاد مادی، روانی و معنوی است. در تعریف توسعه سه نکته را باید مد نظر داشت: اولاً اینکه توسعه یک مقوله ارزشی است؛ ثانیاً، جریانی چندبعدی و پیچیده است؛ ثالثاً همواره به سمت بهبود در حرکت است.
۲. رشد^{۴۷}: مفهومی یک‌بعدی است که تنها به‌ازدیاد کمی ثروت در جامعه اشاره دارد. در حالیکه توسعه مفهومی چندبعدی است که علاوه بر ازدیاد کمی، از تغییر کیفی در نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز حکایت دارد.
۳. صنعتی شدن^{۴۸}: صنعتی شدن نیز عبارت است از: بازده مستمر و فزاینده نیروی کار با استفاده از ابداعات تکنیکی و سازمان منظم کار. جنبه‌ای از توسعه اقتصادی است و بنابراین، همانند رشد، مفهومی تک‌بعدی است.
۴. توسعه‌نیافتگی^{۴۹}: توسعه‌نیافتگی پس از جنگ جهانی دوم توجه محافل رسمی بین‌المللی و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده است. توسعه‌نیافتگی تنها به‌معنای فقدان توسعه نیست و نیز پدیده‌ای نیست که زاده درون جامعه توسعه‌نیافته باشد. بلکه توسعه‌نیافتگی را باید در ارتباط با توسعه شناخت. چراکه توسعه‌نیافتگی هنگامی به‌وجود آمد که توسعه‌نیافتگی پدیدار شد. در واقع، هر دو مفهوم دو روی یک سکه‌اند. جامعه‌شناسی توسعه به‌بیان نحوه توسعه‌نیافتگی جهان سرمایه‌داری پرداخته و در مقابل اینکه چرا جوامع غیرسرمایه‌داری به توسعه دست نیافته‌اند از توسعه‌نیافتگی سخن می‌گوید.
۵. کم‌توسعه: لفظ کم‌توسعه نیز در سال ۱۹۴۹ برای مابقی جهان، توسط رئیس‌جمهور وقت آمریکا اطلاق شد. کشورهای کم‌توسعه به‌غلط به‌کشورهایی اطلاق می‌شود که در پویش تاریخی خود نتوانسته‌اند مراحل توسعه‌نیافتگی را طی کرده و وارد مرحله توسعه‌نیافتگی شوند و نسبت به کشورهای دیگر در حالت عقب‌تری قرار دارند، اما این واژه بهتر است معادل ملاحظات آماری مربوط به رشد یا کاهش کیفیت زندگی در نظر گرفته شود و همچنین، به‌جای این واژه از واژه‌های استثمار شده یا زیر سلطه بهره گرفته شود.
۶. کشورهای در حال توسعه (رشد یابنده): این اصطلاح تحت تأثیر ایده‌های تطوری، که بر سیر خطی تطور جوامع تأکید دارند شکل گرفته است. زیرا، طرفداران این ایده، فرایند توسعه را امری جهانی و توسعه اجتماعی جوامع صنعتی غرب را الگویی برای توسعه جوامع غیرغربی می‌پندارند. مفهوم در حال توسعه نسبت به سایر مفاهیمی که در مورد کشورهای توسعه‌نیافته به‌کار رفته، جدیدتر و از کاربری بیشتری برخوردار است.
۷. کشورهای عقب نگه داشته شده: این اصطلاح تحت تأثیر این ایده مطرح می‌شود که عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم ناشی از عوامل بیرونی و خارجی در قالب استثمار و رابطه نابرابر با این کشورها از سوی کشورهای پیشرفته است. به‌عبارت دیگر، واژه عقب نگه داشته شده به‌وسیله صاحب‌نظرانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که توسعه‌نیافتگی را نتیجه عوامل خارجی، یعنی وابستگی می‌دانند.
۸. کشور بی‌توسعه: کشوری است که هنوز در مرحله توسعه سرمایه‌داری و صنعتی که نهایتاً به‌ایجاد نظام‌های سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته می‌انجامد، قرار نگرفته است. این مفهوم معمولاً در مقابل کشور توسعه‌نیافته به‌کار

⁴⁶ Development

⁴⁷ Growth

⁴⁸ Industrialization

⁴⁹ Underdevelopment

می‌رود که منظور از آن کشوری است که از منابع و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لازم برای گام گذاردن در مسیر توسعه محروم مانده است. کشور توسعه‌نیافته به واسطه غارت استعماری و مشارکت در نظام واحد جهانی سرمایه‌داری از توسعه محروم شده و به‌طور همزمان در توسعه سرمایه‌داری و توسعه‌نیافتگی خود سهم داشته است. منظور از کشور بی‌توسعه کشورهای توسعه‌یافته امروزی هستند که هرگز توسعه‌نیافته نبوده‌اند و از آنان به کشورهای بی‌توسعه یاد می‌کنند.

نظریات جامعه‌شناسی در توسعه و توسعه‌نیافتگی

جامعه‌شناسی تا دوره جنگ جهانی دوم بیشتر به‌جوامع صنعتی می‌پرداخت و پنسبت به مطالعه کشورهای جهان سوم توجه چندانی نداشت. اما پس از این دوره، جامعه‌شناسان با مد نظر قرار دادن علل توسعه‌نیافتگی در کشورهای جهان سوم، به‌ارائه دیدگاه‌هایی در این زمینه پرداختند.

توسعه‌نیافتگی به‌طور کلی دو جنبه دارد: نخست؛ جنبه خارجی یا بین‌المللی که درکش مستلزم آن است که از نظرگاهی تاریخی منشأ و چگونگی ایجاد موقعیت حال را تحلیل کرد و به‌هر حال، از نظر تبیین توسعه‌نیافتگی جنبه‌ای تعیین‌کننده دارد؛ و دوم، جنبه داخلی که از نظر توسعه و تکامل آینده اهمیت می‌یابد. مشخص ساختن تمایز موجود بین این دو عامل و در عین حال رابطه نزدیک آن‌ها برای ارزیابی دورنمای توسعه‌نیافتگی و تکامل اهمیت بسیار دارد. بررسی و پرداختن به این دو جنبه موضوعی است که نظریات مختلف در حوزه جامعه‌شناسی توسعه را رقم زده است. بر این اساس، نظریات توسعه‌نیافتگی را به‌چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. مکتب تکاملی: مصادف با توجه جامعه‌شناسی به مسئله توسعه‌نیافتگی، فرض بسیاری از محققان بر

این بود که ملت‌های جدید باید همان راه کشورهای غربی را طی کنند. این امر به‌تجدید علاقه علمای اجتماعی نظیر اسپنسر، تیلور، مورگان، دورکیم و مارکس به مسائل مربوط به تکامل اجتماعی انجامید. مکتب تکاملی یکی از رایج‌ترین دیدگاه‌ها در علوم اجتماعی است که تحت تأثیر بیولوژی و علوم طبیعی به‌دست آمده و تکامل طبیعی را به‌مثابه کلیدی برای پاسخگویی به‌سؤالات اجتماعی می‌داند. این دیدگاه با تبیین چگونگی دگرگونی در گذشته، به‌دنبال پیش‌بینی وضعیت آینده بود. در نظریه تکاملی، بر اساس درکی خاص از کلمه توسعه، جامعه را به‌مثابه سیستم زنده‌ای فرض می‌کردند که در طول زمان به‌سوی پیچیدگی و سازمان‌یافتگی در حرکت است و به‌تدریج سلسله‌مراتب آن افزایش یافته و به‌مرحله‌ای از ثبات می‌رسد که دیگر سازمان آن تغییر نمی‌یابد.

۲. نظریه امپریالیسم: اصلی‌ترین دیدگاه کلاسیک مارکسی که جریان توسعه را بازگو می‌کند از طرف

لنین^{۵۰} و هابسن^{۵۱} تحت عنوان نظریه "امپریالیسم جهان سوم" برای درک توسعه‌نیافتگی شکل گرفته است. امپریالیسم، تلاش برای استیلا بر اقوام دیگر و تحت انقیاد درآوردن آن‌هاست که استعمار یکی از شکل‌های آن است. استعمار از افزایش ظرفیت تولید بیش از توان بازارهای داخلی، عدم امکان فروش سودآور آن‌ها در بازارهای داخلی و کوشش برای یافتن بازارهای جدید برای سرمایه‌گذاری ناشی می‌شود. این فرایند به‌اختلاف فزاینده میان ثروت جهان غرب و فقر جهان سوم منجر شده و موجبات توسعه اقتصادی کشورهای غربی و فقر بسیاری از مناطق دیگر را فراهم ساخت.

۳. نظریه نوسازی: نظریه‌پردازان نوسازی بر طبق سنت جامعه‌شناختی به‌یک تقسیم‌بندی دوگانه از

جوامع سنتی در مقابل جوامع مدرن پرداخته‌اند. به‌طوری که در یک سو با جامعه سنتی توسعه‌نیافته و در سوی دیگر با جامعه مدرن توسعه‌یافته روبه‌رو هستیم. در این نظریه، فرض بر این است که تمام جوامع در یک مرحله سنتی شبیه به‌هم بوده و بالاخره دگرگونی‌هایی را که در غرب رخ داده، خواهند گذراند و به‌صورت جوامع مدرن در خواهند آمد. این عمل‌گذار، از طریق اشاعه یا گسترش نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از نوع غربی به‌وجود می‌آید. این نظریه عامل توسعه و توسعه‌نیافتگی را عامل درونی می‌داند. این نظریه، توسعه را جایگزین ارزش‌های

⁵⁰ Vladimir Lenin

⁵¹ J. A. Hobson

ابتدایی و سنتی با ارزش‌های نوین می‌داند. پارسونز^{۵۲}، ردفیلد^{۵۳}، اسملسر^{۵۴} و روستو^{۵۵} از نظریه‌پردازان این مکتب هستند.

نظریه نوسازی بر الگوی توسعه درون‌زا تأکید دارد که در آن منابع داخلی و اوضاع تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه خودی مورد توجه قرار می‌گیرد. الگوی توسعه درون‌زا، خودی و داخلی است و با اوضاع تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بیگانه نیست. همچنین، از تقلید و الگوبرداری محض و وابستگی به‌خارج اجتناب دارد و تلاش خود را برای تحقق توسعه‌ای همگون و متوازن در جامعه به‌کار می‌بندد.

۴. نظریه وابستگی و نظام جهانی: باور اصلی نظریه‌پردازان مکتب وابستگی این بود که بررسی توسعه جوامع جهان سوم به‌عنوان موضوعی مجزا و جدا از توسعه جوامع پیشرفته چندان ارزشی ندارد. نظریه‌پردازان وابستگی با حمله به نظریات نوسازی معتقدند که جوامع توسعه‌نیافته جزئی از نظام اجتماعی کلی جهانی هستند. آنان اعتقادی به توسعه در مراحل متوالی ندارند و معتقدند این جوامع در مرحله‌ای که جوامع توسعه‌یافته امروزی سالیان پیش از آن گذشته‌اند به‌سر نمی‌برند. توسعه‌نیافتگی محصول ساخت یا ویژگی‌های اقتصادی - سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نیست، بلکه تا حد زیادی نتیجه تاریخی ارتباط گذشته و مناسبات مداوم اقتصادی میان کشورهای توسعه‌نیافته و توسعه‌یافته است. بنابراین، مسائل عمده در کشورهای توسعه‌نیافته مسائل بیرونی است، نه درونی. آندره گوندر فرانک^{۵۶} و پل باران^{۵۷}، از نظریه‌پردازان این مکتبند.

پل باران، توسعه‌نیافتگی را به‌عملکرد نظام سرمایه‌داری در بخش‌های کمتر توسعه‌یافته جهان نسبت می‌دهد. فرانک نیز نظریه خود در خصوص توسعه و توسعه‌نیافتگی در نظام سرمایه‌داری بر همین مبنا و تحت تأثیر باران تدوین کرد. بدین ترتیب که نفوذ و اشاعه نظام سرمایه‌داری در مناطق دورافتاده به‌جای توسعه، موجب توسعه‌نیافتگی در آن‌ها می‌شد. نظریه وابستگی برخلاف نظریه نوسازی، الگوی توسعه برون‌زا را می‌پذیرد. این الگو منشأ و جهت‌گیری خارجی داشته و الگویی است تقلیدی که از کشورهای توسعه‌یافته تقلید می‌شود. در این الگو به اوضاع درونی جامعه توجه چندانی نمی‌شود و با ملاک قرار دادن الگوهای نظام سرمایه‌داری در جهت رسیدن به توسعه غربی گام برداشته می‌شود. فرانک، توسعه و توسعه‌نیافتگی را دو روی یک سکه می‌داند و معتقد است بر اثر ارتباط بخش توسعه‌یافته با توسعه‌نیافته است که این فرایند تداوم می‌یابد.

ایمانوئل والرشتاین^{۵۸}، یکی از صاحب‌نظران این مکتب است که دیدگاه نظام جهانی را به‌عنوان شکل تکامل‌یافته نظریه وابستگی مطرح می‌سازد. والرشتاین با اجتناب از تمایز بین توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی به‌وجود یک نظام سرمایه‌داری جهانی معتقد است. از نظر وی بایستی توسعه ناهمگون سرمایه‌داری را در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شناخت و تکامل تاریخی هر کشور یا منطقه را در یک قالب زمانی جهانی گنجانند.

۱۵-۱- انباشت سرمایه در توسعه اقتصادی

انباشت سرمایه^{۵۹} پایه نظام اقتصادی سرمایه‌داری است که در آن فعالیت اقتصادی پیرامون انباشت سرمایه شکل می‌گیرد که سرمایه‌گذاری به‌منظور کسب سود مالی تعریف می‌شود. در این زمینه، سرمایه، پول یا ذخیره مالی سرمایه‌گذاری شده به‌منظور کسب پول بیشتر (چه به‌شکل سود، رانت، بهره، حق اشتراک، کسب سرمایه یا برخی دیگر از اشکال بازگشت) تعریف می‌شود.

انباشت بازار سرمایه، از بخش‌های حیاتی اقتصاد کشورهاست که با رشد و توسعه اقتصاد همواره این بازار جایگاه گسترده‌تر و مهم‌تری یافته است. بازار سرمایه همواره به‌شکل سازمان‌یافته‌تری در اقتصاد کشورها حضور دارد و نقش آن در زمینه توسعه از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. بازار سرمایه با هدایت سرمایه‌ها و

⁵² Talcott Parsons

⁵³ Redfield

⁵⁴ Smelser

⁵⁵ Rostow

⁵⁶ A.G. Frank

⁵⁷ P. Baran

⁵⁸ Immanuel Wallerstein

⁵⁹ Capital accumulation

پس‌اندازهای مردم راه توسعه و ایجاد شغل و افزایش سطح رفاه عمومی را هموار می‌کند. هر عاملی که بر الگوی درآمد و مصرف افراد در طول دوره زندگی تأثیر داشته باشد، بر سطح پس‌انداز آن‌ها و در نتیجه، بر نرخ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی مؤثر خواهد بود. نرخ رشد اقتصادی، درآمد سرانه، فرهنگ پس‌انداز، تورم، نقدینگی، نسبت شهرنشینی، ساختار سنی و جمعیت، نرخ بیکاری، میزان تحصیلات، رشد و توسعه بازارهای مالی، امنیت و ثبات سیاسی، قوانین حقوقی مستحکم، تربیت نیروی انسانی متخصص در جهت مدیریت منابع و بسیاری از عوامل دیگر هستند که بر نرخ پس‌انداز و تشکیل سرمایه مؤثر بوده و امکان بحث و بررسی دارند. مبنای نظری در زمینه عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی از طریق فرایند پس‌انداز- سرمایه‌گذاری بر وجود رابطه مثبت بین رشد اقتصادی و توسعه بازارهای مالی تأکید می‌کنند. مطالعات گسترده در این زمینه سه فرضیه اصلی را شکل داده است:

۱- فرضیه عرضه- هدایت: براساس این فرضیه، توسعه بخش مالی و رشد اقتصادی در صورت وجود یک بخش مالی قوی همراه با زیرساخت‌ها و نهادهای مالی، امکان تخصیص بهینه منابع محدود مالی از بخش‌های دارای مازاد به سمت بخش‌های دارای کسری فراهم کرده و به دنبال خود سایر بخش‌های اقتصادی را به سمت توسعه اقتصادی رهنمون می‌سازد.

۲- فرضیه واکنش- تقاضا: بیان می‌کند رشد اقتصادی بالا می‌تواند تقاضای لازم برای شکل‌گیری و ایجاد ابزارها و مقدمات توسعه بازار مالی را فراهم آورده و بازارهای مالی ناچارند خود را با تقاضا و تغییرات ایجاد شده در بخش‌های مختلف اقتصادی هماهنگ سازند.

۳- فرضیه بازخور: برپایه این فرضیه، یک رابطه علی دوطرفه بین توسعه بازارهای مالی و عملکرد اقتصادی وجود دارد. در این فرضیه عنوان می‌شود که یک کشور با بهره‌گیری از یک سیستم توسعه‌یافته بازارهای مالی می‌تواند زمینه‌های رشد اقتصادی را از طریق تغییرات تکنیکی و نوآوری در خدمات و محصولات ایجاد کند. از طریق این فرایند، شاهد ایجاد تقاضای قابل توجه برای محصولات و خدمات مالی خواهیم بود.

از دیدگاه نظریه‌های کلان اقتصادی، انباشت سرمایه فیزیکی واقعی شرط لازم (اما نه کافی) برای توسعه اقتصادی ملی است. لذا، انباشت سرمایه به‌عنوان مهم‌ترین عامل برانگیزاننده توسعه و رشد اقتصادی در سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار است. کارکرد مناسب بازار سرمایه می‌تواند از طریق کاهش هزینه‌های مبادله حق مالکیت بنگاه‌ها، کاهش نگهداری دارایی‌های نقدی، افزایش نرخ رشد سرمایه‌های فیزیکی، تعیین قیمت وجوه و سرمایه، انتشار و تحلیل اطلاعات، توزیع ریسک اقتصادی، مقابله با ناهنجاری‌های اقتصادی، مهار تورم و بیکاری و غیره کارایی، سرمایه‌گذاری و رشد را افزایش دهد.

توسعه اقتصادی، مستلزم انباشت سرمایه است. اکثر گرایش‌ها و مکاتب اقتصادی بر این نکته تأکید ورزیده‌اند که تراکم سرمایه، نخستین شرط توسعه اقتصادی است. بازار سرمایه به‌عنوان یک بازار متشکل، نقش مؤثری در بسیج امکانات مالی و سرمایه‌ای به‌منظور رشد و توسعه اقتصادی کشورها داشته است و هم‌اکنون نیز در بسیاری از کشورهای جهان تأمین مالی اعتبارات مورد نیاز بنگاه‌های اقتصادی را بر عهده دارد. بازار سرمایه تنها مکانی است که می‌تواند زمینه تشکیل سرمایه را ایجاد کرده و با عملکرد مطلوب خود سبب فراهم آوردن منابع مالی مورد نیاز واحدهای تولید شده و امکانات لازم را برای انتقال وجوه پس‌اندازهای مردم به‌فرصت‌های سرمایه‌گذاری فراهم آورد.

۱-۱۶- توسعه اقتصادی و تجارت خارجی

مبنای اولیه مربوط به نقش تجارت خارجی در توسعه اقتصادی به‌مکتب سوداگری بازمی‌شود. از دیدگاه این مکتب، تراز تجاری مثبت سبب شکوفایی و توسعه اقتصادی می‌شود. نظریه کلاسیک‌ها پس از این مکتب، مهم‌ترین نظریه طرفدار تأثیر مثبت تجارت بر رشد اقتصادی است. برای مثال، آدام اسمیت بر اساس اصل تقسیم بین‌المللی کار و مزیت نسبی، عقیده داشت که نفع حاصل از مبادلات خارجی یک کشور به‌ضرر کشور دیگر نیست و در عمل، هر دو طرف مبادله می‌توانند از منافع آن بهره‌مند شوند. نظریه کلاسیک تجارت برای نشان دادن منافع حاصل فقط به‌عامل هزینه و کار توجه دارد. به‌طور کلی، آن‌ها معتقد بودند که توسعه تجارت خارجی به‌افزایش موجودی نیروی

کار، ذخیره سرمایه، افزایش بهره‌وری و بهبود کارایی سرمایه و نیروی کار منجر شده و در نهایت به‌گسترده شدن حجم بازار داخلی منتهی می‌شود.

در دوره نئوکلاسیک‌ها، گرایش به سمت توسعه اقتصادی با مطالعات سولو^{۶۰} تجدید حیات یافت. سولو به‌وضوح «تأثیرات رشد اقتصادی» را از «تأثیرات سطح» ساخت. در نتیجه، تجارت خارجی که در نهایت یک اثر سطح به‌شمار می‌آید و تأثیرات مثبتی بر دوره زمانی گذار به‌جای می‌نهد، بر نرخ بلندمدت رشد اقتصادی تأثیر ندارد. بنابراین، به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در طول دو قرن گذشته اقتصاددانان تأکید فراوانی بر اهمیت تجارت خارجی در رشد اقتصادی داشته‌اند. از میان کلاسیک‌ها، آدام اسمیت تجارت خارجی را وسیله‌ای برای گسترش بازار داخلی، تقسیم کار و افزایش تولید می‌دانست. نئوکلاسیک‌ها نیز از تأثیر آن بر رشد اقتصادی کشورها غافل نبوده‌اند. آلفرد مارشال^{۶۱} در نوشته‌های خود به‌اهمیت بازرگانی در رشد اشاره کرده است. همچنین، عده‌ای از نظریه پردازان اقتصاد بین‌الملل مانند بالاسا^{۶۲} و تندل^{۶۳} با اعتقاد فوق‌العاده به نقش تجارت در رشد و توسعه اقتصادی، از آن به‌عنوان موتور رشد نام می‌برند.

نظریه‌های توسعه مبتنی بر تجارت خارجی تأکید می‌کنند که تجارت خارجی از طریق بهبود تخصیص منابع، دسترسی به فن‌آوری و کالاهای واسطه‌ای بهتر، استفاده از صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس تولید، افزایش رقابت داخلی، ایجاد محیطی مناسب برای ابداعات و ارتقای بهره‌وری عوامل تولید بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. تجارت بین‌الملل وسیله‌ای مهم برای انتقال فن‌آوری است. لذا، گسترش تجارت، کشورهای در حال توسعه را قادر می‌سازد تا به بهره‌وری بیشتری دست یابند. مکانیسم‌های فراوانی وجود دارند که از طریق آن‌ها گسترش تجارت بین‌الملل می‌تواند انتقال فن‌آوری را تسهیل سازد. اول اینکه، تماس با نمایندگان خارجی از طریق صادرات می‌تواند به انتقال سریع‌تر دانش فنی خارجی منجر شود. دوم، دسترسی بیشتر به محصولات خارجی از طریق واردات، مشابه‌سازی را در داخل کشور امکان‌پذیر می‌کند. هر دو این مکانیسم‌ها به این معنی است که انتقال فن‌آوری و در نتیجه افزایش بهره‌وری عوامل تولید و دستیابی به رشد اقتصادی در یک بخش تا حد زیادی به حجم تجارت خارجی در داخل همان بخش مربوط می‌شود. همچنین، این امکان وجود دارد که تجارت در یک بخش، بهره‌وری در بخش دیگر را نیز از طریق روابط برون‌داد و درون‌داد افزایش دهد. برای مثال، واردات بیشتر نهاده‌های واسطه‌ای و تجهیزات تولیدی و صنعتی می‌تواند باعث افزایش دستیابی به پیشرفت‌ها و فن‌آوری‌های خارجی شود که در این کالاها نمود یافته است و موجب تولید محصولات نهایی شود. اهمیت نسبی صادرات و واردات در انتقال فن‌آوری به مکانیسم‌های موجود بستگی دارد. برای مثال، واردات، در کسب فن‌آوری‌های خارجی به کار گرفته شده در محصولات مهم است و می‌تواند نقش اساسی در مشابه‌سازی داشته باشد. از سوی دیگر، صادرات می‌تواند تماس بیشتری با نمایندگان خارجی ایجاد کند.

تجارت بین‌الملل، شبکه اطلاع‌رسانی گسترده و کارآمدی از تعاملات فردی را به وجود می‌آورد که در نهایت به تخصیص بهینه منابع اقتصادی و مطلوبیت‌های فردی می‌انجامد. مانند آنچه در نظام اقتصادی جوامع پیشرفته رخ داده که رقابت موجب تخصیص بهینه منابع شده است. همچنین، افزایش کارایی و بهره‌وری ناشی از گسترش تجارت خارجی، منفعت کل اجتماعی را افزایش می‌دهد و سبب بالا رفتن سطح زندگی مردم می‌شود. تجارت خارجی سبب تغییر تخصیص منابع از بخش‌ها و صنایع با بهره‌وری پایین به صنایع با بهره‌وری بالا شده و منابع را به سوی فعالیت‌هایی که بیشترین بهره‌وری را دارند، هدایت می‌کند. با گسترش تجارت خارجی، تشکیلات تجاری و نیز اقتصادی، به کشف‌های جدید در مدیریت اقتصادی، بهبود فن‌آوری و شیوه‌های بهتر تولید تشویق می‌شود. لذا، فرصت‌هایی که سابقاً مورد چشم‌پوشی واقع می‌شدند به منابع اصلی برای رشد اقتصادی تبدیل می‌شوند.

⁶⁰ Solow

⁶¹ Alfred Marshall

⁶² Balassa

⁶³ Badinger and Tondl

در فرایند رشد، واردات و صادرات در کنار یکدیگر بهتر می‌توانند به تبیین رشد اقتصادی بپردازند. واردات می‌تواند اقتصاد داخلی را از طریق ایجاد رقابت در هر دو زمینه کیفیتی (کالاهای رقیب وارداتی) و قیمتی (تشویق برای کاهش هزینه) کمک کند. ورود و هدایت نهاده‌های سرمایه‌ای و واسطه‌ای و صنعتی که اغلب در داخل در دسترس نیستند، می‌تواند توانایی تولیدکنندگان کارا را در افزایش سهم خود در بازارهای داخلی و خارجی افزایش داده، اقتصاد داخلی را به تولید محصولات زیاد و متنوع تشویق کند، امکان حضوری فعال در عرصه تجارت بین‌الملل را فراهم آورده و زمینه لازم برای ارتقای بهره‌وری عوامل تولید و در نتیجه، رسیدن به رشد اقتصادی را میسر سازد. با این تحلیل، کشورهای اسلامی در مراحل انتقالی توسعه اقتصادی، به تأسیس زیربناهای سرمایه‌ای که واردات کالاهای سرمایه‌ای نقش بسیار مهمی در ایجاد آن دارد، نیازمندند. بنابراین، برخلاف تصور عامه، اجرای سیاست‌های خودکفایی در مراحل اولیه باعث کاهش میزان واردات نمی‌شود، بلکه تأثیر عمده و قابل انتظار آن، ایجاد تغییر و دگرگونی در ترکیب واردات است. همچنین، در صورتی که کشورهای اسلامی، به علل طبیعی و فنی فاقد منابع و عوامل تولید، مواد و تجهیزات فن‌آوری مورد نیاز باشند، می‌توانند با واردات آن‌ها، تنگناهای تولید را برطرف کنند، تولید انواع کالاهای مورد نیاز را میسر سازند و بهره‌وری‌های تولیدی را گسترش دهند. بدیهی است، در چنین سیر و تحول اقتصادی بین‌الگویی تولید، صادرات و واردات، پیوندی ناگسستنی برقرار می‌شود. در مجموع، هدف اصلی از واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای در کشورهای مورد نظر این است که به ایجاد یک ارتباط پسین و پیشین قوی در روند تولید قادر شوند.

از طرف دیگر، یک کشور از طریق صادرات می‌تواند کالاهایی را وارد کند که خود قادر به تولید آن‌ها نیست. منابع و امکانات در مکان‌ها و بخش‌هایی به کار گرفته می‌شوند که از کارایی بیشتری برخوردار باشند، روش‌های تولیدی مناسب‌تری به کار گرفته خواهد شد و بهره‌وری افزایش می‌یابد، لذا تولید جهانی به میزان حداکثر خود توسعه می‌یابد. بنابراین، رشد صادرات موجب افزایش درآمد و اشتغال شده و با فراهم آوردن امکان بهره‌گیری از فن‌آوری‌های پیشرفته، امکان تخصیص بهینه منابع و افزایش رقابت در تولید محصولات، می‌تواند موجبات افزایش بهره‌وری کل عوامل تولید و رسیدن به رشد اقتصادی بالاتر را فراهم آورد.

۱۷-۱- تأثیر سرمایه انسانی بر تجارت خارجی و رشد اقتصادی

یکی از وجوه بارز تمایز میان کشورها در نیروی کار متخصص و آموزش‌دیده آن‌هاست. آموزش و پرورش، ظرفیت و بینش علمی، فنی و فن‌آوری مردم را برای انجام دادن تحقیقات کاربردی، اختراع و اکتشاف افزایش داده و موجب می‌شود نیروی کار خود را با تغییرات و تحولات مداومی که در فن‌آوری کالاهای سرمایه‌ای ایجاد می‌شود، تطبیق دهد و بتواند از ماشین‌آلات، تجهیزات و فن‌آوری‌های پیشرفته، بهتر استفاده کند. سرمایه‌گذاری در منابع انسانی با بالابردن سطح مهارت‌ها و تخصص‌های نیروی کار و افزایش قابلیت‌های آن می‌تواند موجب ارتقای کمی و کیفی تولید شده و کارایی استفاده از سرمایه‌های مادی را بالا برد. نیروی کار ماهر و برخوردار از دانش و تخصص بخش اعظم عوامل تولید و اقتصاد مبتنی بر دانش را تشکیل می‌دهد. نیروی کار دانش‌آموخته (سرمایه انسانی) می‌تواند به بهبود کیفیت کالا کمک کند و از طرفی، نقش برنامه‌ریز و هدایت‌کننده داشته باشد. آن دسته از نیروی کاری که از سطح دانش و آموزش بیشتری برخوردار باشد، قادر است در چرخه تولید پویایی و تحول فن‌آورانه ایجاد کرده، سبب افزایش ظرفیت تولید، توسعه تجارت و رسیدن به رشد اقتصادی بالاتر شود.

میزان تأثیرگذاری تجارت بر بهره‌وری کل عوامل تولید و به دنبال آن بر رشد اقتصادی، زمانی قوی‌تر خواهد بود که توأم با انباشت سرمایه انسانی در یک کشور باشد. به عبارتی، بهره‌مندی از تجارت برای کشورهای برخوردار از مهارت بیشتر، نسبت به کشورهای دارای مهارت کم به مراتب بیشتر است. ترکیب سرمایه انسانی و تجارت عملاً کارایی بالاتر بخش‌های تجاری کشورها را نشان می‌دهد و بر رشد اقتصادی کشورها اثر قوی‌تری ایجاد می‌کند. توانایی جذب فن‌آوری‌های انتقال‌یافته، در جریان تجارت به عوامل مختلفی مثل ظرفیت اجتماعی یک اقتصاد ارتباط دارد و ظرفیت اجتماعی یک اقتصاد در واقع از طریق متغیر سرمایه انسانی آن جامعه تعیین می‌شود. در حقیقت، سرمایه انسانی ظرفیت اقتصاد را برای ابداعات و نوآوری‌های فن‌آورانه، اقتباس و پذیرش فن‌آوری از

مرزها تعیین می‌کند. کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای در بردارنده سطح خاصی از فن‌آوری هستند و بنابراین، واردات این گونه کالاها، یکی از راه‌های انتقال فن‌آوری است. کشوری که در واردات این قبیل کالاها آزاد است می‌تواند از ابداعات و نوآوری‌های بین‌المللی استفاده کرده و از این طریق موجب افزایش بهره‌وری عوامل تولید و در نتیجه، رشد اقتصادی شود. اما امکان استفاده و نحوه به‌کارگیری این فن‌آوری‌ها به‌سطح آموزش، مهارت و توانایی‌های نیروی کار آن جامعه ربط دارد.

سولو، معتقد است که کشورهای در حال توسعه دچار کمبود تخصص‌ها و مهارت‌های آموزشی و حتی بنیان فرهنگی لازم برای جذب فن‌آوری‌های پیشرفته می‌باشند و اعتقاد دارد که کشورهای در حال توسعه باید با فن‌آوری‌های ساده شروع کنند و سپس، ظرفیت جذب فن‌آوری‌های پیشرفته را از طریق تراکم سرمایه انسانی و دانش‌های فنی به‌دست آورند. در واقع، آموزش ظرفیت‌های نوآوری را افزایش می‌دهد و در تطبیق فن‌آوری‌های جدید تأثیر دارد. منظور، توسعه فن‌آوری مدرن و در سطح بالا و تأثیرات آن در اقتصاد است که این بهبود مداوم در فن‌آوری سبب رشد دائمی تولید می‌شود.

علاوه بر این، تجارت خارجی، کانال اصلی برای انتقال اندیشه‌ها، افکار، دانش و فن‌آوری‌های پیشرفته است. پذیرش و قبول، انطباق و پیروی از این فن‌آوری‌ها بشدت به‌موجودی سرمایه انسانی در کشور دریافت‌کننده ارتباط دارد. نقش سرمایه انسانی در رشد و توسعه تجارت به‌عنوان وسیله‌ای است که اقتباس فن‌آوری از مرزها را تسهیل می‌کند. هر چه کشور از نظر سرمایه انسانی غنی‌تر باشد در جریان تجارت از سود بیشتری بهره‌مند خواهد شد و در واقع، رشد ناشی از تجارت زمانی بیشتر عملی می‌شود که سرمایه انسانی کافی برای جذب افکار، اندیشه‌ها و فن‌آوری‌های انتقال‌یافته وجود داشته باشد. استفاده از مهارت‌ها و تخصص‌های نیروی انسانی ماهر و خلاق در امر تجارت بین‌الملل نه تنها موجب استفاده کارآتر از منابع داخلی، جذب فن‌آوری پیشرفته خارجی و خلق فن‌آوری برای ساخت کالاهای جدید می‌گردد، بلکه راه‌های جدیدی را برای به‌کارگیری مؤلفه‌های تولید یا مواد اولیه ایجاد می‌کند و از این طریق می‌تواند سبب گسترش تجارت و رسیدن به‌رشد اقتصادی در کشورهای مورد بررسی شود.

بیشتر کشورهای در حال توسعه با مشکل دوگانه و متمایزی رو به‌رو هستند: آنها فاقد مهارت‌ها و تخصص‌های ضروری برای رشد و پیشرفت اقتصادی هستند. در حالی که مازاد نیروی کار غیرماهر دارند. وجود مازاد نیروی کار تا حد زیادی به‌دلیل کمبود مهارت‌های ضروری است. تمرکز سرمایه انسانی برای حل این مشکلات از طریق ایجاد مهارت‌های لازم در انسان‌ها به‌مثابه منابع تولیدی و ایجاد مشاغل پردرآمد برای آن‌هاست. نیاز برای سرمایه‌گذاری در منابع انسانی در این کشورها به‌مراتب بیشتر از سرمایه‌های فیزیکی است. علی‌رغم واردات و ایجاد سرمایه‌های فیزیکی، هنوز این کشورها به‌تسریع رشد اقتصادی خود قادر نیستند. زیرا، هنوز منابع انسانی در آن‌ها توسعه‌نیافته باقی مانده است. این کشورها هر ساله مقادیر متنابهی سرمایه وارد می‌کنند، ولی به‌دلیل فقدان «مهارت‌های ضروری» مورد نیاز، قادر به‌استفاده درست و بهینه از این منابع نیستند. هر چند که مهارت‌های حرفه‌ای و دانش و تخصص همراه با سرمایه‌های خارجی وارد می‌شوند، اما کافی نیستند.

یکی از دلایل اصلی توسعه‌نیافتگی این کشورها، پایین بودن میزان کارایی نیروی کار، محدودیت مهارت‌ها و تخصص‌های مورد نیاز برای تولید و صدور کالاهای قابل رقابت در سطح بین‌الملل، نبود قوه ابتکار و نوآوری، رشد نازل علوم و دانش، عدم تحرک منابع و... است که انگیزه برای تغییر اقتصادی را به‌حداقل می‌رساند. در این کشورها منابع طبیعی وجود دارد، ولی روش‌های تولید مناسب، مهارت‌های ضروری، بازارهای کامل و عوامل نهادی و اقتصادی برای استفاده مؤثر و عقلایی از این منابع برای ارتقای اوضاع اقتصادی و رسیدن به‌رشد و پیشرفت‌های تجاری و اقتصادی محدود است. لذا، در این کشورها توسعه تجارت خارجی می‌تواند در گرو آموزش وسیع‌تر نیروی کار به‌منظور تشکیل و توسعه سرمایه انسانی باشد، در واقع، آموزش به‌توسعه توانایی‌های نیروی کار می‌انجامد. افزایش تخصص‌ها و مهارت‌های نیروی کار موجب افزایش ظرفیت تولید و توان رقابت در بازارهای منطقه و جهان و در نتیجه، گسترش تجارت بین‌الملل می‌شود. توسعه تجارت خارجی از طریق ارتقای بهره‌وری قادر است زمینه مناسب ب‌افزایش رشد اقتصادی را فراهم کند.

فصل دوم: استراتژی‌های توسعه اقتصادی

کشورهای مختلف جهان، متناسب با شرایط، فرصت‌ها، ساختار حکومتی و فرهنگ اجتماعی خود، استراتژی‌های توسعه اقتصادی مختلفی را در پیش گرفتند. این استراتژی‌ها به‌طور کامل قابل تفکیک نیستند، بلکه طیفی را تشکیل می‌دهند که استراتژی‌های ذیل در آن قرار می‌گیرند. به‌علاوه، باید گفت که تقریباً هیچ کشوری به‌طور شفاف و مشخص، هیچیک از استراتژی‌ها را در پیش نمی‌گیرد (حداقل اعلام نمی‌دارد)، بلکه این تحلیل کارشناسان و مطالعه سیاست‌ها و برنامه‌های دولت‌ها است که مشخص می‌کند هر کشور تقریباً کدام استراتژی را انتخاب کرده است. از استراتژی‌های توسعه اقتصادی به‌کار گرفته شده توسط کشورهای در حال توسعه (از دهه ۱۹۶۰ تا پایان دهه ۱۹۸۰) می‌توان به‌این موارد اشاره کرد.

۲-۱- استراتژی پولی

این استراتژی بر ارتقای علایم بازار، به‌عنوان راهنمایی برای بهبود تخصیص منابع، متمرکز است. در عمل، این استراتژی اغلب در طول دوره‌های بحرانی به‌کار گرفته می‌شود که تثبیت و تعدیل اقتصادی عدم تعادل‌های شدید از اولویت بالایی برخوردارند، و در نتیجه معمولاً معیارهای بهبود قیمت‌های نسبی با معیارهای کنترل نرخ افزایش سطح عمومی قیمت‌ها همراه است. این استراتژی دارای جهت‌گیری اقتصاد خرد است، اما هدف‌های اقتصاد کلان را دنبال می‌کند. وجه اصلی این استراتژی، اعطای فضای گسترده به‌بخش خصوصی است تا در آن به‌فعالیت بپردازد. این استراتژی در آن دسته از کشورهای جهان سوم به‌کار می‌آید که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترند و اتکای خود را بر صنایع خصوصی قرار می‌دهند. (در عین حال، کشاورزی نیز به‌همان اندازه آزاد است تا رشد کند). نکته مهم آن است که بخش خصوصی به‌عنوان محور توسعه در نظر گرفته می‌شود و نقش "بخش پویا" را در اقتصاد به‌خود می‌گیرد و مسؤل ایجاد ارتباط بین بخش‌های عقب‌مانده و پیشرفته اقتصاد با دیگر بخش‌های اقتصاد می‌شود. نقش دولت به‌حداقل کاهش می‌یابد، و در موقعیت آرمانی، به‌فراهم‌آوردن محیط اقتصادی باثبات محدود می‌شود که در آن، بخش خصوصی بتواند رشد کند. دولت با استفاده از سیاست تثبیت می‌کوشد نوسانات اقتصادی را تا آنجا که مقدور است، کاهش دهد. و بدین وسیله، بخش خصوصی را در انجام دادن پیش‌بینی‌های قابل اتکا و اجرای برنامه‌ریزی‌های دقیق یاری رساند. اساساً، روح این استراتژی غیرمداخله‌گرانه است و بر نوآوری و کارآفرینی (برای پیشبرد اقتصاد) استوار است. از کشورهایی که چنین استراتژی را در این دوره در پیش گرفتند می‌توان به‌شیلی و آرژانتین اشاره کرد.

۲-۲- استراتژی اقتصاد باز

این استراتژی نگاه به‌خارج دارد و در برخی از موارد همچون استراتژی پولی است، اما نه در همه آن‌ها. این استراتژی نیز برای تخصیص منابع به‌نیروهای بازار و بخش خصوصی متکی است (که نقش برجسته‌ای را برای آن ایفا می‌کند)، اما با تأکید بر سیاست‌هایی که مستقیماً بخش تجارت خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهند مانند سیاست‌های نرخ مبادله ارز، مقررات تعرفه‌ای، سهمیه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای بر تجارت و سیاست‌هایی که سرمایه‌گذاری خارجی و بازگشت سود این سرمایه‌گذاری‌ها به‌خارج را تنظیم می‌کنند که در این زمینه‌ها با استراتژی پولی متفاوت است. تجارت خارجی که اغلب با سرمایه‌گذاری مستقیم بخش خصوصی خارجی تکمیل می‌شود، به‌عنوان بخش پیش‌تاز یا موتور رشد در نظر گرفته می‌شود. استراتژی‌هایی که دارای جهت‌گیری صادراتی‌اند به‌دنبال استفاده از مزیت نسبی بین‌المللی کشور هستند و در همین راستا، به‌استفاده کارا و اثربخش منابع دست می‌یابند. فشار رقابت بین‌المللی امری حیاتی برای اقتصاد تلقی می‌شود، چون انگیزه‌ای قوی در تولیدکنندگان ایجاد می‌کند. (کاهش هزینه‌ها، افزایش بهره‌وری، نوآوری، بهبود استانداردهای کیفیت) استراتژی توسعه با سمت‌گیری خارجی، نه تنها باید سطح درآمد را ارتقا دهد، بلکه باید بتواند سطح پس‌اندازها و احتمالاً نرخ پس‌اندازها را نیز افزایش دهد. این امر نیز، نرخ انباشت سریع‌تر سرمایه و در نتیجه، رشد سریع‌تر را امکان‌پذیر می‌سازد.

اقتصاد باز نه تنها بر روی تجارت خارجی باز است، بلکه بر روی حرکت‌ها و جابه‌جایی‌های عوامل تولید (سرمایه و کار) نیز باز است. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، وام‌های تجاری توسط بانک‌های خارجی و کمک‌های خارجی همگی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. نه صرفاً انتقال بین‌المللی سرمایه، بلکه انتقال دانش، فن‌آوری و مهارت‌های مدیریتی به کشورهای جهان سوم نیز به‌عنوان افزایش بهره‌وری تلقی می‌شود. چون از این طریق می‌توان به‌افزایش سطح تولید و رشد سریع‌تر درآمدها دست یافت. مهاجرت نیروی کار غیرماهر به‌عنوان کمکی در جهت کاهش بیکاری (نه مهاجرت نیروی کار متخصص و ماهر، یعنی فرار مغزها) دارای تأثیر مثبت در افزایش درآمد نیروهای موجود است.

منطقاً نباید "عدم وجود تبعیض در مقابل صادرات" را از "عدم وجود تبعیض در مقابل ورود سرمایه‌گذاری خارجی" جدا دانست. چون یک محیط محافظت شده در مقابل واردات باعث جذب سرمایه‌های خارجی در بخش‌های نامناسب و کاهش مقدار آن در بلندمدت می‌شود (به‌دلیل کم‌تر بودن گزینه‌های پیش روی سرمایه‌گذاران). به‌علاوه وجود نرخ متعادل مبادله ارز (به‌طور کلی‌تر، نبود سیاست‌های حمایتی در مقابل صادرات) باعث تضمین هرچه بیشتر جذب وام‌های خارجی به‌بخش‌های مولد و بارور خواهد شد. برخلاف استراتژی پولی، استراتژی توسعه با سمت‌گیری خارجی، حاکی از نقش فعال دولت است. از دولت انتظار می‌رود که علاقمند به دستیابی به قیمت‌های صحیح (واقعی)، به‌خصوص قیمت‌های کلیدی نرخ مبادله ارز، نرخ‌های بهره و نرخ دستمزد باشد. (وجه مشترک با استراتژی پولی) در اقتصادی که نیروی کار فراوان دارد، استراتژی سمت‌گیری صادرات "کاربر" (متکی بر نیروی کار) خواهد داشت و در نتیجه، تأثیر مثبتی بر کاهش فقر و نابرابری خواهد گذاشت. اگر ارتباطات مابین بخش تجارت خارجی و دیگر بخش‌های اقتصادی کشور قوی باشد، یک بخش صادراتی رو به‌گسترش موجب ایجاد فعالیت در سراسر اقتصاد خواهد بود (در غیر این صورت، تنها یک بخش تحت سلطه خارجی خواهد بود).

۲-۳- استراتژی صنعتی شدن

در این استراتژی، ابزار دستیابی به‌رشد، گسترش سریع بخش صنعت است. برخلاف استراتژی پولی، توجه بی‌واسطه به‌کارایی کوتاه‌مدت در تخصیص منابع معطوف نیست، بلکه شتاب درصد کلی رشد تولید ناخالص داخلی مورد توجه است. این امر از سه طریق حاصل می‌شود:

- ۱ تولید کالاهای مصرفی صنعتی عمدتاً برای بازارهای داخلی (پشت دیوارهای بلند تعرفه‌ای)،
- ۲ تأکید بر توسعه صنایع تولیدکننده کالاهای سرمایه‌ای (معمولاً تحت اداره و هدایت دولت)،
- ۳ سمت‌گیری سنجیده بخش صنعت به‌سمت صادرات (ترکیبی از برنامه‌ریزی ارشادی و کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم دولتی).

استراتژی‌های صنعتی کردن در عمل به‌بالا بردن سطح تشکیل سرمایه، دستیابی به فن‌آوری‌های نوین (که اغلب سرمایه‌بر هم هستند)، و به‌دنبال آن، ترغیب رشد چند منطقه شهری بزرگ مایلند. گسترش شهرنشینی و در پیش گرفتن استراتژی صنعتی شدن به‌همراه هم روی می‌دهند. دخالت‌های دولت در تعقیب اهداف غالباً زیاد است، اما شکل آن به‌انتخاب یکی از سه طریق فوق وابسته است. در واقع، از دخالت دولت حمایت می‌شود با این توجیه که موجب رشد سریع‌تر می‌شود. این دخالت با هدف بالا بردن سطح تولید طراحی می‌شود، نه به‌خاطر افزایش کارایی تخصیص منابع یا تغییر توزیع درآمد و ثروت به‌نفع گروه‌های کم‌درآمد.

فرضیه اساسی این است که میزان پس‌انداز، تابعی صعودی از سطح درآمد خانوار است و از این رو، هرچه درجه نابرابری بیشتر باشد، سطح پس‌اندازهای کل بیشتر خواهد بود. یعنی تحت این استراتژی، به‌توزیع درآمد به‌عنوان ابزاری نگریسته می‌شود که هدف آن انتقال توزیع درآمد به‌سوی گروه‌های متمایل به پس‌انداز بالاست. اعتقاد نیز بر این است که این روش سرمایه‌گذاری، آسان‌تر تأمین مالی می‌شود و رشد شتاب خواهد گرفت و در نهایت فقرا از این فرایند منتفع خواهند شد (زمانی که ثمرات رشد گسترده شود و به‌سمت فقرا بازگردد).

۴-۲- استراتژی انقلاب سبز

کانون توجه این استراتژی، رشد کشاورزی است. یکی از اهداف این استراتژی افزایش عرضه غذا (به‌ویژه غلات و حبوبات) به‌عنوان مهم‌ترین کالاهای دستمزدی است. عرضه فراوان این محصولات، قیمت نسبی غذا را کاهش داده و در نتیجه باعث کاهش هزینه‌های پایه کار خواهد شد. هزینه‌های پایین‌تر هر واحد کار باعث افزایش سطح عمومی سود در فعالیت‌های غیرکشاورزی شده و این امر باعث افزایش پس‌اندازها، سرمایه‌گذاری و نرخ بالاتر رشد همه‌جانبه خواهد شد.

دومین هدف این استراتژی، کمک مستقیم به‌صنعت است (به‌ویژه صنایعی که در مناطق روستایی قرار دارند) که از طریق برانگیزاندن تقاضا برای نهاده‌های کشاورزی، کالاهای سرمایه‌ای واسطه‌ای (کود، تلمبه آبیاری، مواد ساختمانی) و به‌وسیله ایجاد بازار بزرگ‌تر برای کالاهای مصرفی ساده که در حومه شهرها استفاده شوند (دوچرخه، رادیو و ...) صورت می‌گیرد. بسیاری از این صنایع، "کاربر"تر از صنایعی هستند که در استراتژی صنعتی شدن ترغیب و توصیه می‌شوند و به‌همین خاطر، فرصت‌های اشتغال بیشتری را هم در مناطق روستایی و هم شهری ایجاد می‌کنند.

عامل کلیدی شتاب‌دهنده به‌رشد کشاورزی در مناطق روستایی، رشد فنی (فناورانه) است. تأکیدات به‌نسبه کمتری روی تغییرات نهادی، اصلاحات حق‌الاجاره‌ها، توزیع مجدد زمین یا مشارکت مستقیم و بسیج جمعیت روستایی می‌شود. در عوض، تأکیدات بیشتری روی تنوع محصولات اصلاح‌شده، استفاده بیشتر از کود شیمیایی و دیگر نهاده‌های جدید، سرمایه‌گذاری در سیستم‌های آبیاری، تحقیقات کشاورزی بیشتر و ارائه خدمات ترویجی و اعتباری بهتر است. بنابراین، این روش دارای سمت‌گیری فن‌سالارانه است.

هدف عمده این استراتژی، کاهش فقر توده مردم از طرق مختلف است: نخست اینکه، تصور آن است فقرا مستقیماً از فراوانی بیشتر غذا منتفع می‌شوند. دوم اینکه، به‌خاطر افزایش تولیدات کشاورزی، اشتغال بیشتری در کشاورزی به‌وجود خواهد آمد. سوم اینکه، به‌خاطر کشش درآمدی، تقاضای بیشتری برای اقلام مصرفی غیرغذایی ایجاد می‌شود که باعث ایجاد مشاغل بیشتری در زمینه‌های غیرکشاورزی و صنایع شهری خواهد شد. چهارم اینکه، به‌خاطر "کاربر" بودن فوق‌العاده این استراتژی، دستمزدهای واقعی، هم در شهرها و هم در مناطق غیرشهری افزایش می‌یابد که این امر نهایتاً به‌توزیع برابرتر درآمد منجر خواهد شد.

۴-۵- استراتژی توزیع مجدد

می‌توان گفت این استراتژی از جایی آغاز می‌شود که استراتژی انقلاب سبز خاتمه می‌یابد. یعنی، با هدف مستقیم بهبود توزیع مجدد درآمد و ثروت. این استراتژی با اولویت‌دهی به‌ضوابطی که مستقیماً گروه‌های کم‌درآمد را منتفع می‌سازد، برای برخورد رودرو با مسئله فقر طراحی شده است. سه رویکرد در این استراتژی وجود دارد: نخست، تأکید بر ایجاد اشتغال بیشتر یا اشتغال‌زایی تولیدی بیشتر برای طبقات فقیر و زحمتکش؛ دوم، توزیع مجدد بخشی از درآمد اضافی حاصل از رشد کشور بین فقرا؛ و سوم، اولویت‌دهی به‌تأمین نیازهای اساسی (غذا، لباس، مسکن و برنامه‌های بهداشتی و آموزش و پرورش ابتدایی و متوسطه توسط دولت) که به‌طور ضمنی قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری را در اختیار فقرا قرار می‌دهد. تصور غالب این است که این استراتژی نیازمند توزیع مجدد دارایی‌های مولد (به‌ویژه اصلاحات ارضی) است. به‌علاوه، بایستی مشارکت فقرا در اداره جامعه را افزایش داده و آنان را در قالب گروه‌های اجتماعی و سیاسی (فشار) سازماندهی کرد.

این استراتژی در واکنش نسبت به‌شکست استراتژی‌های رشد‌محور در کاهش تعداد فقرا یا ارتقای سطح زندگی آنان ظهور کرده است. هدف اصلی این استراتژی بهبود توزیع درآمد و ثروت از طریق مداخله مستقیم دولت است: اولویت‌دهی به‌نیاز فقرا و ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر. این استراتژی شامل پنج عنصر اصلی است:

- ✓ توزیع مجدد دارایی‌های اولیه (عمومی)؛
- ✓ ایجاد نهادهای محلی برای جلب مشارکت مردم در فرایند توسعه؛
- ✓ سرمایه‌گذاری فراوان و سنگین در سرمایه انسانی کشور؛

✓ یک الگوی اشتغال‌زای توسعه؛

✓ رشد سریع و پایدار درآمد سرانه کشور.

به‌علاوه، باید گفت که برخلاف استراتژی پولی و صنعتی کردن، فرض طرفداران استراتژی توزیع مجدد این است که لزوماً تضاد یا ارتباطی مابین سیاست‌های توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت در جامعه و سیاست‌های شتاب‌بخشی به‌رشد وجود ندارد.

۶-۲- استراتژی سوسیالیستی توسعه

وجه تمایز این استراتژی با دیگر استراتژی‌ها در کم‌رنگ بودن نقش مالکیت خصوصی تولید است. تقریباً تمامی شرکت‌های بزرگ، دولتی هستند و شرکت‌های کوچک و متوسط می‌توانند بر اساس اصول تعاونی‌ها سازماندهی شوند و به‌فعالیت بپردازند. مالکیت خصوصی تنها در کسب‌وکارهای کوچک (خدماتی یا فروشگاهی) وجود دارد. در کشاورزی نیز مزارع دولتی، اشتراکی، تعاونی و جمعی وجود دارند. هرچند، در بعضی کشورها همچون چین، زمینی که مالکیت جمعی دارد منفرداً توسط خانوارهای روستایی کشت شود.

مالکیت دولتی و اشتراکی دارایی‌های مولد معمولاً با برنامه‌ریزی متمرکز اغلب فعالیت‌های اقتصادی همراه است. از بعد تاریخی، اکثر برنامه‌ریزی‌ها برحسب کالاها و اجناس انجام می‌شود. (سه‌می‌ها و کنترل‌های مقداری، ابزار سیاستی اصلی هستند.) اما برخی تجارت جدید نیز وجود داشته که در آن‌ها به‌جای هدف‌های مقداری، از قیمت‌ها برای هدایت اقتصاد استفاده شده است. کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر تفاوت دارند. به‌طوری‌که می‌توان چهار روش مختلف توسعه اقتصادی را که از سوی حکومت‌های سوسیالیستی در زمان‌های مختلف پذیرفته شده، شناسایی کرد. این چهار روش عبارتند از:

۱ الگوی کلاسیک شوروی (استالینیست): که در آن به‌منظور تأمین مالی، گسترش سریع صنایع مربوط به کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای و کشاورزی تقویت می‌شود.

۲ الگوی خودگردانی کارگران یوگسلاوی: که درجه بالایی از عدم تمرکز با خود دارد.

۳ الگوی چینی (مائوئیست): که تأکید عمده آن بر توسعه روستایی در قالب مزارع اشتراکی است.

۴ الگوی کره شمالی: که بر خودکفایی (انکا به‌خود) مبتنی است.

علی‌رغم تنوع موجود، تمامی این استراتژی‌های توسعه را می‌توان با میزان بالای سرمایه‌گذاری شناخت. غیرمعمول نیست که شاهد سرمایه‌گذاری در ۳۰ درصد یا حتی درصد بالاتری از تولید داخلی در این کشورها باشیم. البته، بعضی اوقات، کارایی سرمایه‌گذاری‌ها پایین است. اما به‌هر حال، میزان رشد بسیار سریع است. نرخ بالای سرمایه‌گذاری، نشان‌دهنده نسبت پایین مصرف به‌درآمد ملی است که نتیجه آن به‌نفع مصارف عمومی (همچون بهداشت، آموزش، حمل و نقل عمومی) و به‌بهای کاهش مصرف بخش خصوصی هزینه خواهد شد. نتیجه این امر، کمیابی خدمات شخصی، توزیع نسبتاً یکنواخت کالاهای مصرفی میان خانوارها و توزیع نسبتاً عادلانه منافع حاصل از رشد کشور است.

فصل سوم: نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی

تاریخ نظریه‌های رشد اقتصادی از زمان نوشتن کتاب "ثروت ملل" آدام اسمیت و الگوهای رشد کلاسیک در قرن بیستم و نیز الگوهای نئوکلاسیک دهه سوم قرن بیستم که آغازگر الگوهای رشد است، تا الگوهای رشد نوین که عملاً از نیمه دوم دهه ۸۰ میلادی شروع شده و تا اکنون ادامه دارد، می‌پردازد. شاید بتوان گفت که نظریه‌های مدرن رشد اقتصادی با مقاله نئوکلاسیک و سی صفحه‌ای رابرت سولو (۱۹۵۶) با عنوان "مقاله‌ای درباره نظریه رشد اقتصادی" شروع شد. اما در عین حال، وی در سخنرانی جایزه نوبل خود (۱۹۸۷) چنین اظهار می‌دارد:

«نظریه رشد با مقالاتی که در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ نوشته‌ام آغاز نشد و مسلماً آنجا نیز خاتمه نیافت. شاید نظریه رشد با کتاب ثروت ملل (۱۷۷۶) آدام اسمیت یا حتی قبل از آن آغاز شده باشد.» از قرن هجدهم و با رشد سریع صنایع در غرب، اولین اندیشه‌های اقتصادی ظهور کرد. این اندیشه‌ها، در پی تئوریزه کردن رشد در حال ظهور، علل و عوامل، راهکارهای هدایت و راهبری و بررسی پیامدهای ممکن بود. در هر صورت، از مکاتب پایه در توسعه اقتصادی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱-۳- نظریه آدام اسمیت^{۶۴}

آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) پدر علم اقتصاد جدید که کتاب ثروت ملل (اثر معروف اسمیت) را در سال ۱۷۷۶ منتشر کرد. اسمیت، اقتصاددان خوش بین و معتقد به قوانین طبیعی در امور اقتصادی بود. به نظر وی، افراد بهترین قاضی و بهترین تشخیص‌دهنده در مورد منافع شخصی خود هستند. همه افراد در صدد حداکثر کردن منافع شخصی خود هستند که از طریق دست نامرئی (قیمت و مکانیزم بازار) به بهترین مسیر هدایت می‌شود. اسمیت یکی از مشهورترین اقتصاددانان خوش‌بین کلاسیک است که از او به عنوان "پدر علم اقتصاد" نام برده می‌شود. اسمیت و دیگر اقتصاددانان کلاسیک (همچون ریکاردو و مالتوس)، "زمین"، "کار" و "سرمایه" را عوامل تولید می‌دانستند. مفاهیم دست نامرئی "تقسیم کار"، "انباشت سرمایه" و "گسترش بازار"، اسکلت نظریه وی را در توسعه اقتصادی تشکیل می‌دهند. تعبیر "دست‌های نامرئی" آدام اسمیت را می‌توان به‌طور ساده، نیروهایی دانست که عرضه و تقاضا را در بازار شکل می‌دهند. یعنی، خواست‌ها و مطلوب‌های مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات (از یک طرف) و تعقیب منافع خصوصی توسط تولیدکنندگان آنان (از طرف دیگر)، که در مجموع سطوح تولید و قیمت‌ها را به سمت تعادل سوق می‌دهند. او معتقد بود "سیستم مبتنی بر بازار سرمایه‌داری رقابتی" منافع همه طرف‌ها را تأمین می‌کند.

اسمیت سرمایه‌داری را یک نظام بهره‌ور با توانی بالقوه برای افزایش رفاه انسان می‌دید. به‌خصوص، او روی اهمیت تقسیم کار (تخصصی شدن مشاغل) و قانون انباشت سرمایه به‌عنوان عوامل اولیه کمک‌کننده به پیشرفت اقتصادی سرمایه‌داری (به تعبیر او "ثروت ملل") تأکید می‌کرد. او اعتقاد داشت، "تقسیم کار" باعث افزایش مهارت‌ها و بهره‌وری افراد شده و باعث می‌شود تا افراد (در مجموع) بیشتر بتوانند تولید کنند و سپس، تولیدات را مبادله کنند. باید بازارها توسعه یابند تا افراد بتوانند مازاد تولید خود را بفروشند (که این نیازمند توسعه زیرساخت‌های حمل و نقل است).

آدام اسمیت، اولویت‌های سرمایه‌گذاری را در کشاورزی، صنعت و تجارت می‌دانست. چون او معتقد بود، به‌دلیل نیاز فزاینده‌ای که برای مواد غذایی وجود دارد، کمبود آن (و تأثیرش بر دستمزدها) می‌تواند مانع توسعه شود. تئوری توسعه اقتصادی اسمیت، یک نظریه گذار از فئودالیسم به‌صنعتی شدن است. از نظر اسمیت دولت فقط باید در سه امور دخالت کند:

۱ امنیت خارجی؛

۲ امنیت داخلی؛

۳ تولید و نگهداری و خدمات کالاهای عمومی که بخش خصوصی انگیزه‌ای برای تولید ندارند.

عوامل اصلی رشد و توسعه اقتصادی از نظر اسمیت :

۱ افزایش جمعیت یا نیروی کار؛

۲ تقسیم کار؛

۳ تراکم سرمایه ؛

۴ پیشرفت فنی؛

۵ تجارت خارجی.

تقسیم کار بدون افزودن بر تعداد کارگران از سه طریق تولید را افزایش میدهد:

۱ افزایش مهارت و قابلیت هر یک از کارگران؛

۲ صرفه‌جویی در زمان تولید؛

۳ تسلط به کار و اختراع روش‌های جدید و ماشین‌آلات.

اسمیت معتقد است که تراکم سرمایه در اقتصاد به صورت کاملاً طبیعی ایجاد می‌شود. دلیل آن نیز این است که افراد به خاطر نفع‌پرستی و احتیاط‌های شخصی پس‌انداز می‌کنند.

الگوهای رشد اسمیت

در قالب اقتصاد کشاورزی تک محصولی و در چهار چوب یک سال زراعی

Y_{t-1} = مقدار محصول سال قبل

Y_t = مقدار محصول سال جاری

W = دستمزد سالیانه یک کارگر بر حسب محصول

P = متوسط تولید یک کارگر، بازدهی کارگر

$\frac{Y_{t-1}}{W}$ = تعداد کارگری که می‌توان بر حسب محصول سال قبل استخدام کرد

$\frac{Y_t - Y_{t-1}}{Y_{t-1}}$ = نرخ رشد اقتصادی

الگوی رشد اسمیت دارای دو حالت است:

الف . حالت اول: تمامی محصول سال قبل صرف تولید می‌شود

$$Y_t = \frac{Y_{t-1}}{W} \cdot P$$

با اعمال ریاضی زیر به فرمول رشد خواهیم رسید:

طرفین را بر Y_{t-1} تقسیم می‌کنیم و دو طرف رابطه صورت، منهای مخرج شده و حاصل

$$G = \frac{P - W}{W}$$

یا:

$$G = \frac{P}{W} - 1$$

درصد رشد به P و W ارتباط دارد که با P رابطه مستقیم و با W رابطه عکس دارد. و اگر P و w ثابت

باشد، درصد رشد هم ثابت است.

ب. حالت دوم: تمام محصول سال قبل صرف تولید نمی‌شود.

در این حالت فرض این است که h درصد از محصول صرف تولید و $(1-h)$ درصد صرف غیرتولید می‌شود:

$$G = h\left(\frac{P}{W}\right) - 1$$

۲-۳- نظریه مالتوس^{۶۵}

توماس مالتوس (۱۷۶۶-۱۸۳۴)، اقتصاددان بدبین کلاسیک نویسنده کتاب "اصول اقتصاد سیاسی" است مالتوس، عوامل توسعه اقتصادی و متغیرهای بازدارنده را به دو بخش تقسیم می‌کند: عوامل اقتصادی و عوامل غیراقتصادی مانند: پیشرفت‌های فنی، توزیع عادلانه ثروت، درآمد فروش، سخت کوشی،..... جمعیت در قالب تصاعد هندسی رشد می‌کند و مواد غذایی به صورت تصاعد حسابی افزایش می‌یابد. پس، مواد غذایی جوابگوی رشد نخواهد بود. مالتوس برای جلوگیری از این کار، نظریه پرهیز اخلاقی را مطرح و در این نظریه عنوان می‌کند که دیر ازدواج کنید و اگر ازدواج می‌کنید دیرتر صاحب بچه شوید. شهرت مالتوس بیشتر به نظریه جمعیتی وی مربوط می‌شود، حال آنکه وی در مورد مسائل اقتصادی مانند اشباع بازار و بحران‌های اقتصادی نیز دارای نظریات دقیقی است. در اینجا به صورت گذرا هر دو را بیان می‌کنیم:

الف. نظریه جمعیتی مالتوس: او معتقد بود با افزایش دستمزدها (فرا تر از سطح حداقلی معیشت)، جمعیت افزایش می‌یابد. چون همراهی افزایش دستمزدها با افزایش نرخ تولید، باعث فراوانی بیشتر مواد غذایی و کالاهای ضروری شده و بچه‌های بیشتری به‌ادامه حیات قادر خواهند بود. به اعتقاد او، وقتی دستمزدها افزایش می‌یابد و با فرض سیری‌ناپذیری امیال جنسی فقرا، می‌توان انتظار داشت که در صورت عدم وجود موانع، جمعیت طی هر نسل (هر ۲۵ سال یک‌بار) دو برابر شود. به همین علت، علی‌رغم افزایش درآمد فقرا، همچنان طبقات فقیرتر جامعه، فقیر باقی می‌مانند. در مقابل، رشد محصولات کشاورزی فقط به صورت تصاعد حسابی و با نرخ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ... افزایش می‌یابد. بدین خاطر، ناکافی بودن تولید مواد غذایی باعث محدود شدن رشد جمعیت شده و بعضاً درآمد سرانه نیز به سطحی کمتر از معیشت تنزل می‌یابد. تعادل وقتی به وجود می‌آید که میزان رشد جمعیت با افزایش نرخ تولید همگام شود.

ب. نظریه اشباع بازار مالتوس: او بیان می‌دارد که کارگران بایستی بیش از ارزش کالاهایی که تمایل به خرید آن‌ها دارند، ارزش ایجاد کنند تا توسط کارفرمایان استخدام شوند. این امر باعث می‌شود که کارگران نتوانند کالاهای تولیدی خود را بخرند. لذا، لازم است چنین کالاهایی توسط دیگر قشرهای جامعه خریداری شود. به نظر وی، اگرچه سرمایه‌داران قدرت مصرف منافع خود را دارند، اما بیشتر به‌گردآوری ثروت مایل هستند. مالکان زمین هم که مایل به خرید چنین کالاهای مازادی هستند نمی‌توانند تمام مازاد تولید را جذب کنند. به همین خاطر، "جنگ" (برای تصاحب بازارهای جدید و افزایش تولید) راهگشای معضل اشباع بازار برای کشورهای همچون آمریکا و انگلستان بوده است. او پیشنهاد می‌کند در مواقعی که کشور دچار بحران است باید به افزایش هزینه‌ها در کارهایی پرداخت که بازده و سودشان مستقیماً برای فروش وارد بازار نمی‌شود. (همچون راهسازی و کارهای عمومی) مالتوس علت عقب ماندگی کشورهای در حال توسعه را در این می‌داند که این کشورها دارای بخش کشاورزی غیر بزرگ هستند، ولی مکانیزه نیست که علت آن این است:

اولاً: بیشتر کاربر است،

ثانیاً: بخش فقیری است.

مالتوس مشکل توسعه اقتصادی را ناتوانی در استفاده مناسب از امکانات موجود در کشاورزی در کشورهای در حال توسعه می‌داند. مالتوس افزایش ثروت یک جامعه را به توسعه اقتصادی آن جامعه نسبت می‌دهد.

عوامل مؤثر در ازدیاد ثروت

- ۱ عوامل سیاسی و معنوی: امنیت مال و دارایی، وجود قوانین و اصول اخلاقی، رواج درستکاری و سخت کوشی و رفتار مناسب مردم ...
- ۲ تمرکز سرمایه: با صرفه‌جویی و صرف نظر از کالاهای لوکس و با پس‌انداز و سرانجام سرمایه‌گذاری.
- ۳ زمین‌های حاصلخیز: هر چه زمین‌های یک کشور حاصلخیز باشد، ثروتمندتر است.

۴ اختراعات و نوآوری در جهت صرفه‌جویی در نیروی کار مالتوس، مهم‌ترین عامل توسعه یافتن یک کشور را افزایش تقاضای مؤثر می‌داند.

راههای افزایش تقاضای مؤثر:

- ۱ توزیع عادلانه ثروت و درآمد: افزایش درآمد ← افزایش تقاضای مؤثر ← اگر از درآمد ثروتمندان به طبقه فقیر داده شود تقاضای مؤثر افزایش می‌یابد.
- ۲ گسترش بازرگانی داخلی و خارجی: گسترش معاملات سبب افزایش ثروت ملی می‌شود.
- ۳ حفظ مصرف‌کنندگان غیرمولد: مالتوس عدم وجود تقاضای مؤثر را عامل رکود اقتصادی می‌داند و دقیقاً به همین دلیل، حفظ مصرف‌کنندگان غیرمولد تقاضای مؤثر را افزایش می‌دهد.
- ۴ طرح کار عمومی برای از بین بردن بیکاری و افزایش تقاضای مؤثر.
- ۵ اشتغال فقرا سبب تقاضای افزایش تقاضای مؤثر شده و موجب توسعه می‌شود.

۳-۳- نظریه میل^{۶۶}

جان استوارت میل یکی از نخستین افرادی است که تئوری رشد اقتصادی را تنظیم کرده که تمام عوامل ضروری توسعه اقتصادی در زمان حاضر در آن دیده شده است. میل، توسعه اقتصادی را تابعی از زمین، کار و سرمایه می‌داند. او بر اهمیت عواملی از قبیل میزان پس‌انداز، نرخ سود، درصد تمرکز سرمایه، پیشرفت فنی، توزیع عادلانه درآمد و ثروت، گسترش تجارت خارجی، تغییرات بنیادی و نهادی و... تأکید می‌ورزد.

در تئوری میل، زمین و کار دو عامل اصلی تولید هستند و سرمایه، حاصل ذخایر قبلی تمرکز یافته از کار است. ثروت هر ملت تنها زمانی افزایش می‌یابد که زمین و سرمایه به کمک یکدیگر تولید را سریع‌تر از نیروی کار افزایش دهد. ثروت شامل ماشین‌ها، ابزار و مهارت‌های نیروی کار می‌شود و بهره‌دهی ثروت و تمرکز سرمایه در نتیجه کارایی و بازده نیروی کار ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، درصد تمرکز سرمایه تابعی از نسبت نیروی کار مولد مورد استفاده است. از نظر میل، سودهایی که از طریق به‌کارگیری نیروی کار غیرمولد ایجاد می‌شوند، صرفاً نوعی انتقال درآمد هستند و در حقیقت، نیروی کار غیرمولد هیچ ثروت یا سرمایه‌ای را ایجاد نخواهد کرد، بلکه نیروی کار مولد است که مصرف مولد ایجاد می‌کند. مصرف مولد عبارت است از: آن مصرفی که صرف تثبیت و افزایش قدرت مولد جامعه می‌شود. وی معتقد است که مصرف مولد برای حفظ ظرفیت و کارایی تولید نیروی کار مولد در جامعه ضروری است.

بر اساس عقاید میل، کشش عرضه نیروی کار در مقابل افزایش دستمزدها بسیار زیاد است و سطح دستمزدها در سطوحی به مراتب بالاتر از سطح حداقل معاش تعیین می‌شود. دستمزدها از سرمایه پرداخت می‌شوند، بنابراین میزان پرداخت‌ها به موجودی سرمایه‌ای که برای پرداخت دستمزدها در نظر گرفته شده‌اند، محدود می‌شود. به همین جهت ارتباط مستقیم بین سطح دستمزدها و سرمایه وجود دارد. اگر وجوه سرمایه در نظر گرفته شده برای استخدام کارگران افزایش یابد، در صورت ثابت بودن اشتغال نیروی کار، سطح دستمزدها نیز افزایش خواهد یافت. در این حالت، عرضه نیروی کار افزایش می‌یابد و رقابت کارگران سطح دستمزدها را مجدداً به طرف نقطه تعادل سوق می‌دهد.

به عقیده میل، درصد تمرکز سرمایه به مقدار وجوه حاصل از پس‌اندازها، میزان تولید خالص بخش صنعت و تمایل به پس‌انداز کردن ارتباط دارد. سرمایه، نتیجه پس‌انداز است و پس‌انداز نیز از صرف نظر کردن از مصرف در زمان فعلی، به منظور مصرف در آینده، ایجاد می‌شود. هر چند سرمایه از پس‌انداز به وجود می‌آید، ولی در هر صورت مصرف خواهد شد. این بدان معنی است که پس‌انداز به هر حال مصرف خواهد شد. از آنجایی که پس‌انداز با میزان تولید خالص بخش صنعت ارتباط دارد، همراه با افزایش سود و اجاره که صرف تولید خالص می‌شوند، زیاد می‌شود. از سوی دیگر، قدرت تمایل به پس‌انداز کردن به نرخ سود ربط دارد. در نظر میل، نرخ سود، نسبت سود به دستمزد

است. زمانی که سود افزایش یابد یا دستمزدها کاهش یابند، نرخ سود افزایش می‌یابد که این موضوع هم میزان تمرکز سرمایه را افزایش خواهد داد. به همین ترتیب، این تمایل به پس‌انداز است که میزان تمرکز سرمایه را افزایش می‌دهد.

خصوصیات عمومی کشور در حال پیشرفت

میل، ابتدا با بررسی آنچه حقایق و واقعیت‌های اقتصادی می‌خواند، روابط علت و معلولی بین عوامل مختلف اقتصادی، وضعیت و عوامل تعیین‌کننده مقدار تولید، اشتغال نیروی کار و سرمایه، قوانینی که تنظیم‌کننده تجاره‌ها و سود و دستمزد هستند، و وضعیت مبادله و نسبت کالاهای مبادله شده بین افراد و کشورها را مورد توجه قرار می‌دهد. وی، کلیه بررسی‌های گذشته را در چهارچوب قوانین اقتصادی، ایستا و بدون تحول می‌داند و بیان می‌کند که وضعیت اقتصادی بشر برخلاف بررسی‌های گذشته در حال تغییر و تحول است. بنابراین، به منظور مطالعه فعالیت‌های اقتصادی به یک نظریه پویای تعادل در اقتصاد سیاسی نیازمندیم. میل، شتاب رشد تولید را علامت توسعه‌یافتگی می‌داند و آن‌ها را منتج از عوامل زیر می‌داند:

۱ تسلط انسان بر طبیعت (پیشرفت فن‌آوری): استوارت میل در ابتدای قرن نوزدهم به قدرت شگرف فن‌آوری

و تسلط انسان بر طبیعت پی برد و خواستار تحولات نهادی در جوامع رو به رشد برای بهبودی وضعیت عمومی مردم و تکیه بر قدرت نوآوری و خلاقیت در مبارزه با محدودیت‌های طبیعی شد. امروزه، علوم مادی سریع‌تر از هر زمان دیگری در حال پیشرفت است. یکی از شگفت‌آورترین اختراعات نوین، پیدایش تلگراف بود که فقط بعد از چند سال از ارائه نظریه‌های علمی مربوط، جنبه عملی به خود گرفت. مجموعه اوضاع آن زمان نویددهنده گسترش و پیشرفت نامحدود قدرت بشری بود. شکی نیست که اختراعات و نوآوری‌های جدید به اقتصادی شدن نیروی کار و افزایش تولید منتهی شده و بهره‌وری آن‌ها را افزایش داده است.

۲ افزایش امنیت فرد و دارایی (امنیت اقتصادی): اگر ایده میل را در خصوص قدرت انسان در خلق فن‌آوری

به عنوان کلیدی‌ترین عامل در ظهور حرکت نوین اقتصادی بپذیریم، وی عامل زمینه‌ساز ظهور خلاقیت را وجود امنیت عمومی به‌ویژه امنیت اقتصادی می‌داند. افزایش امنیت اقتصادی و اجتماعی تأثیر مستقیم بر تولید و انباشت سرمایه دارد. در صورتی که برای افراد فعال و کسانی که پس‌انداز می‌کنند، احتمال استفاده و لذت بردن از حاصل کارشان وجود نداشته باشد، توسعه صنعتی و سرمایه‌گذاری‌های مولد به وجود نخواهد آمد. در مقابل، وجود امنیت اقتصادی و توسعه و پیشرفت صنایع به‌طور یقین افزایش کیفیت و بهبود مهارت نیروی کار و تمایل به افزایش ذخیره سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های مولد را تضمین می‌کند. میل، بیان می‌کند که تجربه نشان داده که در این حالت اگر قسمتی از حاصل نیروی کار به صورت مالیات برداشته شود، نه تنها تولید کاهش نمی‌یابد، بلکه محرکی برای افزایش تولید نیز خواهد بود. برعکس، وضعیت نامعین و نامعلوم اقتصادی تأثیرات سوئی بر سرمایه‌گذاری و تولید کل جامعه خواهد داشت. امنیت با ابزار قانون، قدرت حاکمان را محدود می‌کند و ریسک برای افزایش ثروت را کاهش می‌دهد و به‌طور کلی آرامش شخصی و اجتماعی را متضمن می‌شود.

۳ بهبود توان اجتماعی انسان‌ها (همکاری‌های اجتماعی): یکی از تحولاتی که بی‌شک در پیشرفت جوامع

مدرن مؤثر بوده، بهبود توان و ظرفیت تجاری آحاد جامعه بشری است. در جوامع ابتدایی، فرد با برخورداری از هوش و لیاقتی مناسب قادر بود کارهای متنوعی انجام دهد. در واقع، از منظر میل، در جوامع ابتدایی، فرد مطرح بود و در جامعه متمدن کنونی، افراد به‌طور جمعی مورد نظرند. در جامعه متمدن کنونی وابستگی فرد به جامعه افزایش یافته است و اگر افزایش کارایی فردی دیده می‌شود در ارتباط با جمع قرار می‌گیرد و این اطمینان خاطر وجود دارد که انجام دادن بخشی از کارهای اجتماعی توسط افراد در کل جامعه حاصل شده است. به عبارت دیگر، ویژگی جامعه متمدن کنونی گسترش ظرفیت همکاری اجتماعی است و این همکاری اجتماعی بسرعت رو به تکامل است.

۴ کنترل رشد جمعیت: به عقیده میل، جمعیت به معنی تعداد افراد طبقه کارگر (نیروی کار) است. بنابراین، او نگران آن بود که رشد جمعیت سبب افزایش تعداد کارگران مولد (که کار خود را با دستمزد مبادله می‌کردند)، شود. میل معتقد بود که کنترل جمعیت برای بهبود بخشیدن به وضعیت زندگی طبقه کارگر ضروری است. در غیر این صورت، کارگران قادر نخواهند بود که ثمره پیشرفت فن‌آوری و تمرکز سرمایه را بچشند. در دیدگاه میل، کنترل جمعیت یک وظیفه اخلاقی است که هر فرد در مقابل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، به عهده دارد.

رکود اقتصادی

با توجه به اینکه محصولات صنعتی توسط دو طبقه کارگران و سرمایه‌داران و محصولات کشاورزی توسط سه طبقه کارگران و سرمایه‌داران و صاحبان زمین تولید می‌شود. معیارهای مهم در رشد صنعتی در سه عامل: رشد سرمایه، رشد جمعیت و بهبود تولید خلاصه می‌شود. به عقیده میل، تمایل نهایی در یک اقتصاد برای کاهش نرخ سود حرکت می‌کند و این به دلیل وجود قانون نزولی بودن بازده در کشاورزی و افزایش جمعیت به طور تصاعدی است. اگر جمعیت بدون تنزل وضعیت زندگی کارگران افزایش یابد، تقاضا برای مواد غذایی افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر، با فرض ثبات فن‌آوری تولید، مواد غذایی باید با هزینه بالاتری (به دلیل وجود بازده نزولی) تولید شود و برای جبران افزایش هزینه مواد غذایی، قیمت محصولات کشاورزی باید افزایش یابد و این افزایش قیمت به کل محصول تولید شده تعمیم خواهد یافت. از آنجا که افزایش هزینه فقط بخشی از محصولات را شامل می‌شود سود سرشاری به وجود خواهد آمد که بر اثر رقابت، در نهایت به صاحبان زمین انتقال خواهد یافت. در نتیجه، اجاره‌بها، هم به دلیل افزایش کمی محصولات و هم به دلیل بالا رفتن هزینه تولید، بالا خواهد رفت. همچنین، میزان دستمزد واقعی به لحاظ مقدار، ثابت فرض می‌شود، ولی دستمزد اسمی یا کل هزینه پرداختی افزایش می‌یابد.

میل، رسیدن به نقطه موقعیت راکد را به فال نیک می‌گیرد. چون این خود در نهایت سبب بهبود توزیع درآمد شده و در نتیجه، پاداشی برای نیروی کار خواهد بود. این پدیده بهبود سطح دستمزدها تنها زمانی رخ خواهد داد که ازدیاد جمعیت، طبقه کارگر را تحت تأثیر قرار دهد. سیاست‌های کنترلی از طریق «تبلیغ آینده‌نگری» و «آموزش کارگران» امکان‌پذیر است. بنابراین، در موقعیت راکد میل، نه جمعیت افزایش می‌یابد و نه حجم سرمایه. وقتی که سود به سطح حداقل لازم برای جلوگیری از پس‌انداز نکردن خالص در کل اقتصاد رسید، وضعیت راکد و سکون، کل اقتصاد را احاطه خواهد کرد. به هر حال، حتی در این موقعیت نیز می‌توان استاندارد زندگی را (بهبود نحوه زندگی کردن و افزایش ساعات فراغت) از طریق پیشرفت‌های فنی، ترقی داد. از نظر میل، عواملی که از انباشته شدن بیش از حد پس‌انداز سالانه و کاهش نرخ سود به حداقل جلوگیری می‌کنند و سکون را به تعویق می‌اندازند، عبارتند از:

۱ اتلاف سرمایه: بخشی از اتلاف سرمایه وقتی است که رونق تجاری بیش از حد باشد یا بورس‌بازی و سوداگری‌های تجاری اوج بگیرد. البته، قسمت اعظم آنچه زیان محسوب می‌شود، تلف نمی‌شود، بلکه از یک فرد به فرد دیگر منتقل می‌شود. بخشی از سرمایه به دلیل خرید مقادیر بیش از حد کالاهای خارجی با قیمت‌های بالا به خارجیان انتقال می‌یابد. قسمتی نیز صرف اکتشاف معادن، ساختن خطوط راه‌آهن، پل‌ها و بسیاری از فعالیت‌هایی می‌شود که سود نامشخصی در درازمدت دارند. در وضعیت رونق کاذب اقتصادی، کارخانه‌ها و ماشین‌هایی ساخته می‌شوند که بیش از ظرفیت و کشش بازار است و امکان به‌کارگیری آن‌ها وجود ندارد. به علاوه، هر رونق کاذب اقتصادی، یک دوره رکود اقتصادی را به دنبال خواهد داشت که با مصارف سرمایه‌ای غیرمولد فراوانی همراه است. در دوران رکود، بسیاری از کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند یا بدون هیچ سودی کار می‌کنند و به طور کلی، بیکاری گسترش می‌یابد. درآمد بسیاری از افراد در رده‌های شغلی مختلف کاهش می‌یابد و برای گذران زندگی به پس‌انداز خود روی می‌آورند و پس از اتمام دوران رکود، خود را تقریباً فقیر می‌یابند. در وضعیت رونق کاذب (رواج سفته‌بازی و سوداگری) منابع کسب درآمدهای کم‌خطر و ایمن کمیاب شده، افراد به پروژه‌های پرریسک دست می‌زنند که نرخ سود بالایی هم ندارند. سرمایه‌ای که بدین

وسیله از دست می‌رود در کوتاه‌مدت فضای تجاری را برای به‌کارگیری سرمایه‌های باقیمانده بازتر کرده، نرخ‌های بهره و سود تا حدودی افزایش خواهد یافت و مجدداً ذخایر سرمایه افزوده خواهد شد.

۲ بهبود شیوه‌های تولید: بهبود روش تولید موجب انباشت سرمایه و به‌کارگیری سرمایه بیشتر بدون کاهش نرخ سود می‌شود. البته، این نتیجه منوط به آن است که به‌نسبت بهبود شیوه تولید، وضعیت زندگی کارگران بهتر نشود و تقاضایشان افزایش نیابد. در صورتی که کلیه مزایای حاصل از بهبود تولید و کاهش قیمت‌ها به‌طبقه کارگر انتقال یابد، یا به‌عبارتی، اگر دستمزد پولی کارگران کاهش نیابد، نه تنها سود افزایش نمی‌یابد، بلکه کاهش نرخ سود نیز محتمل خواهد بود. اما اگر با بهبود تولید، وضع کارگران تغییر چندانی نکند، سود افزایش خواهد یافت. بنابراین، کلیه اختراعاتی که به‌نحوی در کاهش قیمت کالاهای مورد مصرف طبقه کارگر مؤثر باشد، در صورتی که تقاضای کارگران به‌همان نسبت افزایش نیابد، باعث کاهش دستمزد پولی می‌شود و بدین ترتیب، قبل از آنکه کاهش نرخ سود به‌حداقل برسد، سرمایه بیشتری انباشته و به‌کار گرفته خواهد شد. اگر بهبود در تولیدات فقط نسبت به‌کالایی انجام گیرد که انحصاراً توسط طبقه ثروتمند مصرف می‌شود، عملکرد آن شبیه به‌روش فوق نخواهد بود. کاهش قیمت کالاهای لوکس در سطح زندگی کارگران تأثیری ندارد. این مازاد درآمد، قبل از آنکه سود به‌یک حداقل معین تنزل یابد، بی‌شک محرکی برای افزایش پس‌انداز و تولید بیشتر، خواهد بود. به‌هر حال، بهبود روش تولید هر نوع کالایی، موجب تعویق سکون اقتصادی می‌شود.

۳ تجارت خارجی: ورود کالاهای ارزان همانند بهبود شیوه تولید، اثر مشابهی بر دستمزدها و سود خواهد داشت. کاهش قیمت کالاهای ضروری (به‌دلیل بهبود در تولید در داخل یا به‌دلیل واردات از خارج) اثر مشابهی بر دستمزدها و سود خواهد داشت. البته، با فرض اینکه استاندارد زندگی کارگران و سطح تقاضای آن‌ها همچون گذشته باقی بماند. بنابراین، تا زمانی که کالای ارزان وارد می‌شود، به‌رغم افزایش جمعیت، حجم ذخایر افزایش خواهد یافت، بدون اینکه نرخ سود به‌حداقل ممکن تقلیل یابد و سکون اقتصادی پیش آید.

۴ صادرات سرمایه به‌کشورهای دیگر: صدور سرمایه از کشوری که سرمایه‌اش سریع‌تر از سرمایه کشور همسایه افزایش یافته و در نتیجه، نرخ سودش به‌یک حداقل ممکن رسیده، موجب به‌تعویق افتادن رکود می‌شود. چنین کشوری با صدور سرمایه به‌کشورهای خارجی، سودی بیش از سود قابل تحصیل در اقتصاد داخلی به‌دست خواهد آورد. صدور سرمایه دو اثر مهم دارد: نخست، بخش اضافی سرمایه را که موجب کاهش روند نزولی سود می‌شود از جریان خارج می‌سازد. دوم، صدور سرمایه باعث می‌شود منابع مهمی برای واردات مقادیر عظیم محصولات کشاورزی ارزان قیمت حاصل شود. بنابراین صادرات سرمایه را می‌توان از عوامل مهم در گسترش اشتغال منابع مادی، انسانی به‌حساب آورد.

نقش دولت

نقش دولت در رشد و توسعه اقتصادی بشدت مهم است. میل، طرفدار سرسخت اقتصاد مطلقاً آزاد و عدم دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی است. وی تنها دخالت در برخی از فعالیت‌های اقتصادی در موقعیت زمانی مشخص را تجویز می‌کند. او به‌دخالت دولت در بعضی از فعالیت‌های اقتصادی نظیر دخالت در توزیع مجدد مالکیت عوامل تولید مانند زمین یا محدود کردن مالکیت بر ارث، آموزش اجباری کارگران و تنظیم ساعات کار قائل می‌باشد. (که در تئوری‌های جدید توسعه تأکید شده است) او به‌عنوان یکی از طرفداران سرسخت سیاست اقتصادی مطلقاً آزاد، لزوم تغییرات در چهارچوب نهادی بازار را جایز می‌شمارد. او از دولت می‌خواست قوانینی علیه تقلب‌های بازرگانی وضع کرده و آن را دقیقاً به‌مورد اجرا بگذارد. او همچنین، طرفدار اعمال سیاست‌های آموزشی اجباری بود و به‌کارگیری یک سیستم امتحان‌گیری توسط دولت را توصیه می‌کرد. چراکه افراد آموزش‌ندیده می‌توانند داوری شایسته‌ای در مورد کالاهای تولیدی به‌عمل آورند. تولید موفق به‌کیفیت عناصر انسانی ارتباط دارد تا وضعیت محیط کار. به‌همین ترتیب میل، خود را طرفدار تنظیم ساعات کار کارگران می‌داند. زیرا، گاهی اوقات شدت عمل دولت برای افزایش منابع شخصی افراد ضروری است. علاوه بر این، میل، طرفدار تجارت آزاد و مخالف سیاست‌های

حمایتی بوده و تنها در مواقعی که صنایع در ابتدای تولید هستند، اعمال سیاست‌های حمایتی را به‌منظور حمایت از صنایع نو در اقتصاد تجویز می‌کند.

دخالت دولت بسیار ناچیز ← اقتصاد آزاد به‌خودی خود در مسیر صحیح قرار می‌گیرد

۱ دخالت دولت در توزیع مجدد مالکیت عوامل تولید (مانند زمین و مالکیت بر ارث، حق وراثت غیرعادلانه)

۲ دخالت دولت در آموزش اجباری و تنظیم ساعت کار کارگران

استوارت میل به‌نقش سرمایه و نیروی کار در اقتصاد و به‌نقش پس‌انداز به‌عنوان منشأ سرمایه در افزایش تولید و رشد اقتصادی اشاره داشته است. وی همچنین، بر اهمیت تجارت و صادرات و واردات بر رشد اقتصادی و به‌تعمیق افتادن رکود تأکید داشته و برخی از مؤلفه‌های نهادی توسعه را که مستلزم دخالت دولت در اقتصاد است، به‌رسمیت شناخته است. (مانند وضع قوانین مناسب یا آموز کارگران و ...) البته، او کماکان بر مؤلفه‌های اقتصاد آزاد و تأثیرات آن بر رشد، به‌مفهوم افزایش تولیدات، تأکید دارد.

خصوصیات یک کشور پیشرفته ← رشد جمعیت، کمتر از رشد تولیدات

۴-۳- نظریه روستو^{۶۷}

والث ویتمن روستو را می‌توان پرآوازه‌ترین و جنجال‌برانگیزترین صاحب‌نظر در بین صاحب‌نظران توسعه اقتصادی خواند. آرا توسعه‌ای این صاحب‌نظر بیش از همه آرا توسعه‌ای دیگر مورد بحث و جدل‌های موافق و مخالف قرار گرفته است. این امر، صرف نظر از واکنش نسبت به‌نقش سیاسی روستو و مشاغل دولتی او، می‌تواند بازگویی اهمیت و قابلیت تأثیرگذاری آرا او باشد. روستو کوشیده است تا ترتیب زنجیره‌ای مراحل تاریخ اقتصادی را به‌دست دهد. در نظر روستو، هر کشوری که این مراحل را با موفقیت گذرانده باشد به‌توسعه دست یافته است. برعکس کشورهای عقب‌مانده نیز ناچارند تا با گذر از این مراحل خود را به‌مرحله توسعه برسانند. پس از نظر کسانی همچون روستو، گذشتن یا نگذشتن از مراحل خاص، علت توسعه‌یافتگی یا علت عقب‌ماندگی محسوب می‌شود.

روستو عقیده داشت که رشد و توسعه اقتصادی صرفاً دارای جنبه اقتصادی نیست، بلکه حاصل تحولات اجتماعی است. تحولات اقتصادی یک جامعه متأثر از شش گرایش اجتماعی است:

۱ گرایش به‌توسعه علوم انسانی

۲ گرایش به‌کاربرد علوم به‌منظور اهداف اقتصادی

۳ گرایش به‌قبول ابداعات

۴ گرایش به‌جست‌وجو و دستیابی به‌پیشرفت‌های مادی

۵ گرایش به‌مصرف

۶ گرایش به‌بچه‌دار شدن

با توجه به‌اینکه روستو مسائل رشد و توسعه اقتصادی را در کوتاه‌مدت و صرفاً در چهارچوب جنبه‌های اقتصادی قابل توجیه نمی‌داند، جریان توسعه اقتصادی را از دیدگاه تاریخی در قالب پنج مرحله بررسی کرده است. به‌عبارتی، روستو برای توسعه اقتصادی، پنج مرحله را تشخیص داده است. او معتقد است که هر یک از کشورهای جهان در یکی از مراحل رشد اقتصادی قرار گرفته‌اند و یا در روند خود باید از این مراحل گذر کنند. پنج مرحله که هر کشور برای رسیدن به‌توسعه اقتصادی بایستی از آن عبور کند، به‌عقیده روستو عبارتند از:

مرحله اول، جامعه سنتی: به‌نظر روستو، مشخصه بارز چنین جامعه‌ای این است که در آرامشی عاری از

حرکت به‌سر می‌برد. سکون و ایستایی خصیصه اصلی این جوامع است. بازده تولید و تولید سرانه در این جوامع در حد بسیار پایینی است و تولید در قالب یک اقتصاد معیشتی و خود-مصرفی صورت می‌گیرد. کشاورزی رایج‌ترین فعالیت و مهم‌ترین منبع تأمین درآمد برای مردم و دولت است. در اینجا باید متذکر شد که اغلب هزینه‌های دولت نیز غیرمولد است و سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گیرد. تجارت در سطح محدود و ابتدایی انجام می‌شود. بازرگانی

بین‌المللی و آگاهی از علوم و فن‌آوری در حد بسیار پایین و محدود است و به دلیل ضعف حکومت مرکزی، اعمال قدرت توسط حکومت‌های محلی یا در چارچوب سیستم خان‌خانی و فئودالی صورت می‌گیرد. روابط خانوادگی و عشیرتی در ساختار اجتماعی دارای نقش غالب هستند.

مرحله دوم، مرحله ماقبل خیز (مرحله مقدماتی): دومین مرحله رشد، مرحله مقدماتی است که جامعه، در حال انتقال از جامعه سنتی به جامعه نوین است. به نظر روستو، در این دوران با توجه به اینکه قرون وسطی (قرن چهارم تا سیزدهم میلادی در اروپا) پایان یافته، سرزمین‌های جدید کشف شده و همچنین، طرز تفکر جدید علمی و علوم جدید در حال تکامل است، موقعیت فراهم است و جامعه وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. در مرحله ماقبل خیز، در جامعه تحولاتی آهسته، به‌ویژه در طرز تفکر مردم و سازمان‌ها جریان می‌یابد. به این معنا که طرز تفکر سنتی کم‌کم جای خود را به طرز تفکر علمی می‌دهد. بر اثر این دگرگونی‌ها به‌نتایج زیر هرچند کوچک و تدریجی دست می‌یابد:

- ۱ تحرک اجتماعی، حرفه‌ای و جغرافیایی
- ۲ تحول تدریجی در تولید بخش‌های کشاورزی و صنعتی
- ۳ شکل‌گیری بنگاه‌های صنعتی در قالب و چهارچوب جدید
- ۴ گسترش تجارت
- ۵ رشد آموزش متناسب با نیازهای صنعتی و اقتصادی
- ۶ گسترش امکانات حمل و نقل و ارتباطات
- ۷ انجام دادن سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی

اروپا در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم با شناخت و پیشرفت علوم و فنون و کاربرد آن در کشاورزی و صنعت و نیز گسترش بازارها و رقابت وارد این مرحله شد.

مرحله سوم، مرحله خیز (جهش اقتصادی): در مرحله سوم، گویی جامعه خیز برمی‌دارد و به‌واسطه آن، جهش اقتصادی صورت می‌گیرد. مرحله خیز به‌مانند نقطه عطف مراحل رشد و توسعه از سوی روستو عنوان شده است. در این مرحله، جامعه از تفکرات سنتی، روند و وضعیت گذشته خود جدا می‌شود و در مسیر جدیدی قدم می‌گذارد. در مسیری که با نوآوری‌ها و پیشرفت‌های فنی و فن‌آورانه توأم است و در آن مسیر، راه رشد مداوم و سریع هموار می‌شود. به‌عبارت دیگر، اقتصاد بسته به‌اقتصاد باز تبدیل می‌شود. از نظر روستو، در خلال مرحله خیز موارد زیر رخ می‌دهد:

- ۱ به‌جای مالکیت زمین و ابزار تولید، مالکیت صنایع مطرح می‌شود.
- ۲ اقتصاد صنعتی به‌اقتصاد کشاورزی غلبه می‌کند.
- ۳ میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد.
- ۴ صنایع جدید گسترش می‌یابد و بر تعداد صاحبان صنایع و سرمایه افزوده می‌شود.
- ۵ انتقال فن‌آوری به‌بخش کشاورزی صورت می‌گیرد و کشاورزی از شکل معیشتی به‌کشاورزی تجاری دگرگون می‌شود.
- ۶ تغییرات اساسی در روش تولید ایجاد می‌شود.
- ۷ قدرت سیاسی در دست گروهی متمرکز می‌شود که بالاترین اولویت را به‌نوسازی جامعه می‌دهد.
- ۸ درآمد صاحبان سرمایه و صنایع افزایش و درآمد مالکین زمین کاهش می‌یابد.
- ۹ جامعه با محیط و اقتصادهای خارج ارتباط پیدا می‌کند و بر اثر این ارتباط، تجارت بین‌المللی شکل می‌گیرد.

روستو بر این عقیده است که بعضی از بخش‌های اقتصادی انتقال از مرحله ماقبل جهش را به‌مرحله جهش ممکن می‌سازند. به‌این بخش‌ها، بخش‌های پیش‌تاز یا پیشرو می‌گویند. دستیابی در رشد سریع در گرو همین بخش‌های پیشرو است که روش‌های صنعتی مدرن در آن‌ها به‌کار گرفته می‌شود. از لحاظ تاریخی، بخش‌های پیشرو متنوع و متفاوت بوده‌اند در انگلستان، صنایع منسوجات پنبه‌ای، در آمریکا، فرانسه، آلمان، کانادا و روسیه راه آهن؛

در سوئد، صنایع چوب بری جدید و پیشرو بوده‌اند. روستو خصوصیات را به شرح زیر برای بخش‌های پیشرو ذکر کرده است:

- ✓ رشد تقاضای آن‌ها از سایر بخش‌های دیگر بیشتر است.
 - ✓ این بخش‌ها از طریق رابطه داده و ستاده موجبات گسترش محصولات سایر بخش‌ها را نیز فراهم می‌کنند.
- رشد سریع اقتصادی بخش‌های پیشتاز با چهار شرط ارتباط دارد:
- ۱ باید تقاضاهای مؤثر برای فرآورده‌های آن افزایش یابد، حتی به‌قیمت کاهش مصرف سایر محصولات.
 - ۲ وجود سرمایه کافی در مراحل اولیه.
 - ۳ شناساندن محصولات بخش پیشتاز به سایر بخش‌های اقتصادی تا بتوانیم سایر بخش‌های اقتصادی را نیز همزمان با بخش پیشتاز توسعه دهیم.
 - ۴ همراه با گسترش ظرفیت باید یک تابع تولیدی برای این بخش‌ها در نظر گرفته شود.
- اما روستو برای وقوع مرحله خیز پیش‌شرط‌هایی را لازم و ضروری می‌داند که عبارتند از:
- ۱ افزایش میزان سرمایه‌گذاری به‌پیش از ده درصد درآمد ملی یا تولید ناخالص ملی.
 - ۲ بهبود زیربنای اقتصادی و رشد سریع یک یا چند بخش اساسی و کلیدی جامعه (به‌عبارتی توسعه بخش یا بخش‌های پیشتاز).
 - ۳ ایجاد موقعیت، نهادها و سازمان‌های لازم و همچنین، ایجاد فضای سیاسی - اجتماعی لازم برای توسعه بخش‌های کلیدی و مدرن اقتصاد. به‌طور کلی می‌توان سومین شرط ضروری برای جهش را در وجود چهارچوب فرهنگی مناسب و لازم برای گسترش و تشویق بخش‌های مدرن اقتصاد بیان کرد.
- به‌رحال به‌نظر روستو، تاریخ وقوع مراحل خیز برخی از کشورها به‌صورت زیر بوده است:

انگلستان	۱۸۰۲-۱۷۸۳	ژاپن	۱۹۰۰-۱۸۷۸
فرانسه	۱۸۶۰-۱۸۳۰	شوروی	۱۹۱۴-۱۸۹۰
بلژیک	۱۸۸۳-۱۸۶۰	کانادا	۱۹۱۴-۱۸۹۶
ایالات متحده آمریکا	۱۸۶۰-۱۸۴۳	هندوستان	۱۹۴۸ تاکنون
آلمان	۱۸۵۰-۱۸۷۳	چین	۱۹۵۲ تاکنون
سوئد	۱۸۶۸-۱۸۹۰		

مرحله خیز و جهش بسیار کوتاه است. سرمایه‌گذاری در این مرحله باید حداقل افزون بر ده درصد درآمد ملی افزایش یابد تا درآمد سرانه برای تضمین سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در آینده کافی باشد. تأمین منابع مالی از سهم محصولات کشاورزی و سرمایه‌گذاری داوطلبانه مالکان و سرمایه‌داران از اجاره‌بها در بازرگانی و صنعت تأمین می‌شود. از نظر روستو، مرحله جهش بسیار اساسی است: "طی این دوره، نرخ سرمایه‌گذاری چنان افزایش می‌یابد که تولید سرانه واقعی نیز فزونی می‌گیرد و این افزایش اولیه، تحولات عمیقی در فنون تولید و جریان کسب درآمد ایجاد می‌کند که حجم جدید سرمایه‌گذاری را تداوم می‌بخشد و بدین ترتیب روند افزایش تولید سرانه واقعی، دائمی می‌شود". بنابراین، جهش اقتصادی مستلزم آمادگی جامعه برای واکنش فعال در برابر امکانات جدید برای فعالیت‌های تولید است و احتمالاً نیازمند تحولات نهادی، سیاسی و اجتماعی است. تحولاتی که افزایش اولیه نرخ سرمایه‌گذاری را تداوم ببخشد و به‌پذیرش و جذب ابتکارات نوین منجر شود.

مرحله چهارم، مرحله بلوغ اقتصادی: پس از طی مرحله جهش اقتصادی، جامعه به‌سوی بلوغ اقتصادی حرکت می‌کند. قبل از هر چیز یادآور می‌شویم که سطح بالای درآمد سرانه و کاربرد فن‌آوری‌ها و پیشرفتهای فنی جدید در اکثر فعالیت‌های اقتصادی، بعنوان ویژگیهای اصلی مرحله بلوغ اقتصادی مطرح است. در مرحله بلوغ جامعه به‌ساخت فنی جدید دست یافته است. توسعه صنعت فولاد نماد اصلی این دوره است. تغییرات ساختاری در جامعه مانند تغییرات در توزیع نیروی کار، رشد جمعیت شهری، افزایش در نسبت کارگران یقه سفید

و تغییر در مسیر رهبری صنعتی از کارآفرین تا مدیران صورت گرفته است. در این مرحله در حوزه سیاسی نیز اتفاقات عمده ای صورت می‌گیرد. طی مرحله بلوغ اقتصادی که عمدتاً یک مرحله طولانی است و می‌بایست با تداوم رشد توأم باشد، موارد زیر رخ می‌دهد:

- ۱ دامنه فعالیت‌های اقتصادی گسترده‌تر می‌شود.
- ۲ پیشرفت‌های فنی و تغییرات فن‌آوری و همچنین بهبود کارایی از بخش‌های پیشرو به سایر بخش‌های اقتصاد منتقل می‌شود. حتی بخش‌های جدیدی به‌عنوان بخش پیشرو مطرح می‌شوند.
- ۳ شهرنشینی و مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی گسترش می‌یابد، به‌همین سبب، شیوه زندگی اکثر افراد جامعه تغییر می‌کند.
- ۴ تعداد شاغلان در بخش خدمات افزایش می‌یابد.
- ۵ تعداد کارگران ماهر و نیمه‌ماهر افزایش می‌یابد.
- ۶ در جامعه پیشرفت‌های فنی و فن‌آورانه، در جهت تکامل و پیچیده‌تر شدن گام برمی‌دارند.
- ۷ امکان انباشت سرمایه بسرعت افزایش می‌یابد.

مرحله پنجم، مرحله مصرف انبوه: پس از مرحله بلوغ اقتصادی، در عین حال که سرعت رشد حفظ می‌شود، اقتصاد وارد مرحله مصرف انبوه می‌شود. در این مرحله، درآمد سرانه در سطحی قرار می‌گیرد که امکان دستیابی به سطح رفاه اقتصادی بالاتر در مقایسه با مراحل قبلی به‌وجود می‌آید. به‌عبارت دیگر، در این مرحله می‌توان منابع را علاوه بر رفع نیازهای اساسی مانند خوراک و پوشاک و مسکن، به سایر کالاها و خدمات مصرفی مانند کالاهای مصرفی بادوام، آموزش و بهداشت تخصیص داد. به‌طور کلی، در این مرحله گرایش زیادی برای مصرف کالاهای بادوام مانند مسکن شخصی و مناسب‌تر، اتومبیل شخصی، یخچال، تلویزیون و.....، همچنین برای مصرف خدمات رفاهی شامل آموزش و بهداشت، به‌وجود می‌آید. در این مرحله، تأمین رفاه اجتماعی مد نظر قرار می‌گیرد. از این‌رو، در مرحله مصرف انبوه، تولید کالاهای اشاره شده رونق می‌یابد. دولت‌ها نیز بیشتر به‌طرح و اجرای برنامه‌هایی می‌پردازند که باعث افزایش رفاه اجتماعی شوند.

پس از مطالعه تئوری مرحله‌ای روستو، ممکن است به‌ذهن خطور کند که در جایی این رشد متوقف می‌شود. به‌ویژه آنکه ممکن است احساس شود مرحله مصرف انبوه یک مرحله ایستاست در حالی‌که چنین نیست. زیرا، در مرحله مصرف انبوه، به‌هرحال تولید تداوم دارد و به‌علاوه، پیشرفت‌های فنی چشمگیری می‌تواند سبب پیدایش مسیر رشد جدید و در سطح بالاتری شوند. البته، باید متذکر شد که تئوری مرحله‌ای روستو حاصل ارائه دیدگاه‌های وی است و به‌طور مطلق قابل پذیرش نیست. به‌همین دلیل نیز یکی از بحث‌انگیزترین تئوری‌هاست.

۵-۳- نظریه لوئیس^{۶۸}

سر ویلیام آرتور لوئیس در تحقیقات کشورهای در حال توسعه، چهره برجسته و پیشرویی دارد. او یکی از پیشگامان علم اقتصاد توسعه است. وی در ۲۳ ژانویه سال ۱۹۱۵ در سنت لوسیا به دنیا آمد. از او به‌عنوان یکی از اولین چهره‌های سیاهپوست یاد می‌شود که توانست موانعی را که در دوران گذشته برای دانشمندان سیاهپوست در جوامع غربی وجود داشته است پشت سر بگذارد. او در سال ۱۹۷۹ به‌دریافت جایزه نوبل در اقتصاد موفق شد. کارهای اصلی او در اواسط دهه ۱۹۵۰ شامل «توسعه اقتصادی با عرضه نامحدود نیروی کار» و «نظریه رشد اقتصادی» بوده است. لوئیس به‌بررسی عوامل فقر در بین جمعیت‌های کشورهای در حال توسعه پرداخت که در نرخ نامطلوب توسعه اقتصادی آن‌ها نقش اساسی دارند. مدل‌های توضیحی مشهور او به‌تشریح مسایل درونی توسعه‌نیافتگی پرداخته و توجه زیادی را به‌خود جلب کرده است. بعدها به‌مدل اصلی لوئیس ضمیمه‌ای افزوده شد و مورد آزمون عملی قرار گرفت که این آزمون‌ها ساختار و فایده واقعی آن را تأیید کردند.

یکی از سؤالاتی که لوئیس به آن پرداخت این بود که آیا کشورهای در حال توسعه به علم اقتصاد جداگانه‌ای تحت عنوان اقتصاد توسعه نیاز دارند یا خیر. برای پاسخ به این سؤال، او موضوع را به دو بخش تقسیم کرد. در بخش اول به تخصیص منابع در کوتاه‌مدت پرداخت و در بخش دوم به رشد بلندمدت توجه کرد. در مبحث تخصیص منابع اختلافات بین کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در نوع موضوع نیست، بلکه در درجه تأثیرپذیری از موضوع تخصیص منابع، قرار می‌گیرد و کشورهای در حال توسعه بیشتر متاثر از این موضوع هستند. به عبارت دیگر مسئله در جایی قرار دارد که قیمت‌ها با هزینه اجتماعی واقعی برابر نیستند و این مسئله در هر دو دسته از کشورها به دلیل آثار خارجی مثبت و منفی وجود دارد. یعنی، حتی اگر قیمت‌ها به بیان اقتصاد نئوکلاسیک بهینه پارتو هم باشند، نابرابری در توزیع درآمد وجود دارد. این مطلب در مورد تجارت بین‌الملل بین کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته برحسب نوع محصولات صادراتی آن‌ها خود را بیشتر نمایان می‌کند. از موارد دیگر، این نوع آثار خارجی به نظریه مکان و موقعیت جغرافیایی مربوط می‌شود که قطب‌های رشد اقتصادی در برخی شهرها شکل می‌گیرد و نوعی انحصار را موجب می‌شوند. این موارد از عدم تخصیص بهینه منابع، در هر دو گروه کشورها مشترک است. اما مواردی است که بیشتر خاص کشورهای در حال توسعه است و منابع، نه به دلایل اقتصادی، بلکه به دلیل غیراقتصادی از قبیل مذهب، روابط خانوادگی، نژاد، زبان و نظام قدرتی تخصیص می‌یابد. این حالت‌ها در حیطه انسان‌شناسان قرار می‌گیرد، از این رو اقتصاددانان توسعه، نمی‌توانند چیزی بیشتر از سایر اقتصاددانان در این زمینه بگویند. عامل غیراقتصادی دیگر به رفتار دولت باز می‌گردد که بیشتر به بخش مدرن در کشورهای در حال توسعه توجه داشته و منابع محدود خود را به آن تخصیص می‌دهد. در کل، مطالب مربوط به تخصیص بهینه منابع در بین کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در کوتاه‌مدت شباهت‌های زیادی به هم دارد و موارد استثنای آن هم در خارج قلمرو علم اقتصاد متعارف قرار می‌گیرد و به علوم انسان‌شناسی و سیاست مربوط می‌شود.

لوئیس، موضوعات رشد بلندمدت را در دو دسته‌بندی موتور رشد و الگوهای رشد قرار می‌دهد. اختلاف بین اقتصاددانان توسعه و سایرین از آنجا شروع می‌شود که اهداف متفاوتی را در تحلیل موتور رشد دنبال می‌کنند. در کشورهای توسعه‌یافته، نسبت پس‌انداز نسبتاً ثابت است، اما در کشورهای در حال توسعه در حال افزایش است. همچنین، میزان و کیفیت نوآوری در کشورهای در حال توسعه پایین است. اما در کشورهای توسعه‌یافته کمبود چندان وجود ندارد. این موارد به اهداف تحلیلی متفاوتی در دو گروه از کشورها منجر شده است. در این حیطه، رویکرد اقتصاددانان این است که چگونگی تغییرات را در الگوی رشد در مواردی از قبیل ساختار اقتصاد، ترکیب نیروی کار، ترکیب صادرات و واردات و غیره درک کنند، اما مهندسان اجتماعی به دنبال تغییر نتایج هستند.

مدل لوئیس بر ماهیت دوگانه اقتصاد در حال توسعه مبتنی است. در این مدل، اقتصاد از یک بخش کشاورزی با کارکرد سنتی تشکیل شده که بخش اعظم جمعیت نیروی کار را در بر می‌گیرد. و از طرف دیگر، یک بخش مدرن بازارگرا دارد که در تولید صنعتی فعالیت می‌کند. نیروی محرکه اقتصاد از بخش صنعت نشأت می‌گیرد که از حمایت عرضه نامحدود نیروی کار ناشی از مهاجرت بخش کشاورزی برخوردار است که در آن، کارگران مهاجر، دستمزدهای پایین شهری را به دلیل استانداردهای زندگی و عرف‌های بخش کشاورزی خود می‌پذیرند. در این اقتصادها، سودها در بخش مدرن موجب رشد پس‌اندازها و سرمایه‌گذاری می‌شود.

مدل دیگر لوئیس به تعیین شرایط تجاری بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه با توجه محصولات گرمسیری و مواد خام از یک سو و محصولات صنعتی از سوی دیگر می‌پردازد. در اینجا نیز مدل از دو گروه کشورهای جنوب و شمال یا فقیر و غنی تشکیل می‌شود که هر یک دو نوع محصول تولید می‌کنند که محصول مشترک آن‌ها غذاست و محصولات متفاوت آنها قهوه و فولاد است. لوئیس نشان داد که چگونه تحت شرایط خاص، شرایط تجاری با توجه به روابط بین بهره‌وری نیروی کار در بخش کشاورزی کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته تعیین می‌شود. بر طبق چنین مدل تحلیلی، بهره‌وری نسبتاً پایین در بخش کشاورزی کشورهای در حال توسعه در مقایسه با کشورهای ثروتمند عامل تعیین‌کننده در شرایط تجاری بین دو گروه از کشورهاست.

نکته بسیار جالب در تحلیل چنین مدل ساده‌ای این است که به دلایل اصلی فقر و مسائل دیگر توسعه‌نیافتگی، توجه خاص دارد. تجربه لوئیس به عنوان مشاور و مسئول در بانک‌های توسعه‌ای به درک او از نحوه فعالیت سیاستمداران و دیکتاتورها کمک شایانی کرد. او در کتاب «اصول برنامه‌ریزی اقتصادی» به مسائل مربوط به برنامه‌ریزی پرداخت و بین برنامه‌ریزی از طریق بازار و برنامه‌ریزی با هدایت تمایز قائل شد. این رویکرد همواره ویژگی تحقیقات لوئیس بود. او به بررسی تعامل توسعه‌ای بین کشورهای صنعتی و در حال توسعه در طول سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۳ پرداخت و در بسیاری جهات به روشن شدن فرایند رشد و چرخه‌های اقتصادی کوتاه و بلند درون کشورهای اصلی صنعتی و تأثیر آن بر کشورهای در حال توسعه پیرامونی منجر شد.

تحلیل‌های شولتز و لوئیس از مسائل توسعه دارای برخی جنبه‌های مشترک است. برجسته‌ترین جنبه مشترک آن‌ها این است که رشد اقتصادی را تنها جزیی از توسعه اقتصادی دانسته و این امر را محور تحقیقات خود قرار دادند. کار شولتز بر ت سؤالات راهبردی مربوط به شرایط کارایی در اشتغال منابع تولیدی متمرکز بود. او اهمیت ویژه‌ای به مهارت‌های حرفه‌ای، تحصیل، تحقیق و کاربرد آن قایل بود. از این رو در بحث سرمایه انسانی از پیشروان محسوب می‌شود. از سوی دیگر، کارایی و توسعه کشاورزی، اهمیت خاصی در عقاید لوئیس داشت. شولتز و لوئیس هر دو به مسائل توسعه و تحقیقات کاربردی علاقه‌مند بودند و کوشیدند تا سیاست‌های اقتصادی را برای مقابله با توسعه‌نیافتگی و فقر ارائه کنند.

کلاسیک ← نظریه توسعه ← نظریه توسعه اقتصادی با عرضه نامحدود نیروی کار
عامل اصلی توسعه نیافتگی در کشورهای در حال توسعه را دو گانگی اقتصادی می‌نامند.
لوئیس اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته را به دو بخش مجزا تقسیم می‌کند:

- ✓ سرمایه‌داری
- ✓ معیشتی

لوئیس معتقد است که در این کشورها در بخش سنتی یا معیشتی که بیشتر کشاورزی است، تولید نهایی کارگر صفر یا منفی است و بیکاری پنهان وجود دارد. لوئیس معتقد است که باید کارگر را از بخش سنتی به بخش صنعتی انتقال دهیم تا موجب گسترش و توسعه صنعت شود.

بر اساس نظریه لوئیس، جابه‌جایی نیروی کار بین دو بخش مستلزم سه شرط است:

- ۱ تولید نهایی در بخش سرمایه صنعتی باید بالاتر از تولید نهایی در بخش سنتی باشد.
- ۲ سرمایه‌گذاری در بخش صنعتی باید با رشد جمعیت زیاد شود.
- ۳ هزینه‌های بازآموزی برای تربیت کارگران ماهر در طول زمان ثابت باشد.

تئوری لوئیس بخوبی توانسته است که نقش و اهمیت تراکم سرمایه ناشی از به‌کارگیری مازاد نامحدود نیروی کار بخش معیشتی را در توسعه اقتصادی نشان دهد. لوئیس، صنعتی شدن را تنها راه‌حل مشکل کشورهای توسعه‌نیافته نمی‌داند، بلکه عقیده دارد کشورهای توسعه‌نیافته باید از تمامی امکانات و نیروی کار غیرماهر به‌بهرترین نحو استفاده کنند. دیگر راهکارهای لوئیس در مورد کشورهای توسعه‌نیافته عبارتند از:

- ۱ سرمایه‌گذاری بر روی صنایع سبک در مرحله اول و هدف قرار دادن آن‌ها.
- ۲ صنایع سنگین را در حد بازارهای داخلی محدود کنند.

۶-۳- نظریه میردال^{۶۹}

گونار میردال در سال ۱۸۹۸ در سوئد متولد شد. او در دوران زندگی خویش، هم اقتصاددان، هم جامعه‌شناس و هم سیاستمدار بود. از میان بزرگان اقتصاد توسعه، گونار میردال جایگاه بسیار بالایی دارد. چون میردال در طول عمر علمی خود بیش از آنکه مبدع نظریه جدید باشد، عامل دور ریختن پاره‌ای از عقاید بود. او به‌طور دائم به انتقاد از نظریه اقتصاد متعارف می‌پرداخت و آن را در اوضاع اجتماعی و سیاسی جهان سوم قابل

استفاده نمی‌دانست. او معتقد است که مثال مناسب برای تغییرات اقتصادی حرکت پاندول ساعت نیست، بلکه حرکت بهمن از بالای کوه است. پس، با خواندن نوشته‌های میردال انسان در می‌ماند، در حالی که درک اقتصاد توسعه مستلزم فهم علوم اجتماعی دیگری است که با موضوع توسعه در ارتباطند. گونار میردال اقتصاددانی است که فعالیت علمی‌اش دارای دو مؤلفه متمایز است: نخست، تمرکز بر مسائل اقتصادی دنیای واقعی و دوم، تلاش برای به‌کارگیری مفاهیم سایر رشته‌ها در تحلیل‌های اقتصادی‌اش. میردال بیشتر عمر خود را صرف مطالعه بر روی مشکلات تبعیض نژادی، فقر و بیکاری کرد و همچنین، به‌دنبال درک چگونگی تغییرات اقتصادها در گذر زمان بود. وی علت این تغییرات را در عوامل روانی، تاریخی، جامعه‌شناختی و فرهنگی جست‌وجو می‌کرد. او اقتصاددانی بود که هم دغدغه نظریه‌پردازی اقتصادی داشت و هم با سیاستگذاری اقتصادی سر و کار جدی داشت. میردال در سال ۱۹۷۴ موفق شد جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کند.

۱ علیت تراکمی: او در مقوله نظری، به‌جای مسئله تعادل، از تجزیه و تحلیل "علیت تراکمی" استفاده می‌کرد و با کاربرد این نظریه در امور سیاسی به‌حل فقر و ایجاد بهبود زندگی فقرا اهتمام ورزید. تجزیه و تحلیل علیت تراکمی، ابتدا توسط ویکسل^{۷۰} مطرح شد. اما میردال آن را توسعه و اهمیت آن‌را نشان داد. در این فرایند، متغیرهای A و B روی همدیگر اثر می‌گذارند و این روند به‌صورت زنجیره‌ای ادامه می‌یابد. در نتیجه، دیگر، نقطه تعادلی وجود ندارد. میردال این تجزیه و تحلیل را در سال ۱۹۷۵، در تحلیل مربوط به توسعه اقتصادی و در رفع فقر مورد استفاده قرار داد. به‌اعتقاد میردال، مفهوم علیت تراکمی وسیله‌ای مؤثر برای تحلیل واقع‌بینانه از تحولات اجتماعی و در نتیجه، گوشه‌ای از تئوری عمومی کم‌رشدی و رشدیافتگی است. برای مثال، آدم فقیر در معرض این خطر است که از تغذیه کافی برخوردار نباشد. در عین حال، کم‌غذایی او را در معرض ابتلا به بیماری قرار می‌دهد. از سوی دیگر، ضعف جسمانی، قدرت کار فرد را پایین می‌آورد و این امر برای فرد، یعنی نداشتن قدرت انجام دادن کار. یعنی، نداشتن وسیله تحصیل غذا و... و این یعنی باقی ماندن در فقر.

به‌نظر میردال، پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه دارای رابطه علت و معلولی هستند. مثلاً بیکاری، باعث فقر و آن هم باعث سوءتغذیه و نهایتاً کاهش کارایی می‌شود و کاهش کارایی به فقر می‌انجامد. به‌نظر وی، در همه زمینه‌ها و ساختارها این رابطه برقرار است. وی علیت تراکمی (در بعضی کتب "علیت دوری") را عاملی می‌داند که آثار بازدارنده را تشدید می‌کند. در روند متراکم، شرایط به‌نحوی تنظیم می‌شود که فقر در واقع عامل ایجاد فقر خواهد شد. به‌بیانی خلاصه، از نظر میردال، "یک کشور، فقیر است برای اینکه فقیر است".

۲ توسعه: از نظر میردال، توسعه دو بعد دارد:

- ✓ بعد فیزیکی که اساساً به‌انباشت سرمایه می‌انجامد.
- ✓ بعد فرهنگی باورها را باید جابه‌جا کرد. بعد فیزیکی می‌تواند بعد فرهنگی را تحت تأثیر قرار دهد و باورها هم می‌توانند بعد فیزیکی را تحت تأثیر قرار دهند. معمولاً بعد فرهنگی، خیلی کندتر عمل می‌کند. اگر از دید سرعت، توسعه را نگاه کنیم، فرهنگ زیربنای توسعه است.

میردال، توسعه را به‌مفهوم ارتقای نظام اجتماعی در کلیت آن تعریف می‌کند و رشد اقتصادی را تنها یک جنبه خاص از این تحول همه‌جانبه اجتماعی می‌داند. لذا، کشورهای توسعه‌نیافته برای توسعه خود، نیازمند اصلاحات مؤثر، گسترده و همه‌جانبه‌ای هستند که باید توسط خود این کشورها و مبتنی بر شرایط خاص هر کدام صورت پذیرد. میردال را پیرو مکتب "توسعه درون‌گرا" می‌دانند. صاحب‌نظران پیرو این مکتب معتقدند شرایط گذار برای کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته امروز متفاوت است. چون کشورهای توسعه‌نیافته امروزی، ناچار از مقابله با موانع درون‌زا و برون‌زای توسعه‌نیافتگی است. اصلاحات مورد نظر میردال را پنج مسئله اساسی در برمی‌گیرد:

- ✓ مسئله نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی،
- ✓ مسئله کشاورزی و مالکیت اراضی،

- ✓ مسئله کنترل جمعیت،
- ✓ مسئله آموزش و پرورش،
- ✓ مسئله اصلاحات قانونی و اداری.

۳ **توسعه‌نیافتگی:** میردال تئوری توسعه‌نیافتگی اقتصاد خود را بر پایه نابرابری‌های منطقه‌ای و تأثیر عوامل خارجی بر آن بنا کرد. برای توصیف تئوری خود از مفهوم آثار بازدارنده و تهییج‌کننده استفاده کرد. وی آثار بازدارنده را چنین تعریف می‌کند: تمام تأثیرات منفی تغییراتی که در اقتصاد انجام می‌شود، نتیجه فعالیت نیروهایی در خارج از سیستم است. مانند اثر مهاجرت، نوسانات سرمایه، تجارت و نیز شامل آثار تراکمی که نتیجه عمل روند عوامل درونی بین تمامی عوامل اقتصادی و غیراقتصادی است. آثار تهییج‌کننده شامل توسعه ایجاد شده در یک منطقه و تأثیر آن بر مناطق دیگر است. به عقیده میردال، عامل اصلی نابرابری‌های منطقه‌ای، آثار قوی بازدارنده و آثار ضعیف تهییج‌کننده در کشورهای توسعه‌نیافته است.

آثار بازدارنده و تهییج‌کننده هیچ‌گاه برابر نبوده و لزوماً به‌تعداد نخواهند رسید. میردال برای اثبات این نکته به دو بررسی جامع انجام شده از سوی کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای اروپا تکیه می‌کند: اولاً، نابرابری‌های منطقه‌ای در کشورهای فقیر، بسیار گسترده‌تر از کشورهای غنی است. ثانیاً: نابرابری‌های منطقه‌ای در کشورهای در حال توسعه فقیرتر در حال افزایش و در کشورهای در حال توسعه غنی‌تر در حال کاهش است. این دو بررسی نشان می‌دهد که هرچه ابعاد توسعه اقتصادی گسترده‌تر باشد، آثار تهییج‌کننده آن قوی‌تر خواهد بود. چراکه توسعه اقتصادی توأم با بهبود نسبی تسهیلات زیربنایی، مانند حمل و نقل، مخابرات، بهبود وضعیت آموزشی و... می‌شود. تمام این عوامل به‌صورت مجموعه‌ای از آثار گریز از مرکز، دستاوردهای توسعه اقتصادی را از یک منطقه به سایر مناطق خواهند رساند. از نظر میردال، دولت‌های کشورهای در حال توسعه باید سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که آثار بازدارنده را تضعیف و آثار تهییج‌کننده را تقویت کنند تا بتوان هرچه سریع‌تر نابرابری‌های منطقه‌ای را از بین برده و بنیاد رشد مداوم اقتصادی را تقویت کنند.

به عقیده میردال، علت اصلی نابرابری‌های منطقه‌ای نحوه عمل و فعالیت عوامل غیراقتصادی است. معمولاً سرمایه‌گذاری در مناطقی صورت می‌گیرد که انتظار سود بیشتری در آنجا وجود دارد. اگر نرخ سود در منطقه‌ای اندک باشد، آن منطقه توسعه‌نیافته باقی خواهد ماند. به عبارت دیگر، نیروهای داخل بازار در اقتصاد باز سرمایه‌داری به‌نحوی فعالیت می‌کنند که به‌جای کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای بر ابعاد آن می‌افزاید.

میردال معتقد است که ثنورهای به‌ارث رسیده در کشورهای در حال توسعه کاملاً ناکافی‌اند و قادر نیستند که مشکل عقب‌افتادگی اقتصادی در این کشورها را حل کنند. تئوری تجارت بین‌الملل به‌طور خاص و تئوری‌های اقتصادی به‌طور عام، هیچ‌گاه تلاشی برای توصیف علل واقعی عقب‌ماندگی اقتصادی کشورهای در حال توسعه به‌عمل نیاورده‌اند. او عقیده دارد که برای توسعه جهان سوم دولت‌های باید با انجام دادن برنامه‌ریزی به‌طور جدی در اقتصاد دخالت کنند.

۴ **رشد و عدالت:** جالب است که با وجود اعتقاد بسیاری از اقتصاددانان قبلی (مثل کوزنتس^{۷۱} و پیگو^{۷۲} در مورد وجود رابطه مبادله (بده-بستان) بین عدالت و رشد اقتصادی، میردال این رابطه را رد می‌کند و عقیده دارد که برابری بیشتر و توزیع درآمد عادلانه‌تر به‌رشد بیشتر منجر خواهد شد. برعکس، عدم توزیع عادلانه، به‌خاطر پیامدهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی فقر، باعث کاهش رشد خواهد شد.

۷-۳- نظریه ریکاردو^{۷۳}

دیوید ریکاردو اقتصاددان انگلیسی است که در کنار رابرت مالتوس، آدام اسمیت و جان استوارت میل در زمره تأثیرگذارترین اقتصاددانان کلاسیک قرار دارد. بعد از آدام اسمیت، ریکاردو را می‌توان بزرگ‌ترین عالم اقتصاد و

⁷¹ Simon Kuznets

⁷² Arthur Cecil Pigou

⁷³ David Ricardo

به جهت برخوردهای عقیدتی که مکتب او به وجود آورد، نامدارتر از پدر علم اقتصاد قلمداد کرد. ریکاردو به سال ۱۷۷۲ در شهر لندن در یک خانواده یهودی تولد یافت. پدرش که دلال بورس کالا بود، از همان اوان جوانی او را به رموز تجارت، صرافی و گردآوری پول آشنا کرد. ریکاردو به مناسبت ازدواج خود، مذهب اجدادی را ترک کرد. او از پدر خود جدا شد و مستقلاً به شغل دلالی بورس سهام اشتغال یافت و در اندک مدت، ثروتی سرشار به دست آورد. ریکاردو در آغاز کار، از طریق مسائل بانکی به علوم اقتصادی دل‌بستگی پیدا کرد. زیرا در آن زمان، تنزل پول انگلیس (به خاطر جنگ فرانسه و انگلیس) نه تنها توجه متخصصان، بلکه توجه مردم را به خود جلب کرده بود. به این مناسبت بود. که اولین کتاب خود را به سال ۱۸۱۰، تقریباً با این مضمون که "ترقی شمش، نشانه تنزل اسکناس است"، انتشار داد. کمی بعد، رسالات دیگری در موضوع اعتبار و بانک‌ها منتشر کرد. تا قبل از انتشار کتاب "اصول علم اقتصاد" به سال ۱۸۱۷، هیچ‌یک از رسالات او نمی‌تواند عظمت فکری ریکاردو را در علم اقتصاد معلوم کند. ریکاردو، نویسنده توانایی نبود و در سخنوری نیز استعدادی بیشتر از نویسندگی نداشت. با وجود این، در سال ۱۸۱۹ به وکالت مجلس عوام انتخاب شد. در سال ۱۸۲۱ باشگاه دانش اقتصادی را تأسیس کرد که احتمالاً در نوع خود، اولین مؤسسه مطالعات اقتصادی بود. در سال ۱۸۲۳ رساله دیگری درباره حمایت کشاورزی منتشر ساخت و سال بعد (۱۸۲۴) در حالی که هنوز بیش از ۵۱ سال نداشت، درگذشت.

ریکاردو با پذیرش نظریه جمعیتی مالتوس، به توسعه مکتب کلاسیک بنیانگذاری شده توسط اسمیت پرداخت. در حالی که اسمیت روی مسئله "تولید" تأکید می‌ورزید، ریکاردو بر مبحث "توزیع درآمد" متمرکز شد و بعداً نئوکلاسیک‌ها (شاگردان وی) بر "کارایی" متمرکز شدند. دو نظریه معروف او، "قانون بازده نزولی" و "مزیت نسبی" است که در زیر به طور خلاصه آرایه می‌شود.

۱ **قانون بازده نهایی نزولی:** به اعتقاد ریکاردو، همزمان با رشد اقتصادی و جمعیتی، به دلیل افزایش نیاز به مواد غذایی و محصولات کشاورزی، کشاورزان مجبور خواهند شد زمین‌های دارای بهره‌وری پایین‌تر را نیز زیر کشت ببرند (بعد از زمین‌های درجه یک که در آغاز زیر کشت می‌روند، زمین‌های درجه دو و سه مورد استفاده قرار می‌گیرند). از آنجایی که بهره‌وری زمین‌های درجه ۲، ۳ و ۴ کمتر از زمین‌های درجه ۱ است. هزینه تولید در آنان افزایش می‌یابد. در نتیجه، قیمت مواد غذایی افزایش یافته و بالتبع، سود بادآورده‌ای (رانت) نصیب صاحبان زمین‌های درجه ۱ می‌شود. مقدار این رانت دریافتی توسط صاحبان زمین، همگام با رشد جمعیت افزایش یافته و باعث کاهش درآمد کل جامعه (در دسترس کارگران و مهم‌تر از آن سود سرمایه‌گذاران) می‌شود. نهایتاً، اقتصاد به یک وضعیت ایستا یا تعادلی می‌رسد که در آن، کارگران صرفاً دستمزدهایی در سطح حداقل معیشت دریافت می‌کنند. به اعتقاد او، رشد اقتصادی در یک جامعه سرمایه‌داری در سایه وجود مواد غذایی ارزان‌قیمت (که به معنی پایین‌تر بودن دستمزدهای کارگران صنعتی و بالاتر رفتن سودهای سرمایه‌داران است) و در نتیجه، افزایش امکان انباشت سرمایه در صنعت، تولید بیشتر و در نهایت افزایش درآمدهای اقتصادی کل تحقق می‌یابد. از دیدگاه ریکاردو، افزایش بهره‌وری کشاورزی (در مقایسه با صنعت)، پایه اساسی رشد اقتصادی است. او اعتقاد داشت در بلندمدت با پیشرفت فن‌آوری، بهره‌وری زمین‌های کشاورزی افزایش می‌یابد. ریکاردو تعقیب سیاست درهای باز را برای تجارت آزاد جهت پایین نگه‌داشتن سطح دستمزدهای اسمی، توصیه کرد.

۲ **نظریه مزیت نسبی:** بر اساس این نظریه، مبادله آزاد مابین کشورها باعث افزایش مقدار تولیدات (محصول) جهانی می‌شود. اگر هر کشوری به تولید کالاهایی روی آورد که توانایی تولید آن‌ها را با هزینه نسبی کمتری (در مقایسه با دیگر شرکا و رقبای تجاری خود) دارد، در این صورت، کشور مفروض قادر خواهد بود مقداری از کالاهایی را که با هزینه کمتری تولید می‌کند با کالاهای دیگری که ملت‌های دیگر قادر به تولید ارزان‌تر آن‌ها هستند، مبادله کند. در پایان یک دوره زمانی، ملت‌ها درخواهند یافت که امکانات مصرف آن‌ها، بر اثر تجارت و تخصصی شدن، نسبت به زمانی که همه کالاهای مورد نیاز خود را در داخل کشورهاشان تولید می‌کرده‌اند، افزایش یافته است. به همین خاطر، اقتصاددانان، تجارت آزاد جهانی را مطلوب می‌دانند، چون باعث افزایش

تولید ناخالص ملی کشورها و بالتبع، افزایش رفاه ملت‌ها خواهد شد. او به کمک مفهوم "هزینه فرصت" نشان داد که نباید کشورها (بنا بر اعتقاد اقتصاددانان گذشته) صرفاً بر تولید کالاهایی که در آن‌ها دارای مزیت مطلق (در مقابل دیگر کشورها) هستند، متمرکز شوند، بلکه در داخل کشور نیز باید با در نظر گرفتن هزینه جایگزینی یک کالا با کالای دیگر، بر مبنای مزیت نسبی (مقایسه‌ای) عمل کرد.

سه عامل تولید از نظر ریکاردو عبارتند از:

- ✓ زمین،
- ✓ نیروی کار،
- ✓ سرمایه.

سهام هر کدام از عوامل تولید عبارتند از:

- ✓ اجاره سهم زمینداران،
- ✓ دستمزد سهم کارگران،
- ✓ سود سهم سرمایه‌داران.

فرضیات تئوری ریکاردو:

- ✓ تئوری ارزش کار: قیمت هر کالا نشان‌دهنده مقدار کاری است که بر روی آن انجام شده است.
- ✓ عوامل تولید در طول تولید نمی‌توانند جانشین هم شوند.
- ✓ ضرایب فنی تابع تولید ثابت است.
- ✓ قانون بازده نزولی در مورد زمین صادق است.
- ✓ بازدهی در بخش صنعت ثابت است.
- ✓ در اقتصاد، کمبود تقاضای مؤثر وجود ندارد.
- ✓ دستمزدها در سطح حداقل مؤثر قرار دارند.
- ✓ بازار رقابتی حاکم است.
- ✓ اقتصاد ریکاردو یک اقتصاد کشاورزی است.

اجاره‌بها: یا بهره مالکانه آن قسمت از ارزش تولید است که به دلیل استفاده از زمین‌های حاصلخیز به صاحبان آن پرداخت می‌شود. که ریکاردو آن را رانت اقتصادی می‌نامد.

تئوری توزیع تولید بین عوامل تولید: ریکاردو به توزیع و تولید تأکید زیادی دارد. در نظریه ریکاردو با گذشت زمان توزیع، تولید به نفع اجاره و به زیان سود تغییر می‌کند، چراکه با افزایش جمعیت، زمین‌های غیر حاصلخیز زیر کشت می‌روند، پس رانت اقتصادی افزایش می‌یابد.

تمرکز سرمایه: ریکاردو نیز مانند اسمیت اعتقاد دارد که رشد اقتصادی بر اثر تراکم سرمایه به وجود می‌آید و انگیزه سرمایه‌گذار نیز سود بیشتر است. سود برابر است با عواید حاصل شده منهای اجاره و دستمزد پرداختنی و نرخ سود عبارت است از: $\text{ثبت سود سرمایه‌های به کار رفته در فرایند تولید یا}$

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{سود}}{\text{سود}}$$

تولید کل

نظریه رشد اقتصادی ریکاردو بر اساس قانون بازده نهایی نزولی قرار دارد. میزان رشد اقتصادی تحت تأثیر نرخ سود است و نرخ سود به سهم سرمایه‌داران از درآمد ارتباط دارد. و چون به علت افزایش اجاره‌بها نرخ سود در حال کاهش است، نرخ سود نزولی است و کاهش سود باعث می‌شود رکود در اقتصاد حاکم باشد، می‌توان نتیجه گرفت که تراکم سرمایه تا زمانی که موجب افزایش سطح دستمزدها نشود، موجب کاهش مداوم سود نخواهد شد.

راه‌حل‌های ریکاردو: ریکاردو معتقد بود کشورهایی که دارای رشد اقتصادی زیادی هستند. یا زمین‌های حاصلخیزتری دارند یا واردات آن‌ها محدودیت ندارد. پس، ریکاردو معتقد است که برای جلوگیری از بهره مالکانه یا

باید محصولات وارد کشور شوند یا با گرفتن مالیات از بهره مالکانه، به کمک رشد شتافت. ریکاردو طرفدار سرسخت تجارت آزاد بین‌المللی است و بر اساس اصل مزیت نسبی، معتقد است که باید محدودیت‌های تجارت خارجی از بین برود.

۸-۳- نظریه کارل مارکس^{۷۴}

کارل مارکس متولد آلمان (۱۸۸۳-۱۸۱۸)، پدر مارکسیسم یا سوسیالیسم، او هم فیلسوف، هم جامعه‌شناس و هم تاریخدان و منتقد شدید سرمایه‌گذاری بود. مارکس برخلاف اسمیت، مالتوس و ریکاردو، سرمایه‌داری را غیرقابل تغییر نمی‌دانست. او به سرمایه‌داری به‌عنوان یکی از شیوه‌های تولیدی که با کمون اولیه شروع شد، سپس وارد مرحله برده‌داری شد و پس از آن، شیوه تولید فئودالیسم در جوامع حاکم شد، می‌نگریست. او معتقد بود سرمایه‌داری مرحله چهارم از شیوه‌های تولیدی رایج در جهان است که نهایتاً فرو می‌پاشد. این فروپاشی به‌خاطر رکود خواهد بود، بلکه به‌دلایل اجتماعی خواهد بود و نهایتاً جهان به یک مرحله نهایی به نام کمونیسم خواهد رسید. عقیده او نقطه مقابل استوارت میل محسوب می‌شود، چون او سرمایه‌داری را مرحله نهایی توسعه انسانی می‌دانست. مارکس قدرت تولیدی سیستم سرمایه‌داری را ستایش می‌کرد، اما هزینه انسانی تولید چنین ثروتی را (به‌خصوص توزیع شدیداً یک‌جانبه آن را) مورد انتقاد قرار می‌داد. او بر این باور بود که ارزش افزوده تولید فقط ناشی از کار طبقه کارگر (پرولتاریا) است. در حالی که سرمایه‌داران سهم غیرمتناسبی از درآمد را صرفاً به‌خاطر تملک ابزار تولید به‌خود اختصاص می‌دهند. مارکس هوشمندانه دریافت که توزیع درآمد در جوامع سرمایه‌داری بسیار غیرمنصفانه و غیرعادلانه است.

مدل رشد اقتصادی سرمایه‌داری مارکس

او سرمایه‌داری را محکوم به فنا می‌دانست. از نظر مارکس، هر یک از شیوه‌های تولید (کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم) دارای دو مشخصه عمده "نیروهای تولید" و "روابط تولید" هستند. نیروهای تولید مربوط به ساختار فنی تولید (همچون سطح و نرخ تغییر فناوری، ابزارها و وسایل تولید، و منابع طبیعی) است. در حالی که روابط تولید به شیوه‌های خاص روابط انسان‌ها در جریان تولید مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، روابط تولیدی به روابط اجتماعی میان افراد، به‌ویژه رابطه فرد با ابزار تولید گفته می‌شود. در نظام سرمایه‌داری، رابطه طبقاتی اولیه به‌صورت ارتباط بین سرمایه‌دار و طبقه کارگر غیرمالکی که مجبور است به‌منظور زنده ماندن برای سرمایه‌دار کار کند، به‌وجود آمد. از دیدگاه مارکس، موفقیت‌های طبقاتی بر اساس نقشی که هر کس در فرایند تولید ایفا می‌کند، قابل تعریف است. تابع تولید عمومی مارکس تقریباً شبیه تابعی است که توسط کلاسیک‌ها عرضه شده است. با این تفاوت که مارکس بر روی ساختارهای نهادی و طبقاتی جامعه تأکید بیشتری کرده است. نکته اساسی از دیدگاه مارکس این است که سرمایه‌داران، انباشت سرمایه برای کسب سودهای بالاتر را ادامه می‌دهند. اما در نهایت، افزایش یا کاهش سودها، وابستگی قطعی به سطح ارزش افزوده دارد، نه به میزان رشد جمعیت یا زمین‌های غیرمرغوب کشاورزی. افزایش سود نیازمند کوششی بی‌وقفه از سوی سرمایه‌داران برای استثمار هرچه بیشتر کارگران از طریق افزایش بهره‌وری یا کاهش دستمزدهای واقعی آنان است. مارکس برخلاف سایر کلاسیک‌ها، رکودی را برای درآمد سرانه پیش‌بینی نکرد. بلکه او بر عدم تعادل درآمدها در جامعه سرمایه‌داری تأکید ورزید و سهم‌های درآمدی را به مبارزات طبقاتی (ظهورکننده) وابسته می‌دانست.

نظریات فلسفی و بینشی مارکس :

مارکس نگرشی ماتریالیستی داشت ← یعنی بر اصل مادگرایی محض اعتقاد داشت. نگرش ماتریالیستی

شامل سه اصل است که عبارتند از:

۱ اصل اول: به‌جز ماده، چیزی وجود ندارد.

۲ اصل دوم: ماده در حال حرکت است.

- ۳ اصل سوم: این حرکت رو به تکامل است.
- در مورد حرکت ماده او به اصل دیالکتیکی معتقد بود. مراحل دیالکتیکی عبارتند از:
- ۱ تز: چیزی که به وجود می‌آید.
 - ۲ آنتی تز: مخالف آن چیز است.
 - ۳ سنتز: حاصل مخالفت و ضدیت که کاملتر از اولی است.
- مارکس توسعه جوامع را در گذر تاریخ به پنج مرحله تقسیم می‌کند که عبارتند از:
- ۱ جوامع اولیه: انسانهای نخستین همه شبیه به هم بودند.
 - ۲ مرحله برده‌داری: دو طبقه برده‌دار و برده و تضاد بین آنها و در نتیجه، پیدایش فئودالیسم.
 - ۳ مرحله فئودالیسم: دو طبقه ارباب و رعیت و تضاد بین آنها در نتیجه، پیدایش سرمایه‌داری.
 - ۴ مرحله سرمایه‌داری: دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر و تضاد بین آنها و در نتیجه، پیدایش سوسیالیسم.
 - ۵ مرحله سوسیالیسم در نهایت منجر به کمونیسم و مدینه فاضله و حکومت مردم برای خود می‌شود که در آن هر کسی به اندازه توان کار و به اندازه نیاز برداشت خواهد کرد.
- نظریه ارزش اضافی: مارکس در این نظریه از ارزش کار ریکاردو استفاده می‌کند. او معتقد است که ارزش هر کالا به اندازه کاری است که بر روی آن انجام شده است و سرمایه، کار انجام نشده قبل است. پس، کارگر عامل اصلی ارزش کارآفرینی است، چون کارگران حداقل معاش را می‌گیرند. پس، اگر از حداقل معاش بیشتر کار کنند که می‌کنند، نصیب سرمایه‌داری شده که مارکس آن را استثمار کارگر می‌نامد.
- سرمایه‌داران سه روش برای حداکثر کردن سود دارند که شامل:
- ۱ افزایش تعداد کارگران: امکان‌پذیر نیست، چون زمان و امکانات محدود است.
 - ۲ کاهش دستمزد کارگران: امکان‌پذیر نیست چون دستمزد، حداقل معاش است.
 - ۳ استفاده از ماشین‌آلات پیشرفته و تکنیک بالا: راه سوم اقدامی است که استثمار کارگر را به همراه دارد.

الگوی رشد کامل مارکس

ارزش اضافی کارگر + سرمایه متغییر + سرمایه ثابت = ارزش کالای تولید شده

$$W = C + V + S$$

$$C = \frac{S}{\frac{V}{C} + 1}$$

به نظر مارکس، افزایش $\frac{C}{V}$ از افزایش $\frac{S}{V}$ همواره بیشتر است. لذا در فرمول بالا، نرخ سود در حال کاهش است. به همین خاطر، نظام سرمایه‌داری از هم پاشیده خواهد شد.

۹-۳- نظریه شومپیتر^{۷۵}

جوزف شومپیتر نظریه‌های گسترده‌ای، به خصوص در زمینه توسعه اقتصادی دارد. جوزف شومپیتر در ۱۸۸۳ در شهر تریش واقع در موراویا که در آن زمان ایالتی در امپراتوری اتریش - هنگری بود، متولد شد. در ۱۹۰۶ مقاله‌ای درباره روش ریاضی در اقتصاد نظری نوشت و همزمان با انتشار این کتاب، اثر دیگر خود را به نام دامنه اقتصاد نظری در ۱۹۰۸ منتشر کرد که به نوعی شرحی مفصل بر آموزه‌های اقتصاد مارژینالیست (نهائیون) است. در ۱۹۱۲، اثر مشهور شومپیتر به نام "نظریه توسعه اقتصادی" به چاپ رسید که ایده‌های آن در اثر دیگرش به نام "چرخه‌های بازرگانی" در ۱۹۳۹ و تا حدی کمتر در اثر بعدی‌اش به نام "سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی" در ۱۹۴۲، موشکافانه شرح و بسط یافته است. در ۱۹۱۲ بررسی مختصری از تاریخ اندیشه اقتصادی با عنوان روش و آموزه اقتصادی را منتشر کرد که به مراتب منسجم‌تر و کامل‌تر از اثر ناتمامش به نام "تاریخ تحلیل اقتصادی" در ۱۹۵۴ بود. آثار دیگر او شامل بحران مالیات در ۱۹۱۹، مقالاتی درباره امپریالیسم و طبقات اجتماعی در ۱۹۲۰

⁷⁵ Joseph Alois Schumpeter

می‌شدند، در حالی که نظریه توسعه اقتصادی او و شرح زندگی اقتصاددانان که شامل بررسی زندگی ۱۰ اقتصاددان بزرگ می‌شد، از آثار خوب جوزف شومپیتر محسوب می‌شدند. نظریه توسعه اقتصادی شومپیتر که بسیار مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفت، پلی بین اقتصاد مارژینالیستی والراس^{۷۶}، بوم باورک^{۷۷} و اقتصاد کلان را به وجود آورد. نقطه آغازین اثر او، وضعیت تعادل عمومی والراسی است. زیرا این موضوع، تحلیل فرایند اجتماعی به‌عنوان یک کل تفکیک ناپذیر بود. با این حال، طرح تحلیلی والراسی تمام معاملات عامل‌های اقتصادی را، در تلاش برای حل مسائل عمده اقتصادی گرد هم می‌آورد.

با توجه به ذخیره خدمات مولد در دسترس، روش‌ها و ضریب‌های تولید، و مجموعه‌ای از رجحان‌های مصرف می‌توان کل محصول اجتماعی را از تابع‌های تولید محصول، همراه با بهای خدمات پرداخت شده به مالکان خدمات مولد، و قیمت پرداخت شده کالاها توسط مصرف‌کنندگان نهایی، تعیین کرد. بنابراین، نظریه تعادل عمومی فرض را بر این قرار می‌داد که فن‌آوری بدون تغییر است و رجحان‌های مصرف، دگرگون نمی‌شود. از این رو، فقط می‌تواند نظریه خود بازتولیدکننده را فراهم آورد یا اگر ستانده به‌همان آهنگ نیروی کار (و دیگر خدمات مولد ضروری) رشد کند، سیستمی از رشد متوازن را به وجود می‌آورد که محصول کلی بدون هیچ تغییری در کیفیت، افزایش می‌یابد. بنابراین، نظریه والراسی برای توضیح فرایند سرمایه‌داری توسعه اقتصادی کافی نیست، چون نمی‌تواند به‌تغییر و نوآوری بپردازد. به‌علاوه، نمودهای حساس فرایند توسعه در توضیح سود، پول، اعتبار و نرخ بهره و چرخه بازرگانی که شومپیتر به‌عنوان بخش اساسی از فرایند توسعه در نظر داشت، ضرورتاً نادیده گرفته می‌شود. نظریه توسعه اقتصادی جوزف شومپیتر بر نوآوری و ناسازگار با روش‌های تغییر نیافته و سلیقه‌های مشخص تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، تحت تحلیل تعادل عمومی متمرکز بود.

نوآوری‌ها و توسعه اقتصادی

به‌این ترتیب، نوآوری و کارآفرینی مبتکر، عوامل کلیدی در نظریه توسعه اقتصادی جوزف شومپیتر هستند. این موضوع بر ماهیت کیفی فرایند تغییر در توسعه، در مقابل در مقابل جنبه‌های کمی زیربنای رشد اقتصادی، تأکید می‌کند. تغییرات کیفی از این دست، بنا بر ماهیت خود معمولاً روندی ناپیوسته دارند. بر خلاف تغییرات کمی در فرایند رشد متعادل، که بنا بر تعریف پیوسته، خود تولیدکننده هستند. نوآوری را با پیشرفت یا تغییر فن‌آورانه نیز نباید اشتباه گرفت، اگر چه این امر ممکن است بخشی از فرایند نوآوری باشد. شومپیتر در واقع پنج شکل مختلف نوآوری و نقش‌های چندگانه برای کارآفرینی مبتکر در نظر می‌گیرد:

- ۱ ارائه کالایی جدید یا کالایی که مصرف‌کنندگان هنوز با آن آشنا نیستند، یا کیفیتی جدید که ماهیت کالای موجود را گسترش می‌دهد.
- ۲ ارائه روش تولید جدید، اشاره تلویحی به‌تغییر در تابع تولید به‌جای حرکت در امتداد آن یا روش جدید تولید که قبلاً به‌کار گرفته نشده یا روش جدید به‌کار بردن یک کالا از لحاظ تجاری را بیان می‌کند.
- ۳ گشودن بازاری جدید که کاملاً محتمل است بازار در دسترس باشد و تازگی‌اش ناشی از آن باشد که عامل‌های اقتصادی مورد بحث، قبلاً به‌آن وارد نشده باشد.
- ۴ تصرف یا کشف منبع جدیدی از مواد خام یا مواد نیمه‌فرآوری شده، باز هم صرف نظر از اینکه منابع مورد بحث، قبلاً وجود داشته یا باید برای اولین بار کشف شود.
- ۵ سازماندهی جدید صنعت با ایجاد وضعیت انحصاری از طریق تأسیس تراست یا با شکستن وضعیت انحصاری پیشین.

این ابتکارات همگی تأثیرات یکسانی دارند: همگی آن‌ها وضعیت متعادل موجود را بر هم می‌زنند. زیرا، آنچه جدید است (به‌عنوان بخشی از پویایی توسعه اقتصادی) ساختارهای صنعتی موجود را تخریب می‌کند و به‌آن جان تازه‌ای می‌بخشد. علاوه بر آن، شومپیتر استدلال می‌کند که نوآوری‌هایی از این قبیل بر اثر فعالیت کارآفرینی

⁷⁶ Léon Walras

⁷⁷ Eugen Böhm von Bawerk

پدید می‌آید و در تشکیل بنگاه‌های تجاری جدید که برای بهره برداری از نوآوری‌ها در نظر گرفته شده‌اند، ظاهر می‌شوند. یعنی، منشاء آن‌ها درون بنگاه‌های تجاری کنونی نیست. این امر، سبب می‌شود که بخش دیگری به‌ناپوستگی افزوده شود که از دیدگاه شومپیتر به‌صورت خصیصه‌ای از فرایند توسعه اقتصادی رقم می‌خورد. اما او در سال ۱۹۴۲ این دیدگاه را تغییر داد و استدلال کرد که نوآوری می‌تواند در بنگاه اقتصادی موجود نیز رخ دهد و این امکان‌پذیری، نهایتاً به‌تحول سرمایه‌داری به‌شکلی از سوسالیسم منتهی شود.

شومپیتر در نسخه اولیه خاطر نشان ساخت که نوآوری‌ها بر ساختار بازار صنعت با رشد اتحادیه‌های جدید که ماهیت رقابتی اقتصاد را در هم می‌شکنند، تأثیر می‌گذارند. اما به‌طور همزمان، تهدید مداوم نوآوری‌ها از جانب تازه‌واردان به‌فعالیت صنعتی موجود، خطر پایان ناپذیر رقابت جدی را مطرح می‌کند و بدین وسیله ماهیت اساسی رقابت را در بنگاه‌های اقتصادی سرمایه‌داری حفظ می‌کند. بدیهی است که این موضوع، احیای چیزی شبیه ماهیت ایستای رقابت کامل نبود، بلکه تحلیل پویای حالت تغییر مداوم در رهبری صنعتی از طریق فرایند نوآوری بود.

نظریه کارآفرینی جوزف شومپیتر به‌نحوی مبهم و نامعلوم تعریف می‌شود. او نوآور است، اما لزومی ندارد سرمایه‌دار باشد. یعنی، ابزار تولید را کنترل کند و مالک آن باشد. در واقع، کارآفرین نیاز دارد که منابع اجرای ابتکار خود را از طریق اعتباراتی که سیستم‌های بانکی عرضه می‌کنند، به‌دست آورد. علاوه بر آن، کارآفرین‌ها تنها عامل‌های اقتصادی در نظریه کارآفرینی جوزف شومپیتر محسوب می‌شوند که مستحق دریافت سود هستند و مقوله درآمد که به‌عقیده او فقط می‌تواند از توسعه سرمایه‌داری نشأت بگیرد.

جوزف شومپیتر اعتقاد داشت که ماشین سرمایه‌داری علاوه بر اینکه قادر است رشد بالای اقتصادی ایجاد کند، بلکه می‌تواند زیان‌های اجتماعی آن را نیز جبران کند. او قلباً از جامعه مدنی سرمایه‌داری خالص لذت می‌برد و آن را تأیید می‌کرد. با وجود این او نیز رکود و فروپاشی سرمایه‌داری را باور داشت. او تحلیلش را این‌گونه آغاز می‌کند که یک اقتصاد در تعادل ایستا قرار دارد و ویژگی آن یک "جریان دوری" است که برای همیشه تکرار می‌شود. در این سیستم اقتصادی، هر بنگاه در تعادل رقابتی کامل قرار دارد که هزینه‌های آن دقیقاً معادل درآمدهای آن است و سود صفر است. فرصت‌های سود وجود ندارد و خانواده‌ها نیز همچون یک بنگاه در چنین حالتی به‌سر می‌برند. اساس توسعه اقتصادی، قطع این جریان دوری است که به‌شکل یک "نوآوری" اتفاق می‌افتد. نوآوری، ساخت ماشین و ابزار جدید را ضروری می‌سازد. این نوآوری از سه طریق اتفاق می‌افتد: جایگزینی ماشین‌آلات و ابزارهای غیرقابل استفاده فعلی، انتظار کسب سودهای انحصاری از یک زمینه جدید و تولید محصول جدیدی که مردم برای خرید آن کالا حاضر به کاهش پس‌اندازهای خود باشند. او خودش بر راه دوم تأکید می‌ورزد. به‌علاوه، او به‌طور جدی بر لزوم وجود "کارآفرینان" تمرکز می‌کند و بیان می‌دارد که این افراد با کشف فرصت‌های نوین، جریان عظیمی از سرمایه‌گذاری‌ها و سودها را به‌راه می‌اندازند.

شومپیتر نوع آوری را به‌پنج شکل طبقه‌بندی می‌کند:

- ۱ تولید کالای جدید
 - ۲ به‌کارگیری فن‌آوری یا روش جدید تولید
 - ۳ به‌وجود آوردن یا کشف بازارهای جدید
 - ۴ دسترسی به‌مواد اولیه جدید
 - ۵ ایجاد سازمان‌های جدید مثل شرکت‌های بزرگ سهامی یا انحصاری
- شومپیتر اساساً از سه نوع دوره اقتصادی صحبت می‌کند:
- ۱ دوران‌های بلندمدت (۶۰-۵۰) سال
 - ۲ دوران‌های میان‌مدت (۹-۸) سال
 - ۳ دوران‌های کوتاه‌مدت ۴۰ ماه

شکست نظام سرمایه‌داری: شومپیتر عدم تقویت و فراموش شدن نوآوران را عامل عدم رشد شرکت‌های

بزرگ می‌داندست که باعث از بین رفتن نظام سرمایه‌داری می‌شود.

۱۰-۳- نظریه کینز^{۷۸}

کینز در پاسخ به اوضاع رکود اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۲ که جهان سرمایه‌داری را فراگرفته بود، نظریه خود را برای تبدیل رکود اقتصادی به رونق و شکوفایی، در کتابی تحت عنوان "نظریه عمومی" در سال ۱۹۳۶ ابراز داشت. در طول سال‌های رکود بزرگ، درآمد ملی آمریکا از ۸۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۰ با تنزل پیاپی، پس از چهار سال به حدود ۳۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۳ رسید. در این چهار سال، سطح زندگی به‌بسیار سال قبل برگشته بود و تولید ناخالص ملی یکباره نصف شد. خیل انبوه بیکاران در همه جا سرگردان و حیران بودند.

برخلاف نظریه آدام اسمیت، هیچ آمیدی به‌ساز و کار خود-تنظیمی بازار وجود نداشت. در این زمان، کینز در نظریه خود بر خود-تنظیمی اسمیت ایرادات زیر را وارد ساخت: نخست، اقتصادی که دچار کساد و رکود شود، ممکن است در همان وضعیت بماند. یعنی، هیچ عامل درونی در این حالت وجود ندارد که آن را نجات دهد. دوم، پیشرفت به سرمایه‌گذاری بستگی دارد. زیرا، اگر پس‌اندازها مورد استفاده قرار نگیرد، حرکت مارپیچی دهشتناک انقباضی آغاز می‌شود. سوم، این که سرمایه‌گذاری در اقتصاد به‌منزله لاستیک معیوب است در رانندگی. بی آنکه بازرگان مقصر باشد، همواره در معرض تهدید اشباع است و اشباع متضمن کاهش اقتصادی است.

کینز با بررسی وضع وخیم اقتصادی-اجتماعی، راه‌حل را دخالت دولت در موقعیت ناکارایی ساز و کار بازار می‌دانست. زیرا، نظریه عمومی به‌روشنی خاطر نشان می‌سازد فاجعه‌ای که در آمریکا و در واقع، در تمام دنیای غرب رخ داده، فقط به دلیل کافی نبودن سرمایه‌گذاری در بخش بازرگانی بوده و از این رو، درمان آن کاملاً منطقی است. هر گاه فعالیت‌های بازرگانی نتوانند گسترش یابند، حکومت باید این بیمار را معالجه کند. اگر مؤسسه خصوصی قادر نباشد در طرح‌های مهم سرمایه‌گذاری کند دولت باید به‌بهترین وجه ممکن این خلأ را پر کند. احتیاج به حرکت و تحریک، به هر صورتی که باشد، چنان ضروری و الزام‌آور است که تقریباً هر کار و اقدامی بهتر از آن است که دست روی دست گذاشته شود و کاری انجام نگیرد. اگر مستقیماً نمی‌شود سرمایه‌گذاری را به حرکت در آورد، دست کم بخش مصرف را که می‌توان تحریک کرد.

از دهه چهل میلادی به بعد، درست بعد از جنگ جهانی دوم، دخالت دولت در اقتصاد و سرمایه‌گذاری‌های گوناگون یا انجام دادن هزینه‌های اجتماعی، مخارج زیربنایی اقتصادی، نظامی و غیره، به امری متداول برای جلوگیری از رکود اقتصادی تبدیل شد. اگر کلاسیک‌های جدید دخالت دولت را فقط به عنوان نظارت دولتی قبول داشتند، کینز نظام بازار را حتی در وضعیت رقابتی ناکارا می‌دانست. کینز بیان می‌کند که نظام بازار مدام در معرض بی‌ثباتی مزمین است و نمی‌تواند بهره برداری کامل از صنایع مولد جامعه را تضمین کند. کینز نه تنها نیاز مداخله جدی دولت در امور اقتصادی را آشکار می‌سازد، بلکه اعلام می‌دارد که امساک از مصرف، لزوماً فضیلت اجتماعی نیست. همچنین، کینز ابراز می‌دارد که نظام بازار اساساً وقتی خوب عمل می‌کند که بخت یار باشد. چنین نظامی در اوضاع مساعد می‌تواند به دستاوردهای تولیدی چشمگیری برسد، اما بی‌ثباتی جزء سرشت آن است. بنابراین، دولت‌ها مسئولیت عمده تنظیم و ارشاد اقتصاد را بر عهده می‌گیرند تا بازار همه توان خود را ظاهر گرداند.

یافته‌های کینز به میزان زیادی در اندیشه و خط‌مشی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری جذب شد. اقتباس شیوه کینز یکی از عوامل مهمی بود که ثبات زیادی به اقتصاد این کشورها در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی بخشید. کینز مانند فردریک لیست^{۷۹} و برخی از کلاسیک‌های جدید، لزوم دخالت دولت در اقتصاد را مطرح می‌سازد. به علت فقدان سازوکار خود-تعادلی در اقتصاد، کینز دخالت اقتصادی دولت را در دوره‌های کساد برای پشت سر گذاشتن بحران اقتصادی ضرورتی حیاتی می‌داند. برای وی اینکه در بلندمدت بر اثر به‌کارگیری این سیاست چه بر سر اقتصاد خواهد آمد، مسئله مهمی نیست. او درباره اقتصادی که در حال نابودی است می‌اندیشید و برای رهایی آن از مرگ راه‌حل ارائه می‌کند.

⁷⁸ John Maynard Keynes⁷⁹ Friedrich List

۱۱-۳- نظریه هارود- دومار^{۸۰}

هارود^{۸۱} و دومار^{۸۲} در دهه ۴۰ میلادی دو نظریه مستقل ارائه کردند که هر چند به صورت مستقل ارائه شده بود، اما به دلیل مشابهت‌ها در بسیاری از کتاب‌های آموزشی، نظریه آن‌ها به صورت تلفیقی ارائه می‌شود. «مدل رشد هارود- دومار» که از مهم‌ترین نظریه‌های رشد مبتنی بر نظریات کینز می‌باشد، طی دو دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی نظریه غالب در اقتصاد جهانی بود.

هارود و دومار سعی کردند تئوری رشد اقتصادی خود را بر پایه دستیابی به درصد رشد یکنواخت لازم برای رشد بی‌وقفه و ملایم در یک اقتصاد مشخص استوار سازند. هر چند که مدل‌های رشد این دو اقتصاددان از نظر جزئیات متفاوت است، اما هر دو به نتیجه یکسانی می‌رسند و سرمایه‌گذاری، نقش اساسی در روند رشد اقتصادی بازی می‌کند. در این مدل، سرمایه‌گذاری دو خصوصیت زیر را داراست:

۱ ایجاد درآمد (که به اثر تقاضا شهرت دارد).

۲ افزایش ظرفیت‌های تولیدی اقتصاد از طریق افزایش در موجودی سرمایه (که به اثر عرضه شهرت دارد).
اگر سرمایه‌گذاری خالص به‌نحو مداوم افزایش داشته باشد، تولید و درآمد حقیقی نیز رشد خواهد داشت. اما، مسئله اینجاست که کدام درصد رشد سرمایه‌گذاری موجب رسیدن به اشتغال کامل می‌شود. پاسخ این دو اقتصاددان این است که برای ایجاد اشتغال کامل لازم است که درآمد سالانه با همان میزانی رشد کند که تولید کل افزایش می‌یابد و تولید نیز باید با همان میزان افزایش یابد که ظرفیت‌های تولید موجودی سرمایه رشد کرده است.

اگر Δ نرخ رشد درآمد سالانه = نرخ رشد تولید کل = نرخ رشد ظرفیت‌های تولیدی موجودی سرمایه $\{$ آنگاه Δ اشتغال کامل در اقتصاد یک کشور متحقق خواهد شد $\}$

اگر میزان رشد درآمد و تولید با یکدیگر برابر نباشند، نرخ سرمایه‌گذاری و به تبع آن، تولید و موجودی سرمایه در طول زمان نوسان خواهد داشت. برای مثال، اگر میزان رشد درآمد بیشتر از میزان رشد تولید باشد، پس‌انداز افزایش یافته و به تبع آن، وجوه (منابع مالی) بیشتری در اختیار سرمایه‌گذاران قرار می‌گیرد. نتیجه این امر، افزایش سرمایه‌گذاری (در غالب ایجاد طرح‌های تولیدی جدید یا خرید تجهیزات به‌منظور اجرای طرح‌های توسعه) می‌باشد. با افزایش سرمایه‌گذاری نیز تولید افزایش می‌یابد. این سیکل موجب می‌شود در دوره بعد، رشد تولید افزایش یافته و با رشد درآمد برابر شود. لذا، می‌توان گفت که مساوی نبودن رشد تولید و رشد درآمد موجب می‌شود که اقتصاد از مسیر رشد یکنواخت خود منحرف شود و در وضعیت عدم تعادل قرار گیرد. اما، این عدم تعادل به صورت خود به خود و از طریق تغییر در حجم سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه از بین می‌رود.

اگر هدف، تثبیت اشتغال کامل در بلندمدت باشد، سرمایه‌گذاری‌های خالص باید با نرخ معین به‌طور مداوم افزایش یابند. این امر نیز نیازمند افزایش مداوم درآمد حقیقی با نرخ کافی است تا بتواند استفاده کامل از موجودی‌های رو به‌تزايد سرمایه را تضمین کند. این میزان رشد درآمد حقیقی مورد نیاز «درصد رشد تضمین شده» یا «درصد رشد ظرفیت کامل» نامیده می‌شود. مدل هارود و دومار فرضیات متعددی دارد که می‌توان به وجود اشتغال کامل در سطح درآمد تعادلی (از بدو شروع تحلیل)، نبود دولت، عدم وجود تجارت خارجی (اقتصاد بسته)، در نظر نگرفتن استهلاک کالاهای سرمایه، ثابت بودن نسبت سرمایه به نیروی کار برای تولید، ثابت بودن نسبت سرمایه به تولید، ثابت بودن نسبت پس‌انداز به تولید، ثابت بودن میل نهایی به پس‌انداز، ثابت بودن سطح قیمت‌ها (تورم صفر) و ثابت نرخ بهره اشاره کرد.

هر اقتصادی می‌بایست نسبت معینی از درآمدش را پس‌انداز کند تا به‌عنوان سرمایه‌گذاری جدید به رشد منجر شود. در این مدل فرض می‌شود رابطه اقتصادی مستقیمی بین نرخ کل موجودی سرمایه K و تولید ناخالص

⁸⁰ Harrod-Domar model

⁸¹ Sir Henry Roy Forbes Harrod

⁸² Evsey David Domar

ملی Y وجود دارد، به طوری که نسبت K/y ثابت باشد. همچنین، فرض کنید کل سرمایه‌گذاری جدید I با پس‌انداز S تأمین می‌شود به بیان دیگر، تمام پس‌انداز، سرمایه‌گذاری می‌شود: (اندیس t مبین زمان است).

$$I_t = S_t$$

ضریب ثابت پس‌انداز یا همان نرخ پس‌انداز می‌باشد، خواهیم s با فرض که پس‌انداز نسبت ثابتی از درآمد ملی است. داشت:

$$S_t = sY_t$$

از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری را می‌توان به صورت افزایش در موجودی سرمایه K بیان کرد:

$$I_t = \Delta K$$

در این مدل فرض می‌شود نسبت سرمایه به تولید ثابت باشد $K=K/Y$ لذا باید نسبت تغییرات نیز ثابت باشد:

$$K = \Delta K / \Delta Y \rightarrow \Delta K = K \Delta Y$$

با توجه به برابری سرمایه‌گذاری با پس‌انداز و پس‌انداز با تغییرات موجودی سرمایه، خواهیم داشت:

$$I_t = S_t = \Delta K = K \Delta Y \rightarrow S_t = K \Delta Y$$

در معادله فوق به جای پس‌انداز مقدار sY_t را قرار می‌دهیم:

$$sY_t = K \Delta Y \rightarrow s/k = \Delta Y_t / Y_t$$

سمت راست معادله فوق درصد رشد تولید را نشان می‌دهد (نسبت تغییرات تولید در طول زمان به تولید) که آن را با g نشان می‌دهیم:

$$g = s/k$$

این رابطه نشان می‌دهد که در مدل رشد هارود-دومار، میزان رشد اقتصادی به وسیله نرخ پس‌انداز و نسبت سرمایه به تولید تعیین می‌شود. به نحوی که رشد اقتصادی با پس‌انداز رابطه مثبت و با سرمایه رابطه معکوس (منفی) دارد. با توجه به اینکه هارود و دومار فرض کرده‌اند اقتصاد در اشتغال کامل قرار دارد، لذا مازاد نیروی کار (نیروی کار بیکار) وجود ندارد. برای حفظ این روند، باید نرخ رشد تولید با میزان رشد طبیعی جمعیت برابر باشد. ضمناً، با توجه به فرض نسبت ثابت سرمایه به تولید، نرخ رشد سرمایه‌گذاری نیز با درصد رشد تولید برابر خواهد بود. لذا، خواهیم داشت:

$$I = Y = L = g = s/k$$

این معادله مبین این است که اقتصاد باید نسبت معینی از تولید ناخالص خود را پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کند تا بتواند به رشد ثابت برسد.

۱۲-۳- نظریه سولو - سوان^{۸۳}

مدل رشد سولو - سوان یک مدل رشد اقتصادی با ویژگی‌های برون‌زا، بلندمدت و در چارچوب نظریات مکتب کلاسیک است. مدل تلاش می‌کند رشد اقتصادی بلند مدت را با بررسی انباش سرمایه، رشد جمعیت یا نیروی کار، و افزایش در بهره‌وری که به طور معمول پیشرفت فنی شناخته می‌شود توضیح دهد. هسته‌ی اصلی این مدل تابع تولید تراکمی نئوکلاسیک کاب داگلاس^{۸۴} است، که این امر ارتباط با مبانی اقتصاد خرد را فراهم می‌کند. این مدل به طور مستقل توسط دانشمندان رابرت سولو^{۸۵} و تریور سوان^{۸۶} در سال ۱۹۵۶ توسعه یافته، جایگزین مدل پساکینزینی هارود - دومار شد. به دلیل ویژگی‌های جذاب آن، این مدل نقطه‌ی شروع مناسبی شد برای بسط‌ها و

⁸³ Solow-Swan model

⁸⁴ Cobb Douglas

⁸⁵ Robert Solow

⁸⁶ Trevor Swan

توسعه‌های متنوع دیگر. دلیل پذیرش الگوی سولو-سوان، استفاده از تابع نئوکلاسیکی، فرض بازده ثابت نسبت به مقیاس، قانون بازده نزولی در داده و وجود کشش جانشینی مثبت بین داده‌ها بود. این تابع تولید، با قانون نرخ ثابت پس‌انداز برای ایجاد الگوی تعادل عمومی بسیار ساده در اقتصاد ترکیب شده است. اولین پیشبینی این مدل‌ها، که به‌طور جدی در سال‌های اخیر تصریح شده‌اند، همگرایی مشروط است. پایین بودن سطح اولیه تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی، که با موقعیت بلندمدت یا تعادل حالت پایدار ارتباط دارد، باعث سریع‌تر شدن میزان رشد می‌شود. این خاصیت ناشی از فرض بازده نزولی سرمایه است. اقتصادهایی که نسبت سرمایه به کارگر کمتری دارند، به‌نرخ‌های بازده بالا و درصدهای رشد زیاد متمایل هستند. همگرایی به این دلیل شرطی است که سطوح اولیه سرمایه سرانه و محصول در حالت پایدار، وابسته به مدل سولو - سوان، نرخ پس‌انداز، میزان رشد جمعیت و موقعیت تابع تولید است، خصوصیتی که ممکن است در میان اقتصادها بسیار گوناگون باشد.

پیش‌بینی دیگر مدل سولو - سوان آن است که در غیاب پیشرفت‌های پویای فن‌آوری، رشد سرانه، عاقبت متوقف می‌شود. این پیش‌بینی که به‌نظر مالتوس و ریکاردو شباهت دارد، همچنین ناشی از فرض بازده نزولی سرمایه است. به‌ر حال، ما اکنون شاهد درصدهای مثبت رشد سرانه هستیم که می‌تواند در طول یک قرن یا بیشتر ثابت بماند و در عین حال، این درصدهای رشد تمایل به کاهش نداشته باشند. نظریه‌پردازان رشد نئوکلاسیکی در اواخر ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نقص این مدل‌ها را شناختند و با فرض اینکه پیشرفت فنی توسط یک روش برون‌زا ایجاد می‌شود به این مشاجرات خاتمه دادند. این شیوه می‌تواند نظریه را با یک درصد رشد سرانه امکان‌پذیر در بلندمدت وفق بدهد، در حالی که پیشگویی همگرایی شرطی نیز حفظ شده باشد. در هر حال، نقطه ضعف آشکار آن است که درصد رشد سرانه بلندمدت فقط به‌وسیله یک عامل تعیین شده است. میزان پیشرفت فنی که خارج از مدل می‌باشد. نرخ رشد بلند مدت سطح تولید در یک نظریه استاندارد، همچنین به‌میزان نرخ رشد جمعیت و سایر عوامل که برون‌زا هستند، بستگی دارد.

۱۳-۳- نظریه اشتاین رودن

پال روزن اشتاین رودن^{۸۷} (۱۹۸۵ - ۱۹۰۲) اهل لهستان و تابع انگلستان بود. وی از پایه‌گذاران مکتب اتریش است. نظریه مطلوبیت نهایی از دستاوردهای مهم این مکتب اقتصادی است. نظریه رشد اقتصادی رودن تحت عنوان «نظریه فشار همه‌جانبه» یا «جهش بزرگ» یا «فشار بزرگ» نام گذاری شده است. نظریه رشد متعادل ناکید خاصی به‌وجود صرفه جویی‌های خارجی و وجود وابستگی و پیوند متقابل بین بخش‌های مختلف در نظام اقتصادی دارند منظور از صرفه جویی منافی است که به‌طور ناخواسته در اثر فعالیت یک فرد یا یک گروه و یا در واقع یک بنگاه نصیب فرد یا گروهی می‌شود که در آن فعالیت هیچ نقشی ندارد. طرفداران نظریه رشد متعادل معتقدند که برای رهایی از حالت سکون و رکود تولیدی و فقر موجود در جوامع توسعه‌نیافته باید یک تلاش همه‌جانبه در کلیه بخش‌های اقتصادی صورت پذیرد که حداقل تلاش جهت رسیدن به توسعه اقتصادی ضروری است و این شروع سریع زمینه را برای رشد سایر سطوح و بالا بردن قدرت تولیدی آنها فراهم آورد. اشتاین رودن نظریه توسعه اقتصادی خود را در یک جمله خلاصه می‌کند: "طبیعت خیز برمی‌دارد". این جمله دقیقاً مخالف عبارت "طبیعت خیز بر نمی‌دارد" آلفرد مارشال^{۸۸} است. نظریه رشد اقتصادی رودن تحت عنوان "نظریه فشار همه‌جانبه" یا "جهش بزرگ" یا "فشار بزرگ" نام‌گذاری شده است. ابتدا، فرضیات مدل را می‌آوریم و سپس نظریه را توضیح می‌دهیم.

فرضیات مدل

- ✓ دولت در اقتصاد دخالت می‌کند.
- ✓ فن‌آوری در حال پیشرفت است.
- ✓ توابع تولید تقسیم‌ناپذیر است.
- ✓ مکانیزم بازار به‌تأمین امکانات لازم برای توسعه قادر نیست.

⁸⁷ Paul Rosenstein-Rodan

⁸⁸ Alfred Marshall

رودن در نظریه خود به‌نقش پنج عامل اشاره می‌کند:

- ✓ صرفه‌جویی‌های خارجی
- ✓ وجود وابستگی متقابل بین بخش‌های مختلف اقتصادی
- ✓ وجود جمعیت مازاد روستایی، بیکاری پنهان
- ✓ صرفه‌جویی‌های پولی خارجی
- ✓ سرمایه ثابت اجتماعی

تعریف فشار بزرگ: نظریه رشد متعادل یا فشار بزرگ به‌معنی برنامه‌ریزی جامع و کامل سرمایه‌گذاری

برای رفع موانع موجود بر سر راه توسعه اقتصادی کشورهای در حال گذر است. اقدامات لازم برای توسعه اقتصادی از نظر رودن عبارت است از:

- ۱ تربیت نیروی انسانی ماهر و متخصص
 - ۲ سرمایه‌گذاری وسیع و همزمان در تمام بخش‌های اقتصادی
- رشد متعادل اقتصادی به‌معنی ایجاد تعادل بین صنایع و بخش‌های مختلف اقتصادی است که کالاهای مصرفی و کالاهای سرمایه‌ای تولید می‌کنند. رشد متعادل نمایانگر ایجاد تعادل بین دو بخش کشاورزی و صنعت و نیز بین بخش صادرات و بخش‌های داخلی است. رشد متعادل شامل ایجاد تعادل بین سرمایه‌گذاری‌های بالاسری اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم مولد از یک طرف و تعادل بین صرفه‌جویی‌های خارجی عمودی و افقی از طرف دیگر است.

نقطه عطف نظریه رشد متعادل اقتصادی

نورکس، پربیش سینگر و میردال از منتقدین تجارت آزاد بین‌المللی هستند. آنها معتقدند این تجارت آزاد یک تقسیم کار نابرابر بین -المللی بین کشورهای در حال گذر و کشورهای صنعتی ایجاد نموده طبق نظریه تجارت آزاد بین‌المللی کشورهای در حال گذر در تولید کالاهای کشاورزی و محصولات اولیه و کشورهای صنعتی در تولید کالاهای ساخته شده برتری نسبی دارند. رودن، مخالف صنعتی شدن با الگوی روسیه است. زیرا، به‌نظر وی، روند صنعتی شدن از طریق خودکفایی، تقسیم کار بین‌المللی را کاهش می‌دهد. وی شیوه جدیدی را برای صنعتی شدن مناطق اروپای شرقی ارائه می‌کند که بر جریان سرمایه و وام‌دهی خارجی مبتنی است. بر اساس تقسیم کار بین‌المللی، منطقه اروپای شرقی در صنایع کاربر مزیت نسبی دارد و می‌تواند کالاهایی که به‌نیروی کار بیشتری نیاز دارد، تولید و با قیمت ارزان‌تر از سایر کشورها، صادر کند. رودن برای تأمین مخارج سرمایه‌گذاری راه‌های زیر را پیشنهاد می‌کند:

- ۱ کاهش واردات کالاهای مصرفی
- ۲ افزایش صادرات
- ۳ استقراض

تقسیم‌ناپذیری‌های اقتصاد

زمانی که یک پدیده را بتوان به‌اجزای بسیار کوچک تقسیم کرد، آن پدیده تقسیم‌پذیر است. وقتی می‌توانید منحنی عرضه را به‌صورت یک خط یا منحنی از چپ به‌راست صعودی رسم کنید، فرض تقسیم‌پذیری را پذیرفته‌اید زیرا می‌توانید بی‌نهایت نقطه را به‌یکدیگر وصل کنید. رودن سه نوع تقسیم‌ناپذیری را در فرایند توسعه برای ایجاد صرفه‌جویی‌های خارجی ذکر می‌کند:

- ✓ تقسیم‌ناپذیری تقاضاها یا مکمل بودن تقاضاها
- ✓ تقسیم‌ناپذیری عرضه پس‌اندازها
- ✓ تقسیم‌ناپذیری تابع تولید، به‌خصوص تقسیم‌ناپذیری هزینه‌های بالاسری اجتماعی (نظیر دفاع ملی، شبکه راه‌ها، بهداشت، آموزش) یا یک کاسه بودن سرمایه.

بر اساس نظریه رشد متعادل برای رهایی از دایره فقر و عقب ماندگی باید سرمایه‌گذاری‌های وسیع و همزمان در بخش‌های متعدد و مختلف صورت بگیرد. بنظر رشد متعادل یکی دیگری از ابزارهای دستیابی به رشد وجود بازار که برای ایجاد ارتباط بین عرضه و تقاضا بکار می‌رود.

۱۴-۳- نظریه راگنار نورکس

راگنار نورکس^{۸۹} از نظریه پردازان رشد متعادل اقتصادی است. نورکس مشکل کشورهای در حال گذر را وجود دوره‌های باطل فقر می‌داند و می‌گوید: سطح درآمدهای پایین در ممالک عقب‌مانده، بازتاب بازدهی یا قدرت تولید در سطح پایین است. اما این نیز خود ناشی از کمبود سرمایه می‌باشد و کمبود سرمایه نیز معلول محدود بودن ظرفیت پس‌انداز جامعه است. نورکس راه خارج شدن از دوره‌های باطل فقر را سرمایه‌گذاری همه جانبه در کلیه بخش‌های اقتصادی می‌داند و تأکید می‌کند سرمایه‌گذاری‌های مجزا و انفرادی مشکل کشورهای در حال گذر راه حل نخواهد کرد. تنها راه فرار از دوره‌های باطل فقر سرمایه‌گذاری در سطح وسیعی از صنایع مختلف است.

نورکس با نقص تجارت خارجی یا گسترش محصولات بازار داخلی و نهایتاً ایجاد توسعه اقتصادی مخالف است و در مقابل بر نقش بازارهای داخلی تأکید می‌کند وی معتقد است در زمان عدم وجود تقاضای خارجی برای محصولات داخلی باید فرایند توسعه را از طریق گسترش بازارهای داخلی ادامه داد برای این کار باید قدرت تولید را ارتقاء داد با افزایش قدرت تولیدی، قدرت خرید افراد جامعه بالا می‌رود و بازار لازم برای جذب محصولات تولید شده فراهم می‌شود نورکس با انکار نقش تجارت خارجی برای رهایی از بازارهای محدود داخلی و تأکید به نقش بازارهای داخلی در ایجاد توسعه دور باطل دیگری را مطرح می‌کند نورکس معتقد است که گریز از بن‌بست دوره‌های فقر نیازمند سرمایه‌گذاری‌های گسترده و همزمان در دامنه وسیعی از صنایع مختلف است.

۱۵-۳- نظریه ریچارد. آر نلسون

ریچارد نلسون^{۹۰} در سال ۱۹۵۶ نظریه خود را تحت عنوان «دام تعادل در سطح پایین» در مقاله‌ای ارائه کرد. نظریه وی شبیه نظریه مالتوس در مورد جمعیت است. وی معتقد است، اگر درآمد سرانه از حداقل معیشت تجاوز کند، جمعیت افزایش می‌یابد. برای خروج از دور باطل فقر باید تلاش کرد تا رشد درآمد سرانه از رشد جمعیت بیشتر باشد. همچنین، باید تلاش کرد تا درآمد سرانه از یک سطح حداقلی که در آن سطح پس‌انداز صفر است تجاوز کند تا بتوان پس‌انداز و به‌دنبال آن سرمایه‌گذاری کرد. نلسون نظریه خود را در مدلی بسیار ساده با فرضیاتی ارائه کرده است در این بخش ابتدا فرضیات مدل او را ذکر می‌کنیم و سپس مدل او را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فرضیات ریچارد. آر نلسون

- ✓ نسبت نیروی کار به جمعیت ثابت است.
- ✓ رشد جمعیت تابعی از رشد درآمد سرانه است.
- ✓ سرمایه‌گذاری تابع پس‌انداز است.
- ✓ افزایش زمین‌های زیر کشت سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود.
- ✓ ورود و خروج سرمایه‌های خارجی آزاد است.
- ✓ دولت در فعالیت‌های اقتصادی دخالت می‌کند.

نلسون یک مدل ساده را با سه رابطه مشخص ارائه کرد این سه رابطه عبارتند از:

- ✓ **رابطه درآمدی:** در نظریه نلسون یک معادله برای تعیین درآمد وجود دارد. این معادله شبیه تابع تولید است. درآمد، تابعی از ذخیره سرمایه ثابت، اندازه جمعیت، سطح فن‌آوری و شیوه تولید رایج در جامعه است.

⁸⁹ Ragnar Nurkse

⁹⁰ Richard R. Nelson

- ✓ **رابطه سرمایه‌گذاری** : نلسون سرمایه‌گذاری خالص را افزایش مقدار زمین‌های زیر کشت، به علاوه پس‌اندازهایی تعریف می‌کند که طی یک دوره به سرمایه‌گذاری تبدیل می‌شوند. رابطه سرمایه‌گذاری به صورت زیر تعریف می‌شود: $I = \text{سرمایه‌گذاری خالص}$ ، $S = \text{پس‌انداز}$ ، $L = \text{زمین‌های اضافی}$
- ✓ **رابطه جمعیتی**: میزان رشد جمعیت رابطه مستقیم با سطح درآمد سرانه دارد. با کاهش درآمد سرانه، میزان مرگ و میر افزایش و جمعیت کاهش می‌یابد تا درآمد سرانه به تأمین حداقل معاش برای جمعیت موجود قادر باشد. وقتی درآمد سرانه به سطحی بالاتر از سطح حداقل معاش برسد، افزایش درآمد سرانه تأثیر ناچیزی بر کاهش میزان مرگ و میر دارد.

وضعیت اجتماعی و فن‌آورانه دام تعادل در سطح پایین

- ✓ کمیابی زمین‌های کشت نشده که امکان کشت آن‌ها وجود داشته باشد.
 - ✓ استفاده از روش‌های تولید با بازدهی پایین و ناکارآمد.
 - ✓ تمایل اندک برای سرمایه‌گذاری درآمدهای اضافی به منظور افزایش سرمایه‌گذاری سرانه.
 - ✓ همبستگی شدید بین نرخ رشد جمعیت و درصد رشد درآمد سرانه.
- راه‌های خروج از دام تعادل در سطح پایین**
- ✓ اصلاح شیوه‌های تولید در کلیه بخش‌های اقتصادی
 - ✓ اتخاذ سیاست‌های مناسب توزیع درآمد
 - ✓ ایجاد وضعیت مناسب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برای اجرای برنامه‌های رشد متعادل اقتصادی
 - ✓ تغییر ساختار جمعیتی در مسیر کاهش میزان زاد و ولد
 - ✓ افزایش سرمایه‌گذاری از طریق برنامه‌ریزی حکومت مرکزی
 - ✓ ایجاد وضعیت لازم برای ورود سرمایه‌های خارجی

۱۶-۳- نظریه آلبرت هیرشمن^{۹۱}

آلبرت اوتو هیرشمن (زاده ۷ آوریل ۱۹۱۵ در برلین و درگذشته ۱۰ دسامبر ۲۰۱۲ در نیوجرسی)، اقتصاددان، اندیشمند سیاسی سده بیستم آلمانی و برنده جایزه لیبینکات در سال ۲۰۰۳ به خاطر تألیف کتاب هواهای نفسانی و منافع است. او از مهمترین اندیشمندان نظریه رشد نامتعادل است. بر مبنای این نظریه رشد متعادل نیازمند سرمایه‌گذاری وسیع و همزمان است. در حالی که مشکل اصلی کشورهای توسعه‌نیافته کمبود سرمایه است. با توجه به کمبود سرمایه و سرمایه‌های موجود بایستی این سرمایه‌ها در دسترس بخش‌ها یا صنایعی قرار دهیم که بتوانند نقش لوکوموتیو را برای سایر بخش‌ها یا صنایع ایفا کنند.

برای استفاده بهینه از سرمایه‌های موجود از نظر هیرشمن باید به طرح‌های استراتژیک توجه کرد. بنابراین، می‌بایستی آن دسته پروژه‌های سرمایه‌گذاری انتخاب شوند که در روند توسعه اقتصادی حداکثر پیوندها را ایجاد کند. به نظر وی، صنایع فولاد و آهن حداکثر مجموع پیوندها را ایجاد می‌کنند. به نظر هیرشمن، بخش صنعت به دلیل داشتن بیشترین پیوند با سایر بخش‌های اقتصادی برای اجرای طرح‌های استراتژیک مناسب‌تر از بخش کشاورزی است و دلایلی نیز برای آن می‌آورد:

- ✓ همه کشورهای پیشرفته صنعتی هستند.
- ✓ بازده عوامل تولید مانند نیروی کار در بخش صنعت از بخش کشاورزی بیشتر است.
- ✓ از نظر وی، انتخاب صنایع پیش‌تاز به منظور صنعتی شدن به سرمایه‌گذاری بیشتری نیاز دارد و در سه مرحله صورت می‌گیرد:

- مرحله اول صنعتی شدن که با جایگزین کردن صنایع داخلی به جای واردات شروع می‌شود.

⁹¹ Albert Otto Hirschmann

- مرحله دوم صنعتی شدن که اعتقاد بر این است که باید صنایع مونتاژ ایجاد شود تا زمینه فرهنگ سازی و کسب مهارت‌ها در جامعه فراهم شود.
 - مرحله سوم صنعتی شدن که ایجاد صنایع سنگین و مادر مانند فولاد و بالاخره ایجاد صنایع بسیار فنی و تخصصی مانند صنایع پتروشیمی و الکترونیکی مد نظر است.
- رشد نامتعادل به معنی دقیق کلمه زمانی رخ می‌دهد که بعضی از بخش‌های اقتصادی، نقش رهبری را در فرایند توسعه برعهده گیرند و قبل از سایر بخش‌ها به سوی توسعه گام بردارند.
- تفاوت نظریه رشد متعادل و نظریه رشد نامتعادل در این است که رشد سریع‌تر برخی از بخش‌های اقتصاد به عدم تعادل منتهی می‌شود و این بخش‌ها نقش پیشرو یا رهبر را در امر توسعه اقتصادی برعهده دارند.

فرضیات

- ✓ اقتصاد مختلط و مشتمل بر فعالیت بخش خصوصی و بخش دولتی است.
- ✓ بازار نقش اساسی در توسعه اقتصادی دارد.
- ✓ بخش‌های اقتصادی با یکدیگر پیوند دارند.

مدل

هیرشمن معتقد است سرمایه‌گذاری را باید در بخش‌های خاص که بازده بیشتری نسبت به سایر بخش‌ها دارند شروع کنیم تا سایر بخش‌ها به دنبال بخش‌های پیش‌تاز حرکت کنند. هیرشمن می‌گوید هدف ما باید به جای حذف عدم توازن، ابقای آن باشد. چون منافع و مضار موجود در یک اقتصاد رقابتی از علائم این پدیده‌ها است. اگر هدف، ادامه پیشرفت یک اقتصاد است، وظیفه یک برنامه توسعه عبارت است از: حفظ فشارها، بی‌تناسبی‌ها و عدم تعادل‌ها. وفق این مدل هر سرمایه‌گذاری سه نوع تأثیر بر اقتصاد دارد:

- ✓ پیوندهای پیشین: پیوندهایی هستند که موجب تشویق و ترغیب سرمایه‌گذاری در مراحل قبلی تولید می‌شوند.
- ✓ پیوندهای پسین: پیوندهایی هستند که موجب تشویق و ترغیب سرمایه‌گذاری در مراحل بعدی تولید می‌شوند.
- ✓ پیوندهای هم‌سطح: پیوندهایی هستند که موجب تشویق و ترغیب سرمایه‌گذاری در صنایع مشابه می‌شوند.

نامتعادل ساختن اقتصاد از طریق سرمایه‌گذاری در طرح‌های بالاسری اجتماعی

طرح‌های بالاسری اجتماعی، طرح‌هایی هستند که بدون آن‌ها فعالیت‌های مولد در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات نمی‌تواند تداوم یابد. این طرح‌ها شامل سرمایه‌گذاری در بهداشت، آموزش، حمل و نقل، مخابرات، گاز، آب و برق است. اجرای این طرح‌ها زمینه فعالیت بخش خصوصی را فراهم می‌سازد. چون امکانات اقتصادی محدود است، اجرای طرح‌های بالاسری اجتماعی در مراحل اولیه توسعه، اقتصاد را نامتعادل خواهد کرد. ولی بعد از انجام دادن چنین طرح‌هایی، سایر بخش‌ها نیز رشد خواهد کرد.

نامتعادل کردن اقتصاد از طریق اجرای طرح‌های مستقیماً مولد

دولت می‌تواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در طرح‌های مستقیماً مولد مشارکت کند. اگر اجرای طرح‌های مستقیماً مولد قبل از طرح‌های بالاسری اجتماعی انجام شود، هزینه‌های تولید افزایش می‌یابد. و به علت فشارهای سیاسی، سرمایه‌گذاری در طرح‌های بالاسری اجتماعی نیز تشویق می‌شود. چون سرمایه‌گذاری به‌دو دلیل صورت می‌گیرد:

- ۱ انتظار از سود دهی آتی
- ۲ فشارهای سیاسی

تجارت خارجی

هیرشمن در مورد تجارت خارجی معتقد است که کشورهای در حال گذر باید استراتژی جانشینینی واردات را انتخاب کنند و صنایع داخلی را جایگزین کالاهای وارداتی سازند. وی شرط موفقیت این استراتژی را وجود بازار داخلی برای صنایع جایگزین اعلام می‌کند. البته، هیرشمن با بستن درهای کشور مخالف است و ذکر می‌کند که می‌توان قطعات مجزا را وارد کرد و در واحدهای تولیدی در داخل کشور آن‌ها را سرهم کرد و محصول مونتاژ شده تولید کرد. در مراحل بعدی می‌توان با استفاده از کالاهای سرمایه‌ای وارداتی، قطعات را در داخل تولید کرده و سپس، کالای نهایی را تولید کرد.

۱۷-۳- نظریه لوئیس- فی- رانیس

لوئیس- فی- رانیس^{۹۲} اولین و مشهورترین مدل توسعه‌ای است که به‌طور ضمنی به‌فرایند مهاجرت از روستا به‌شهر توجه کرد، مدل آرتور لوئیس^{۹۳} (۱۹۵۴) است که بعداً توسط جان فی^{۹۴} و گوستاو رانیس^{۹۵} (۱۹۶۱) فرموله شده و توسعه یافت. این مدل به‌عنوان نظریه عمومی فرایند توسعه «نیروی کار مازاد» ملت‌های جهان سوم در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی شناخته شد. در این مدل، اقتصاد شامل دو بخش است:

۱. بخش سنتی یا بخش روستایی موجود که مشخصه آن بهره‌وری بسیار پایین و مازاد نیروی کار است.
۲. بخش صنعتی یا درون‌شهری که بهره‌وری آن بالاست و نیروی کار، به‌تدریج از بخش روستایی جذب آن می‌شود.

این مدل بر فرایند انتقال نیروی کار و رشد اشتغال در بخش صنعتی (مدرن)، تمرکز می‌کند که ناشی از گسترش و رشد تولید در آن است. سرعت این انتقال، به‌میزان تراکم سرمایه صنعتی در بخش مدرن وابسته است. میزان تراکم سرمایه نیز به‌مازاد سودهای به‌دست آمده در بخش مدرن بستگی دارد. فرضیات اساسی این نظریه این است که سرمایه‌داران، تمامی سودهای حاصله را دوباره سرمایه‌گذاری می‌کنند و سطح دستمزدها در بخش شهری ثابت بوده و مقداری (حدود ۳۰ درصد) بالاتر از مناطق سنتی روستایی است. با وجود این، عرضه نیروی کار به‌مناطق شهری کاملاً کشش‌پذیر و پرجاذبه محسوب می‌شود. این جریان تا جایی ادامه می‌یابد که همه نیروی کار مازاد بخش سنتی (روستایی)، جذب بخش مدرن شهری شوند. از آن به‌بعد، منحنی عرضه نیروی کار شیب مثبت خواهد داشت. به‌این معنی که اشتغال و دستمزد شهری با یکدیگر رشد خواهند کرد. انتقال ساختاری اقتصاد با ایجاد تعادل در جابه‌جایی فعالیت‌های اقتصادی از بخش کشاورزی روستایی به‌صنعت شهری اتفاق خواهد افتاد.

اندیشمندان و صاحب‌نظران توسعه اقتصادی با بررسی وضعیت کشورهای مختلف جهان به‌کندوکاو در این حوزه پرداختند. نظریات و رویکردهای مختلفی در زمینه ریشه و علل اصلی فرایند توسعه و توسعه‌یافتگی در کشورهای مختلف جهان ارائه شد که عبارتند از:

۱. **رویکرد تفاوت در منابع خدادادی (داده‌ها) و مواهب طبیعی:** برخی اندیشمندان نحوه توزیع منابع را در مناطق مختلف جهان تبیین‌کننده نظم و قوانین طبیعی حاکم بر دنیا می‌دانند. اگر توزیع منابع و وضعیت را داده شده و برون‌زا فرض کنیم، انتخاب محل سکونت انسان‌ها بین مناطق از این توزیع تبعیت خواهد کرد. بر این اساس، وفور منابع طبیعی و اوضاع جوی مناسب جزء اصول اولیه و علت اساسی حرکت کشورها به‌سوی توسعه محسوب می‌شود.

۲. **رویکرد تفاوت‌های نژادی:** اگر نحوه توزیع انسان‌ها در مناطق جغرافیایی مختلف را همراه با توزیع نژادها و قبایل مختلف در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که پدیده توسعه در برخی مناطق و در میان برخی نژادها بیشتر تحقق یافته است.

⁹² Lewis-Fei-Ranis

⁹³ W. Arthur Lewis

⁹⁴ John Fei

⁹⁵ Gustav Ranis

۳. رویکرد تفاوت‌های ارزشی و فرهنگی: در این دیدگاه، تحلیل‌ها و تفسیرها حول دو محور تمرکز

می‌یابد: ۱. ارزش و انگیزش‌های بازدارنده و مانع رشد؛ ۲. ارزش‌های پیش‌برنده و ارتقادهنده رشد. برای مثال، در تفسیری، ظهور «انسان اقتصادی» و تحولاتی نظیر فردگرایی، عقل‌گرایی، سرمایه‌داری و نظام بازار را با «توسعه» مترادف دانسته و این تغییر و تحولات را نتیجه مستقیم تغییر ارزش‌های حاکم بر جامعه سنتی و تحول به‌سوی ارزش‌های نوین می‌دانند.

۴. رویکرد سیاسی و حاکمیت قدرت‌ها: تأثیر نظام‌های سیاسی در استثمار فکری، سلب آزادی‌های

فردی و اجتماعی و محروم کردن توده‌های مردمی در سطح محلی، ملی و بین‌المللی از حقوق اولیه آن‌ها در جهت بهره‌کشی و استفاده از ثمره اقتصادی آنان، موضوع مورد بحث بسیاری از نظریه‌پردازان است. این رویکرد معتقد است صاحبان قدرت در سطح محلی، ملی و بین‌المللی، استمرار سلطه و بهره‌کشی خود را در اختناق، دیکتاتوری و سرپوش گذاشتن بر آزادی‌های فردی می‌دانند و این امر، علت عقب‌ماندگی جوامع است.

۵. رویکرد تاریخی: مسیر توسعه اقتصادی در این رویکرد، ابتدا با دیدی کلی، به‌مقاطع مختلف تقسیم

شده و پرسش‌هایی مطرح می‌شود که به‌شکل‌گیری دیدگاهی خاص یا طراحی الگوها و نظریه‌های رشد و توسعه می‌انجامد. برخی نظریه‌پردازان، شروع فرایند توسعه اقتصادی را به‌وقوع انقلاب صنعتی در نیمه قرن ۱۸ میلادی در انگلستان، نسبت می‌دهند. اما آرتور لوئیس، پیش‌زمینه وقوع انقلاب صنعتی را به‌وجود انقلاب کشاورزی در قرن پیش از آن، یعنی گذار از اقتصاد معیشتی به‌تولید مازاد می‌داند.

۶. رویکرد دور باطل: بازده پایین اقتصاد معیشتی، تولید و درآمد را صرفاً در حد مصرف معیشتی فراهم

می‌کند و مازاد درآمد نسبت به‌مصرف (پس‌انداز) در حد تولید مجدد همان جریان خواهد بود. در نتیجه، سرمایه‌گذاری برای افزایش ظرفیت‌های تولید مادی یا سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی، ناچیز است و بازدهی تولید در سطح پایین باقی می‌ماند. بنابراین، تداوم دور باطل را بر زندگی معیشتی تحمیل می‌کند.

فصل چهارم: موانع توسعه اقتصادی

یکی از عمده‌ترین موانع در کشورهای در حال توسعه، کمبود ابزارهای سرمایه‌ای در این جوامع است. البته، گاه پیش می‌آید که کمبود تقاضای مؤثر هم می‌تواند مؤثر باشد. ولی، مشکل اصلی که این جوامع با آن روبه‌رو هستند، این است که چگونه می‌توان بر مقدار سرمایه‌گذاری در این جوامع افزود. همین‌جا بگویم و بگذرم که هدف اصلی از افزایش سرمایه‌گذاری نه افزودن بر تقاضای کل در اقتصاد است آن گونه که در اقتصاد کینزی مطرح می‌شود، بلکه به‌واقع ایجاد ظرفیت تولیدی بیشتر است که برای افزودن بر درآمد ملی اهمیت اساسی دارد. در همین‌جا باید به این نکته هم اشاره کنم که از نظر کالسکی^{۹۶}، در فرایند تولید، قابلیت جایگزینی کامل بین عوامل تولید (به‌خصوص کار و سرمایه) وجود ندارد و نسبت بین عوامل تولید به‌واقع ثابت است. این پیش‌گزاره البته دو پیامد دارد:

✓ اول اینکه، همین که یک ابزار سرمایه‌ای به‌کار گرفته شد، دیگر امکان به‌کارگیری نرخ متفاوت کار با آن وجود ندارد؛

✓ دوم اینکه، شیوه‌های تولیدی به‌گونه‌ای است که امکان جایگزینی سرمایه با کار هم ناچیز است. از نظر او، برای ایجاد اشتغال بیشتر در این جوامع باید روش‌های کارطلب به‌کار گرفته شود. و اما به‌کارگیری روش‌های کارطلب موجب می‌شود که تقاضا برای تولیدات کشاورزی افزایش یابد و اینجاست که با توجه به‌درجه حساسیت عرضه نیازهای اساسی زندگی، اقتصاد با موانع زیاد روبه‌رو خواهد شد. به‌عبارت دیگر، آنچه کالسکی می‌گوید این است که حتی اگر در بخش‌هایی از اقتصاد امکان جایگزینی زیاد بین سرمایه و کار وجود داشته باشد، ممکن است این استراتژی با محدودیتی که در دیگر بخش‌ها وجود دارد با موانع و مشکلات روبه‌رو شود.

گسترش ظرفیت تولید در کشورهای در حال توسعه ممکن است با سه مانع روبه‌رو باشد:

۱ بعید نیست سرمایه‌گذاری بخش خصوصی به‌نرخ مطلوب انجام نگیرد. البته، در اینجا دولت می‌تواند با انجام این سرمایه‌گذاری‌ها این کمبود را جبران کند.

۲ بخش تولیدکننده ابزارهای سرمایه‌ای ممکن است ظرفیت مازاد نداشته باشد. بعید نیست در عمل این مانع هم خیلی جدی نباشد، چون در بسیاری از کشورهای در حال توسعه این ابزارها وارداتی هستند و می‌توان با افزودن صادرات یا کاستن از واردات کالاهای لوکس و غیرضروری، منابع مالی لازم را برای واردات ابزارهای سرمایه‌ای فراهم کرد.

۳ فشارهای تورمی ناشی از افزایش تقاضا برای ضروریات زندگی، در وجه عمده مواد غذایی که بخش کشاورزی قادر به‌برآوردن این تقاضای بیشتر نیست.

دومین مانع توسعه عبارت است از موانع موجود بر سر راه افزودن بر تولیدات بخش کشاورزی است. به‌نظر می‌رسد از نظرگاه کالسکی، اقتصاد کشورهای در حال توسعه در وجه عمده دو بخشی است. یعنی، بخش سرمایه‌داری و بخش کشاورزی یا به‌اصطلاح بخش سنتی اقتصاد. اگرچه در بخش سرمایه‌داری اضافه ظرفیت تولید وجود دارد یا می‌تواند با افزایش سرمایه‌گذاری ایجاد شود، ولی چنین وضعیتی در کشاورزی وجود ندارد.

عمده‌ترین نتیجه‌گیری کالسکی از این مباحث این است که باید از افزایش قیمت ضروریات زندگی جلوگیری شود و در ضمن، دولت از قشرها و طبقات کم‌درآمد، مالیات اخذ نکند. با این همه، به‌نظر کالسکی، رشد اقتصاد با نرخ رشد تولید ضروریات زندگی مشخص می‌شود و اگر اقتصادی بخواهد درصد رشدی فزون‌تری از رشد تولید ضروریات زندگی داشته باشد، مداخله یا عدم مداخله دولت تغییری ایجاد نمی‌کند. نتیجه‌اش افزایش تورم و فشارهای بیشتر تورمی خواهد بود. افزایش قیمت ضروریات زندگی موجب می‌شود نرخ واقعی مزد کاهش یابد که

بعید نیست به‌افزایش نرخ پولی مزد منجر شود و به‌این ترتیب، اقتصاد گرفتار مارپیچ تورمی مزد و قیمت بشود. از این بررسی می‌توان دو نتیجه مهم گرفت:

✓ در کنار رشد صنعت یا بخش خدمات، باید برای افزایش تولید ضروریات زندگی هم اقدامات مؤثر انجام بگیرد تا از فشارهای تورمی که منحل توسعه است، کاسته شود.

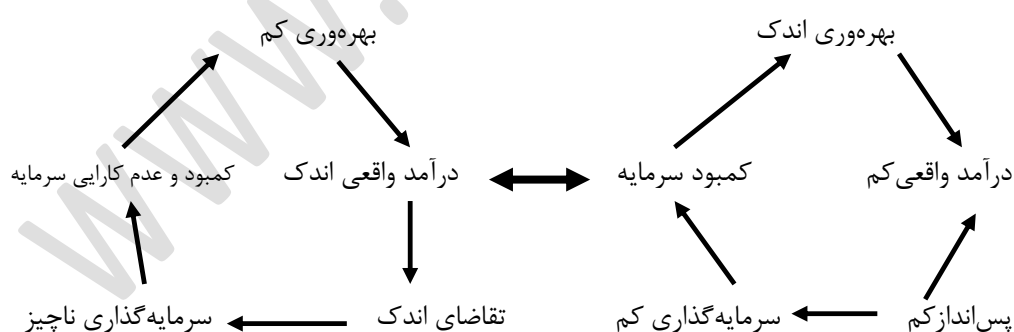
✓ دیدگاه کالسکی درباره تورم، به‌واقع یک دیدگاه ساختارگرایانه است. یعنی، تورم نتیجه ناهمخوانی بخش‌های مختلف اقتصاد با یکدیگر است و به‌همین دلیل، سیاست‌هایی چون کنترل اعتبارات یا سیاست‌های پولی دیگر بر این نوع تورم تأثیر زیادی نخواهد داشت.

درباره بخش کشاورزی در دیدگاه کالسکی عمده‌ترین مشخصه این بخش وجود مازاد کار در آن است و به‌همین خاطر، افزایش اشتغال در این بخش بدون تغییرات اساسی که لازم است، ضرورتاً به‌افزایش تولیدات منجر نخواهد شد. از نظر کالسکی، بخش کشاورزی بدون مداخله دولت برای رفع این موانع قادر به‌افزایش تولید نخواهد بود. یکی از کارهایی که باید انجام بگیرد، در جوامعی که هنوز مالکیت‌های کلان ارضی وجود دارد، اصلاحات ارضی و توزیع زمین بین تولیدکنندگان، تدارک اعتبارات و خدمات بانکی ارزان، آموزش شیوه‌های تولید با بازدهی بیشتر، فراهم کردن کود شیمیایی و ماشین‌آلات کشاورزی ارزاقیمت است تا موانع موجود بر سر افزودن بر عرضه ضروریات زندگی رفع شود.

مهم‌ترین موانع توسعه را می‌توان چنین برشمرد:

۴-۱- فقر و دوره‌های باطل فقر

درحقیقت، مهم‌ترین مانع توسعه اقتصادی کشورهای درحال توسعه، فقر است. فقر باعث به‌وجود آمدن چرخه‌ای می‌شود که از آن به‌عنوان دورباطل فقر یاد می‌شود. این چرخه از آنجا ناشی می‌شود که در کشورهای در حال توسعه، بهره‌وری و کارایی کل به‌دلیل کمبود وعدم کارایی سرمایه، ناکامل بودن بازار، عقب‌ماندگی اقتصادی و توسعه‌نیافتگی اندک است. بهره‌وری نازل، در درآمد واقعی نازل نمود پیدا می‌کند. درآمد ناچیز به‌معنی پس‌انداز ناچیز است و ازطرفی، تقاضای کم نیز عرضه کم را موجب می‌شود. پس‌انداز ناچیز، بهره‌وری کم را سبب می‌شود و این به‌ایجاد درآمدهای واقعی کم و فقر و شروع مجدد دور تسلسل فقر منجر می‌شود. چرخه باطل فقر به‌صورت زیرنمایش داده می‌شود.



۴-۲- کمبود سرمایه

یکی از مهم‌ترین موانع توسعه، کمبود سرمایه است. کمبود سرمایه نیز از دوره‌های باطل فقر نشأت می‌گیرد. فقر هم علتی برای تمرکز ناچیز سرمایه و هم معلول آن است. ذکر یک نکته در اینجا لازم است که سرمایه و ثروت با هم تفاوت دارند. بسیاری از کشورهای درحال توسعه از نظر ثروت ملی نظیر نفت خام، معادل، جنگل، آب و به‌طور کلی اکثر فاکتورهایی که در رشد اقتصادی لازم و مهمند، غنی هستند. اما، همچنان در فرایند رشد و توسعه اقتصادی با کمبود سرمایه مواجه می‌باشند. بنابراین، به‌منابعی که در امر تولید به‌کارگرفته نشوند، ثروت و به‌منابعی

که در امر تولید به کار گرفته شوند سرمایه می‌گویند. در کشورهای در حال توسعه به علت پایین بودن تقسیم کار اجتماعی، نبود فن‌آوری پیشرفته و ارزان و نبود نیروهای متخصص و کارآمد، شرایط چگونگی تبدیل ثروت به سرمایه به وجود نیامده است. از طرفی، کمبود سرمایه در این کشورها به خاطر نبود فرهنگ پس‌انداز مناسب در طبقه متمکن آن است به طوری که بیشتر درآمدهای قشر مرفه و متمکن صرف خرید کالاهای لوکس و مصرفی، سفته بازی و رشوه‌خواری شده و عملاً از جریان تولید دور می‌شود.

۳-۴- موانع اجتماعی - فرهنگی

نورکس، اقتصاددان معروف می‌گوید توسعه اقتصادی تا حد زیادی نه تنها به فراوانی سرمایه، بلکه به خصوصیات فردی، اجتماعی، اوضاع تاریخی و خصوصیات فرهنگی کشورها بستگی دارد. سرمایه برای توسعه اقتصادی لازم است، ولی کافی نیست. در کشورهای در حال توسعه وضعیت فرهنگی و اجتماعی به نحوی سازمان یافته‌اند که امکان توسعه اجتماعی را تا حدی مشکل کرده‌اند. به دلیل ارجحیت طرز تفکر سنتی در جریان ارزشگذاری جامعه، آزادی فردی در اندیشیدن و تصمیم‌گیری، به ویژه در مورد مسائل اقتصادی مانند پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تا حد زیادی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. پول در این جوامع یا گنج می‌شود یا صرف خرید طلا، جواهر، زمین، برپایی جشن‌های عروسی و مراسم سوگواری می‌شود و از چرخه اقتصادی دور می‌ماند. مدیران، برنامه‌ریزان و مأموران اجرایی و سیاستمداران اغلب از افراد و گروه‌های مشخصی بوده و لایق‌ترین و مستعدترین افراد جامعه نیستند. در نتیجه، به عنوان مانعی در مقابل تشکیلات اداری سالم و نیز بنگاه‌های تولیدی بهره‌ور و کارا مقاومت می‌کنند. این عمل سبب ترویج فساد، رشوه‌خواری، پارتی‌بازی، تبعیض و عدم کارایی تشکیلات می‌شود و تشکیلات نامنظم و غیرکارا توسعه اقتصادی را با مشکل مواجه می‌سازد.

آموزش‌های صرف آکادمیک که افراد لازم را برای اشتغال در بدنه دولت و سایر مشاغل اداری تربیت می‌کند و بر آموزش‌های فنی و عملی برتری دارند، فرهنگ مشارکت و کار گروهی در میان مردم این جوامع نهادینه نشده است. مردم از کار به عنوان امر ضروری معاش یاد می‌کنند، نه به عنوان یک عمل مثبت برای پیشرفت جامعه. مصرف‌گرایی و شهرنشینی مایه افتخار و کشاورز و روستازاده بودن، باعث شرمساری است.

۴-۴- کمبود نیروی انسانی متخصص

توسعه‌نیافتگی منابع نیروی انسانی در کشورهای در حال توسعه یکی از موانع مهم در توسعه اقتصادی این کشورهاست. بجز معدودی از این کشورها، اکثر آن‌ها فاقد نیروی کار ماهر و متخصص لازم برای توسعه همه‌جانبه در اقتصاد هستند. منابع انسانی توسعه‌نیافته، خود را از طریق بهره‌وری ناچیز نیروی کار عامل، عدم تحرک جغرافیایی و اقتصادی، محدود بودن تخصص‌ها در مشاغل کلیدی اجتماع نمایان می‌سازد. تمام این عوامل دست به دست هم داده و محرک‌های توسعه اقتصادی را به حداقل می‌رساند.

فصل پنجم: جریان تاریخی توسعه

در بررسی جریان تاریخی توسعه برخی از کشورها و عدم توسعه برخی دیگر، دو دیدگاه وجود دارد:
دیدگاه اول: در این دیدگاه، نظریه پردازان سه مرحله را مشخص می‌کنند که این مراحل در پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشورهای توسعه یافته و صنعتی و همچنین، در پیدایش و گسترش توسعه نیافتگی کشورهای فقیر و عقب مانده نقش ایفا کرده‌اند. این سه مرحله عبارت است از:

الف. مرحله تجمع یا تراکم اولیه سرمایه: از قرن ۱۴ میلادی آغاز و تا اواخر قرن ۱۸ ادامه داشت کشورهایی که امکانات نظامی و ناوگان دریایی داشتند با تسلط نظامی بر کشورهای ضعیف و غارت ثروت و چپاول آن‌ها ثروت و سرمایه را از کشورهای ضعیف به کشورهای خود آوردند و از یک طرف، فقر و بدبختی کشورهای مستعمره اضافه‌تر و ثروت و از طرف دیگر سرمایه کشورهای استعمار کننده زیاد شد.

ب. مرحله صدور کالا: بعد از واقعه انقلاب صنعتی، تحول عظیمی در روش‌های تولید به وجود آمد. تولید به شکل انبوه انجام شد و هزینه‌های تولید کاهش یافت. بلوک توسعه یافته با صدور کالا، صنعت را در کشورهای عقب مانده بیش از پیش از بین بردند و باز ثروت به سمت بلوک غرب سرازیر شد و فقر گریبانگیر کشورهای عقب مانده شد و تا جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) ادامه داشت.

ج. مرحله صدور سرمایه: از بعد از جنگ جهانی اول شروع شد و علت آن تراکم زیاد سرمایه در کشورهای توسعه یافته و آمدن فن‌آوری‌های جدید و گران شدن دستمزد کارگران، فرار از مالیات، دستیابی سریع به منابع اولیه، کسب مازاد سود اقتصادی بیشتر توسط کشورهای توسعه یافته به کشورهای توسعه نیافته سرازیر و عقب افتادگی کشورهای توسعه نیافته بیشتر شد.

دیدگاه دوم: گروهی از نظریه پردازان بر این عقیده‌اند که انقلاب صنعتی باعث پیشرفت کشورهای توسعه یافته است. (انقلاب صنعتی ۱۷۶۰ با اختراع ماشین بخار آغاز شد) انقلاب صنعتی دو ویژگی مهم داشت:

۱. موجب شد تا جوامع کشاورزی به صنعتی تبدیل شوند.
 ۲. چون این انقلاب بر پایه علم شکل گرفت، تا به امروز دوام داشته است.
- عوامل مختلفی که در زمان انقلاب صنعتی نقش داشتند عبارتند از:
- ✓ **انقلاب کشاورزی:** تغییر در شیوه تولید کشاورزی یا به طور دقیق‌تر، انقلاب کشاورزی از عوامل مهم شکل دهنده انقلاب صنعتی بود.
 - ✓ **پیشرفتهای علمی، فرهنگی و اجتماعی:** از دیگر عوامل به وجود آورنده انقلاب صنعتی، پیشرفت علوم در اروپا پس از قرون وسطی بود. از ایت رو، قرن شانزدهم را عصر انسانی می‌گویند.
 - ✓ **عوامل فنی:** پیشرفتهای فنی و اختراعات ماشین‌آلات فراوان در اروپا و در قرن هیجدهم از عوامل مهم شکل گیری انقلاب صنعتی بود.

ساختار جریان تاریخی توسعه در سطوح ملی و بین‌المللی گرچه در مقاطع زمانی و در ابعاد مکانی قابل کپی برداری و انتقال مطلق نیست، ولی همیشه تاریخ درس‌هایی دارد که می‌تواند آموزنده باشد و در جریان آزمون و خطا زمینه‌ای را برای سهولت انتخاب شقوق بهینه پیشرفت فراهم آورد. تاریخ، زمینه‌هایی را به دست می‌دهد تا بتوان از تکرار خطاها پرهیز و از آموزه‌ها برای اصلاح اشتباهات گذشته استفاده کرد.

از دیدگاه اندیشه تاریخی قابل تأمل است که بسیاری مسائل اقتصادی از یک قرن و نیم پیش همچنان تا به امروز در اقتصاد کشور استمرار دارد. این سؤال به طور جدی مطرح است که رخوت اصلاح نارسایی‌ها از کجا ناشی می‌شود؟ عقب‌افتادگی در وضعیتی است که ما با جهانی پیشرفته و جوامعی مترقی روبه‌رو و در رفت و آمد هستیم؛ فاصله ارتباطات بسیار کوتاه شده و انتقال اطلاعات، سرعت کم‌سابقه‌ای دارد؛ در داخل کشور نسبت تحصیل‌کردگان

بسیار بالا است؛ مرز تبادل ارتباطات فکری با کشورهای جهان برداشته شده است؛ کشور با داشتن ظرفیت بالقوه نسبتاً غنی منابع ملی و زمینه مطلوب توسعه اقتصادی، می‌تواند بی‌نیاز و خودکفا باشد؛ در عین حال، از نظر تحول و بینش جریان توسعه دچار بازماندگی است؛ تا حدی که نوعی آسیب‌دیدگی در تعصب ملی و سستی در داشتن غیرت و تعهد اجتماعی احساس می‌شود.

در نهایت، این افراد جامعه هستند که هم برای بهبود رفاه خود باید تلاش کنند و هم کشور را برای نسل‌های آینده نوسازی کرده و توسعه دهند. ظاهراً این فرهنگ در تاریخ معاصر جاسازی و نهادینه نشده است. تمایل به مصرف، بدون تلاش در فرهنگ جامعه اشاعه یافته، استمرار این روند نتیجه‌اش به تهدید تخریب فردی و اجتماعی منجر خواهد شد.

تصور می‌شود دو شاخص اصلی از شروط لازم برای پیشرفتگی است: یکی "اندیشه‌سازی و تولید فکر" است که در هر زمینه‌ای باید از منابع علمی نشأت بگیرد. و دیگری، "تعهد اجتماعی" است. اگر این دو شاخص حذف شوند، هر حرکتی در ظلمت و تاریکی خواهد ایستاد. متأسفانه در چند دهه گذشته سازوکارهای اجتماعی در مسیر بی‌اعتنایی به دانش و نبود کاربرد آن در فرایند توسعه حرکت کرده است. در این مقطع، انسان که باید به‌عنوان محور توسعه نقش خود را ایفا کند، نظاره‌گر توزیع ناموجه و اتلاف منابع و در تلاش کسب رایگان بیشتر از سهم به‌اصطلاح غلط ارثیه ملی است. در این مسیر و تحت محوریت تنازع بقا، خطر غلبه انحطاط اخلاقی، جامعه را تهدید می‌کند و با نبود احساس مسئولیت مشارکت در سازندگی، جایی برای تعهد اجتماعی باقی نمی‌گذارد.

در کشور، شبکه بی‌اعتنایی به علم، دایره‌اش روز به‌روز وسیع‌تر می‌شود. تدابیر اتخاذ شده دیوانی کمتر توجه به‌مبانی و تحلیل‌های علمی دارد. اغلب به‌تصور تصمیم‌گیران، اراده فردی‌شان برای هدایت و اداره سازوکارها کافی است و نیازی حتی به‌نگاه کردن به‌نظری‌های متفکران و یافته‌های محققان نمی‌بینند. تا حدی که ارزان‌ترین و کم‌ارزش‌ترین تولید در بازار، همان اندیشه و فرآورده‌های تخصصی است. بی‌اعتنایی به‌عملکرد صاحبان دانش و پژوهشگران، اعلام خطری است در توقف تلاش این گروه اجتماعی. در نتیجه، خلأ فعالیت در این زمینه، پایانش به‌اعلام ورشکستگی در تمام شاخه‌های شاخص‌های توسعه خواهد انجامید.

در اساس، تحولات، ریشه در ایده‌آفرینی دارد؛ چشمان باز می‌خواهد؛ سواد فهم، توان درک رویدادها، قدرت تحلیل و تعهد اجتماعی می‌خواهد تا زمینه سنت‌شکنی فراهم آید؛ شرط لازم برای توسعه نیز حضور افراد صاحب اندیشه در جریان سیاستگذاری و تصمیم‌گیری‌هاست؛ برای جوامعی که مراحل اولیه توسعه را می‌گذرانند، صاحبان اندیشه‌های سنت‌شکن و نوآور نادرند؛ تحلیل‌ها، راه‌حل‌ها و سناریوها بسیار کم انتقال می‌یابند؛ پذیرش نوآوری‌ها با مقاومت روبه‌رو می‌شود؛ اغلب، مواضع سیاست داخلی و دخالت‌های خارجی، سرکوبگر نوآوری‌ها و از موانع راه پیشرفت بوده‌اند.

بحث ما در زمینه نیاز به‌انسان‌های متفکر، سازنده، متخصص و متعهد به‌عنوان مصالح لازم برای ترقی و توسعه است. به‌این نکته توجه می‌دهیم که تفکر گذشتگان را یکسره نباید بایگانی کرد، کنار نهاد و هر نکته‌ای را از نقطه صفر به‌آزمون مجدد گذاشت. منشأ ترقی به‌تعبیری از انباشت اندیشه‌ها و بهره‌گیری از آن در مقاطع تاریخی قابل تحصیل است. پس، اندیشه‌های تاریخی گنجینه ارزشمندی است که پایه و اساس ابزار مورد احتیاج توسعه را می‌سازد. بدیهی است، نظرها را باید سنجید، ارزشیابی کرد، با شرایط زمان تطابق داد و احیاناً اندیشه‌های اصلاحی به‌آن افزود. البته، آن قسمتی هم که کارساز نیست، کنار گذاشت.

در این بررسی می‌خواهیم از لایه‌های پژوهش‌های دکتر فریدون آدمیت به‌اندیشه‌های اقتصادی نگاه کنیم. با نظریات اصلاحی ساختار اقتصادی در شرایط آن زمان آشنا شویم. با یک بررسی تطبیقی، مسائل اقتصادی گذشته و زمان حال کشور را مقایسه کنیم و به‌غفلت عدم استفاده از اندیشه‌های تاریخی توجه دهیم. در چهارچوب بحث صرفاً به‌طرح‌های اقتصادی صاحبان اندیشه و اهمیت کاربردی آن در اصلاح ساختاری در صورت اجرا و در مقاطع زمانی نگاه می‌کنیم و فعلاً به‌جنبه‌های دیگر شخصیتی و اندیشه‌ها و عملکرد اجرایی آنان کاری نداریم. بحث بر سر آشنایی با علوم، نحوه بهره‌برداری از آن، دریافت دیدگاه‌های جهانی، طرح‌آفرینی و پروراندن فکری ایده‌های بومی و

کاربردی کردن آن‌ها و در نهایت، تأثیرگذاری استدلالی روی جامعه است. در نتیجه، هدف آن حرکت دادن گروه‌های اجتماعی در جهت درک و تأثیرگذاری روی جریان تحول تکاملی است که از ضرورت‌های مورد نیاز برای تحقق توسعه پایدار است.

آدمیت، مورخ و متخصص تاریخ فکر است و در پژوهش‌های تاریخی خود به تمام ابعاد فکری اندیشمندان توجه داشته است. در تحقیقات با ظرافت به طرح‌های اقتصادی نوآوران و صاحبان اندیشه نگاه کرده و موشکافانه به بررسی و تجزیه و تحلیل پرداخته است. تجسس اندیشه‌های اقتصادی در آثار او از دو جهت حائز اهمیت است: یکی، آشنایی با صاحبان فکر، اهمیت طرح‌های آنان در آن زمان با توجه به فقر ارتباطات و مشکل کسب اطلاعات از رویدادهای جهانی؛ و دیگری، ایجاد فرصت انجام دادن بررسی‌های تاریخی-تطبیقی روند تولید اندیشه با در نظر گرفتن جهش‌های علمی و پیشرفت‌های سریع توسعه اجتماعی و اقتصادی در جهان و در عصر فن‌آوری رسانه‌ای پیشرفته است.

اندیشه‌های اقتصادی در آثار آدمیت، زمینه تحقیقات مستقلی را فراهم می‌سازد. فصل‌ها و بحث‌های اقتصادی در آثار او نشان می‌دهد، با آنکه تخصص او در علم اقتصاد نبوده، ولی تفکر اقتصادی اندیشمندان را با روشی کارشناسانه به بررسی گذاشته که برای تحقیقات در برنامه‌های توسعه و اصلاحات اقتصادی در تاریخ معاصر بسیار آموزنده است. نمونه بحث‌های اندیشه‌های اقتصادی در آثار آدمیت را در منابع ذیل می‌بینیم.

عقاید اقتصادی در کتاب "فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت"، سیاست اقتصادی، صنعت و کشاورزی، اقتصاد ملی در برخورد اقتصاد استعمار در "امیرکبیر و ایران"، اصلاح و ترقی اقتصادی در "اندیشه‌های طالبوف تبریزی"، تحول اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و نیز پیشرفت اقتصادی در کتاب "اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار". همچنین، در دو جلد کتاب "ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران" با عناوین اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، تنظیم بودجه و تدابیر مالی، طرح بانک ملی ایران و بانک تجارت آلمان و وضع الدوله و نقشه رفم آشنا می‌شویم. علاوه بر آن، در اثر مشترک "افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی" به بررسی عقاید اقتصادی و مسائل پول و مالیه پرداخته شده است.

به‌عنوان نمونه، به بررسی‌های فریدون آدمیت در اندیشه‌ها و برنامه‌های اقتصادی امیرکبیر و میرزا ملکم‌خان توجه می‌دهیم: "دیدگاه امیرکبیر در ارتباط با برنامه‌های اقتصادی در یک قرن و نیم قبل قابل توجه و آموزنده است. در آن زمان، امیرکبیر، سیاست توسعه اقتصادی را در تأکید بر برپایی صنایع جدید، پیشرفت کشاورزی و بسط بازرگانی داخلی و خارجی هدف قرار داده بود. بخش کشاورزی عقب افتاده، صنایع جدید پایه‌گذاری نشده بود. منابع مالی کشور (ذخیره طلا) صرف کالاهای مصرفی فرنگی می‌شد. سیاست امیرکبیر بر مبنای تغییر وضعیت اقتصادی در جهت پیشرفت بود: اینکه به توسعه بخش کشاورزی بپردازد؛ صنایع کوچک برپا سازد؛ تجارت خارجی را متوازن کند؛ یعنی، از حجم واردات بکاهد و صادرات را توسعه دهد؛ و از خروج ارز (شمش‌های طلا) جلوگیری کند. آنچه قابل اهمیت است اینکه در ارتباط با پیشرفت اقتصاد کشور به‌نکاتی توجه داشت که در تاریخ معاصر و تاکنون در ارتباط با توسعه اقتصادی کشور گرچه در ابعاد متفاوت، ولی همچنان مطرح است."

به‌نظر آدمیت، "میرزا تقی‌خان، نماینده طبقه متوسطی بود که تازه می‌خواست در ایران به‌وجود بیاید." امیرکبیر از توسعه صنعتی کشورهای غربی و آثار مثبت آن آگاه بود و برای پیشرفت صنایع اهمیت زیادی قائل بود. آدمیت، اصول برنامه‌های صنعت امیرکبیر را "استخراج معدن، ایجاد کارخانه‌های مختلف، استخدام استادان حتی از انگلیس یا پروس، فرستادن صنعتکاران به روسیه، خرید کارخانه از فرنگ و حمایت از محصولات داخلی" می‌شمارد. در ارتباط با معادن، "فرمان آزادی استخراج معدن برای اتباع ایران صادر شد." بدین ترتیب، فرصت استخراج معادن برای دولت و مردم فراهم آمد. از سیاست دولت، مطالعه در معادن آهن و مس قراچه‌داغ در سال ۱۲۳۰ و سپس، به‌کاراندازی این معادن بود. در سال ۱۲۵۲ یک دستگاه ماشین بخار و چند کارگر از انگلستان برای بهره‌برداری وارد کرد. با تیرگی روابط ایران و انگلیس کار بهره‌برداری از معادن نیمه‌کاره ماند. امیر در سال ۱۲۶۷ فرمان آزادی به‌کار انداختن معادن را صادر کرد. با صدور این فرمان، اتباع ایران می‌توانستند به‌استخراج معادن بپردازند و مبتکران

معدن و صنعت بر اساس قانون، پنج سال تأسیسات را در اختیار خود داشتند و از پرداخت مالیات دیوانی معاف می‌شدند.

در نتیجه این سیاست، معدن مس و آهن قراچه‌داغ، آهن ماسوله و آهن نانچ فعال شد و صنعت آهن و اسلحه‌سازی رونق گرفت. ضمناً، معدن زغال سنگ در شاهرود یافته شد، ولی جانشین امیر اجازه بهره‌برداری از آن را نداد. توسعه معدن و صنعت به‌نیروی انسانی آموزش‌دیده نیاز داشت. به‌این جهت برای مدرسه دارالفنون استاد معدن‌شناسی استخدام شد. دو نفر معدنچی برای کار در معادن از اروپا آوردند. لویی ناپلئون به‌مناسبت جلوس ناصرالدین‌شاه سه کوره؛ یکی برای جدا کردن سرب از نقره، کوره دیگر برای آب کردن مس و سومی برای گداختن سرب به‌ایران فرستاد که امیر کوره‌ها را برای به‌کار بردن به‌صنعتکاران واگذار کرد. به‌موازات برپایی معادن، کارخانه‌های پارچه‌بافی، شکرریزی، چینی و بلورسازی، کاغذسازی، چدن‌ریزی، فلزکاری و دیگر صنایع کوچک تأسیس شد. همچنین، امیر به‌خریداری ماشین‌های جدید و استخدام استاد خبره برای تأسیس کارخانه پارچه‌های پشمی اقدام کرد. به‌منظور تکمیل برنامه صنعت در سال ۱۲۶۷، شش نفر از صنعتگران ایرانی را برای آموزش فنون کاغذسازی، بلورسازی، چدن‌ریزی، تصفیه شکر و قندسازی، نجاری و اسباب چرخ‌سازی و شمعی به‌روسیه فرستاد. آن‌ها در سال ۱۲۷۰ به‌کشور بازگشته و در مناطق مختلف مشغول به‌فعالیت شدند. کارخانه‌هایی که برپا شدند، عبارت بودند از: کارخانه ریسمان‌ریسی در تهران، کارخانه چلواربافی بین تهران و شمیران، حریربافی در کاشان، دو کارخانه شکرریزی در ساری و بارفروش در بابل، کارخانه بلورسازی و چینی‌سازی در قم و تهران و نیز کارخانه‌های تفنگ‌سازی، باروت‌کوبی و دیگر ادوات جنگی. در تمامی‌آیران، این صنایع، به‌خصوص در کیفیت پیشرفت داشتند. سیاست دولت پشتیبانی و کمک به‌اهل فن و هنر برای ترقی صنعت بود. اغلب تولیدات صنعتی قابل رقابت با تولیدات دارای کیفیت دیگر کشورها بود. ابریشم که از تولیدات صادراتی و منبع ارز خارجی بود، از نظر کمیت و کیفیت ترقی کرد.

امیرکبیر برای رونق تجارت به‌تأسیسات "مجمع‌الصنایع" اقدام کرد. بازار و سرای اتابکی را برای ترویج فن و هنر برپا کرد و در حجره‌های آن هنرمندان فعال شدند. حجره‌ها با هدف کانون ترقی هنرهای ظریف بنا شده و ساعت‌سازی، اپالیط‌سازی، زرکشی، زردوزی، خیاطی، ملیله‌دوزی نمونه‌چینی، نقاشی و تفنگ‌سازی را شامل می‌شدند. در بخش کشاورزی، امیر ایمنی اجتماعی و حفظ حقوق کشاورزان را هدف قرار داد. برانداختن آیین کهنه سیورسات و حمایت از روستاییان، باعث افزایش تولید محصولات کشاورزی و تنوع کشت محصولات تازه شد. نقشه آبادانی خوزستان، شامل بنای سد ناصری بر رودخانه کرخه، ایجاد پل و رواج کشت نیشکر و ایجاد سد گرگان از طرح‌های دولت امیرکبیر بود. در ارتباط با تنوع تولید، با پیشرفت صنعت قند و شکرریزی، کشت نیشکر مازندران به‌خوزستان بسط پیدا کرد. کشت تنباکو و خشخاش به‌منظور صادرات به‌سوریه و اسلامبول و پرورش گوسفند کرمان برای پشم خوب آن مورد توجه قرار گرفت. از سال ۱۲۸۷ (۱۸۷۰) تریاک ایران در گروه تولید صادراتی درآمد و کشت خشخاش جانشین قسمتی از مزارع گندم‌خیز شد. زراعت پنبه آمریکایی نیز از سال ۱۲۶۶ در ایران آغاز شد.

آدمیت، نوشته‌های اقتصادی میرزا ملکم‌خان (۱۳۲۶-۱۲۴۹ قمری) را باارزش می‌داند. او را آغازگر بحث علمی در مقدمات اقتصاد جدید و پایه‌گذار نخستین طرح منظم پیشرفت و توسعه اقتصادی در ایران می‌شناسد. تأسیس بانک ملی از افکار او نشأت گرفت و ترقی‌خواهان این موضوع را سرلوحه نقشه خود قرار دادند. ملکم‌خان توسعه کشور را به‌تغییرات ریشه‌ای منوط می‌دانست، ولی باور نداشت که این مهم به‌دست زمامداران آن زمان قابل انجام باشد. معتقد بود که قدرت مخالفان ترقی وابسته به‌ناصرالدین شاه بر اقلیت اصلاح‌طلب غالب است و سد راه هر نقشه اقتصادی خواهد بود. ملکم با توجه به‌فقر سرمایه انسانی در کشور، راه چاره را استفاده از مدیران، مشاوران و کمپانی‌های خارجی می‌دید. بر اساس طرح او باید یکصد متخصص خارجی به‌ایران دعوت شوند تا برنامه‌های اصلاحات را تحقق بخشند. هزار شاگرد را برای تحصیل علوم و فنون جدید به‌فرنگستان فرستاد. با اعطای امتیازات اقتصادی، امکان ورود کمپانی‌های خارجی و سرمایه‌گذاری در کشور را فراهم آورد. از طریق احداث راه آهن، ایجاد

طرق و شوارع، باز کردن بنادر و رودخانه‌ها به‌روزی کشتی‌های خارجی، اصلاح وضع مسکوکات، تأسیس بانک ملی ایران، ایجاد کارخانجات، افزایش تولید محصولات صنعتی و فلاحتی، بالاخره تجارت داخلی و خارجی، وسایل احیا و ترقی مملکت را فراهم ساخت.

در آن زمان، نقشه اقتصادی ملکم یک انقلاب به‌نظر می‌رسید و با ایستادگی مخالفان ترقی و تجدد مواجه می‌شد. او با وجود آگاهی خطر مورد تهمت اجنبی‌پرستی قرار گرفتن، عقاید خود را در معرض افکار عمومی و دولت قرار می‌داد و به‌دفاع از آن می‌پرداخت. ملکم طی رساله مفصلی در تاریخ ۱۴ ذی‌حجه ۱۲۹۴، خلاصه اندیشه‌های خود را به‌وزارت امور خارجه منعکس کرد. ساختار تفکر اقتصادی او از این قرار است: پیشنهاد او در کسب استقراض صد کرور پول از فرنگستان بود. گرچه، بعدها به‌علت آثار شوم سیاسی که استقراض‌های خارجی برای کشور ایجاد کرده بود با آن مخالفت کرد. تا حدی که نوشت با توجه به‌تجارب گذشته، با تجدید استقراض خارجی، "قبر استقلال ایران را کنده‌اند." همچنین، او به‌انتقال سرمایه انسانی از فرنگستان و استفاده از افراد متخصص در رشته‌ها و حرف مختلف در وزارتخانه‌ها و ساختار دیوانی کشور معتقد بود. از دیگر پیشنهادها، او، اینکه: "کمپانی‌های بزرگ را به‌ایران دعوت کنید و به‌کمک آن‌ها با تأمین صد کرور و با راهنمایی اکونومیست‌ها به‌ساختن راه‌های آهن ایران از چندین جا اقدام کنید؛ بانک‌های تجاری، ملکی و زراعت برپا کنید؛ معادن، آب‌ها و جنگل‌های ایران را بر اساس اصول معمول به‌کار اندازید؛ دیوانخانه‌های تجاری را بر اساس قواعد نظم دهید؛ شرایط تقسیم و تحصیل مالیات را طبق علوم دنیا اصلاح کنید؛ سکه پول ایران را که علاوه بر خرابی تجارت، مایه افتضاح دولت است، نظم دهی؛ برای تمام ایران یک پولیس^{۹۷} درستی ترتیب دهید؛ هزار شاگرد به‌فرنگستان بفرستید؛ اصول کارها این‌ها هستند؛ و مادامی که در ایران وضع تحقیق ما این است، مادامی که وزرای ما همه علوم را نخوانده، می‌دانند، بدیهی است که در ایران هیچ کار تازه‌ای ممکن نخواهد بود."

ملکم، نقشه عمران و توسعه اقتصادی ایران را در کتابچه "اصول ترقی" تشریح کرده و طی نامه‌ای در چهاردهم ذی‌حجه ۱۲۹۴ به‌وزارت امور خارجه ارائه کرده و در این کتابچه بر اصول ترقی توجه داده است. خلاصه فکر اقتصادی او این است که ترقی کشور، تابعی از تجارت است؛ اینکه زیاد کار بکند، زیاد امتعه به‌عمل بیاورد و زیاد داد و ستد کند. او زراعت، معادن و صنایع و نقاشی و هر چیز و هر عملی را که از آن پول حاصل می‌شود، جزء عوالم تجارت می‌داند. وقتی می‌گویند فلانی ملک زیاد، علم و صنایع دارد، یعنی زیاد کار می‌کند، یعنی زیاد امتعه به‌عمل می‌آورد و با ممالک خارجه زیاد داد و ستد می‌کند که در حقیقت، لفظ تجارت حالا یعنی، مجمع کل شرایط و اعمال آبادی. اهل ایران می‌گویند ما طلای خالص خود را می‌دهیم و از فرنگستان ماهوت و ساعت و بلور بی‌مصرف می‌آوریم. این حرف به‌کلی بی‌معنی است. پول نرخ تعیین و آلت داد و ستد است. هر جا که داد و ستد زیاد است، این آلت هم ناچار زیاد می‌شود. آدمیت، زبده اندیشه‌های اقتصادی ملکم را مطرح کرده و نشان می‌دهد که ملکم حتی در آن زمان عامل اصلی ترقی کشور را در اقتصاد مولد شناخته است. به‌تولید در تمامی زمینه‌های صنعت و معدن و هنر توجه داشته، تجارت را بر اساس صادرات منابع ملی (طلا) و واردات کالاهای مصرفی (ماهوت و ساعت و بلور بی‌مصرف) مردود می‌داند و پول را مهم و آلت داد و ستد می‌شناسد. به‌مسائل زیربنایی مانند ساختن راه تأکید دارد، تا حدی که یکی از علل فقر ایران را نداشتن راه می‌داند. او برای تولید متاع به‌عوامل تولید، اسباب طبیعی، کار و سرمایه توجه داده است. بر وضع مالیه کشور نقد دارد، اهمیت پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و نارسایی آن را در اقتصاد کشور تشریح می‌کند و به‌نقش بانک برای جریان پیشرفت توجه دارد. به‌خصوص بر اهمیت عامل کار در ترکیب عوامل تولید تأکید خاص می‌کند. به‌موازات آن، امنیت جانی و مالی را مبنا و شرط و روح کار انسانی می‌شناسد. ملکم به‌روابط و تجارت بین‌الملل نگاه مثبت دارد و حضور کمپانی‌های خارجی را برای انتقال سرمایه و دانش به‌کشور ضروری می‌داند. او در مجموع، آبادی کشور را در کار زیاد، تولید امتعه زیاد و داد و ستد زیاد می‌بیند. معتقد است برای استفاده بهینه از سرمایه‌های داخلی و خارجی، اقسام بانک‌ها را باید ترتیب داد. از خارج باید سرمایه آورد.

کمپانی‌های خارجی را به کار دعوت کرد و به آن‌ها امتیازهای معتبر داد. در عین حال، به اعمال استثمار و استعمار خارجی اخطار و به حفظ استقلال ملی توجه می‌دهد. باید شاگرد به‌فرنگستان فرستاد، جمیع بنادر و رودخانه‌ها را به کلی باز کرد.

حال، نگاه کنیم به زمینه فکری دکتر فریدون آدمیت در ارتباط با اقتصاد سیاسی. پیش از نیم قرن قبل، مفهوم تعرض اقتصادی در کمیسیون خاص سازمان ملل متحد که فریدون آدمیت عضو آن بود، مورد بررسی قرار گرفت. او این قضیه اصلی را مورد بحث قرار داد که علاوه بر تعرض مستقیم نظامی، کشورها ممکن است مورد تعرض‌های دیگری همچون تعرض غیرمستقیم مانند تعرض اقتصادی قرار گیرند: "تعرض غیرمستقیم، شامل مداخله در امور داخلی یا خارجی یک کشور می‌شود که از دیدگاه حقوق بین‌الملل چنین مداخله‌ای به منزله تهدید صلح و استقلال ملی است."

در ارتباط با مفهوم تعرض اقتصادی، نماینده ایران افزود: "تعرض اقتصادی، یکی از مشخص‌ترین اشکال تعرض غیرمستقیم است و به واسطه تفاوت در امکانات اقتصادی دولت‌های گوناگون میسر می‌شود. عدم تساوی، کشورهای بسیار صنعتی را توانا می‌سازد که در کشورهای کمتر توسعه‌یافته بهره‌وری کنند، موجب فلج اقتصادی شوند و مستقیماً ثبات اقتصادی آن‌ها را در معرض خطر قرار دهند و به همین واسطه، استقلال کشورهای کمتر توسعه‌یافته را مورد تهدید قرار دهند. توسل به معیارهای اقتصادی و سیاسی توأم با زور علیه یک دولت چه مستقیم یا غیرمستقیم که جهت منع اعمال حاکمیت آن دولت بر منابع طبیعی یا کوشش‌های آن در جهت توسعه اقتصادی باشد، مهم‌ترین عامل در تعرض اقتصادی است."

از دید بررسی تطبیقی و تاریخی در این زمینه می‌توان گفت، امروز به‌کارگیری تدابیر تعرض اقتصادی یکی از متداول‌ترین وسیله‌ها برای اعمال تجاوز در سازوکار سلسله مراتب هرم قدرت کشورهای جهانی است که ظرفیت تخریبی آن کمتر از تعرض نظامی نیست و به‌عنوان یکی از شاخص‌های بارز ضد توسعه ارزیابی می‌شود. در عین حال، سیمای انواع روش‌های به‌کار گرفته شده‌ی تعرض اقتصادی کاملاً شفاف نیست و خطرهای تهدیدکننده آن از طرف مردم و مسئولان کشورهای مورد تعرض، در حد ظرفیت قدرت تخریبی‌اش ملموس و شناخته شده نیست. تحریم‌های اقتصادی و تأثیرگذاری در چگونگی بهره‌برداری از منابع طبیعی، دخالت در پروژه‌های عمرانی و تعیین تکلیف برای انتخاب کالاها و خدمات در برنامه‌های تجارت خارجی، از سیاست‌های تعرض اقتصادی است که به‌صورت پنهان و آشکار در سطح جهان به‌شیوه‌های متفاوت اعمال شده، در مجموع از موانع رشد بوده و سد راه پیشرفت، به‌خصوص برای کشورهای در جریان توسعه، محسوب می‌شوند.

فریدون آدمیت که در آن زمان هنوز نیمه اول سومین دهه زندگی‌اش را پشت سر نگذاشته بود، به‌عنوان نماینده ایران در سازمان ملل متحد، فرضیه تعرض اقتصادی را همراه با گروه کمیسیون اقتصادی آن سازمان ارائه و به‌ثبت رسانید. این بینش اقتصاد سیاسی را مطرح کرد که در ساختار سیاست‌های بین‌الملل، تعرض اقتصادی دست کمی از تعرض نظامی ندارد. از آن تاریخ و در نیم قرن گذشته ما شاهد انواع تعرض‌ها از رأس به‌سوی قاعده هرم قدرت‌ها، به‌خصوص نشانه‌گیری شده به‌سوی کشورهای در جریان توسعه در صحنه بین‌الملل هستیم. طرفه آنکه تعرض اقتصادی اصولاً سه اصل اساسی سازمان ملل متحد را مورد تخطی قرار می‌دهد:

۱ اصل استقلال سیاسی کشورها.

۲ اصل تساوی حاکمیت آن‌ها.

۳ اصل مداخله در امور داخلی آن‌ها.

در عین حال، عمق فاجعه در حد کافی شناخته و جدی تلقی نشده تا در جهان و حتی در کشور ما گروه‌های کارشناسی به‌پژوهش‌های مستمر در این زمینه بپردازند و یافته‌هایی را ارائه دهند تا به‌عنوان طرح‌های دفاعی در برنامه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی گنجانده شده، کاربرد ضدتجاوز داشته و در حفظ استقلال و ناوابستگی در مقابل تهدیدات اقتصادی، چون سدهای ایستاده و نقش‌آفرین و کارساز باشند.

تأمل در تاریخ اندیشه مؤید آن است که حضور قشر روشن‌اندیش با ویژگی انسان‌های آگاه همراه با تعهد اجتماعی از شرایط لازم برای پایداری جریان توسعه است. البته، در صورتی که حرکت روشن‌اندیشی در مقاطع تاریخی استمرار داشته باشد. اگر به‌وضع اقتصادی در شرایط امروز نگاه کنیم، به‌این رأی می‌رسیم که در سیاست‌گذاری‌ها کمتر توجهی به‌درس‌های تاریخی شده و جریان روشن‌اندیشی روند مستمر و همراه با تحول تکاملی نداشته است. بسیاری از مسائل اقتصادی امروز از یک قرن و نیم قبل دیده شده و مطرح بوده، ولی اغلب آن‌ها همچنان و بلکه با نارسایی‌های بیشتر، سد راه سازوکارهای اقتصادی و اجتماعی است. البته، برای تحقق توسعه، هم‌بینش کارشناسی و تولید اندیشه‌ای ضرورت دارد و هم به‌مسئولان و مجریان نوآورپذیر باشهامت، متعهد و خواهان اصلاح و ترقی کشور نیاز است تا نارسایی‌ها را از میان بردارند و آینده‌ای روشن را نشان داده و پیش رو گذارند.

امیرکبیر، علاوه بر روشن‌اندیشی، دولتمردی با عزم جزم برای تحقق برنامه‌های نوآور در آن زمان بود و در فضایی که جولانگاه حکومت مطلقه و مواجهه با گروه‌های مخالف متحجر، کارشکن و سد راه اجرای نوآوری‌ها می‌شد، مقاوم ایستا. گرچه جان خود را هم در بهای خلوص نیت و برای توسعه و استقلال کشور از دست داد. وقتی که به‌گذشته تاریخ معاصر در مقایسه تطبیقی با وضع موجود نگاه می‌کنیم، ملاحظه می‌شود، در حالی که شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی از نظر آمار تغییر کرده، اوضاع اقتصادی در ارتباط با استفاده از منابع ملی وضع متفاوتی را نشان می‌دهد. بسیاری از نهادها و ساختارهای فیزیکی تکامل یافته، ولی در سنجش بعد زمان و از نظر فلسفه توسعه پیشرفت متوازن با ظرفیت‌های بالقوه عوامل، تحقق نیافته و در مقایسه با جهش علم و فن‌آوری در جهان و امکان دسترسی گروه‌های فرهیخته علمی به‌آن در کشور کارنامه قابل‌پذیرشی دیده نمی‌شود. علت آن در سستی اعتقاد به‌مشارکت، خلأ تعهد اجتماعی و از نتیجه آن، ناپایداری در استحکام بخشیدن به‌اراده ملی در تاریخ معاصر است. به‌این دلیل، بسیاری از مسائل مطرح شده در یک قرن و نیم پیش، همچنان مطرح است و بی‌اعتنایی به‌تحلیل و سنجش ضرورت به‌کارگیری راه‌های اصلاحی آن هم سابقه تاریخی دارد.

امروز، مسائل تاریخی مطرح شده، مانند اولویت به‌اهمیت بخش کشاورزی، نگاه به‌صنعت با فرض انتقال دانش و فن‌آوری و با تأکید بر بومی‌کردن الگوی توسعه، تقویت ساختار اجتماعی و اقتصادی از دیدگاه مقابله با کشورهای معترض اقتصادی، توجه به‌تولیدات داخلی، توسعه تجارت خارجی با تأکید به‌صادرات و هدف محدود کردن واردات کالاهای مصرفی، حفظ منابع ملی و منحصر کردن مصرف آن برای برنامه‌های توسعه، اصلاح نظام پولی و مالی، تحول در نظام مالیاتی و استفاده از ظرفیت‌های علمی و کارشناسی برای برنامه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی همچنان استمرار دارد. در موقعیتی که بوی نفت شاید اغلب مردم را به‌اعتیاد کشانده و پول نفت طبع بسیاری را با رایگان‌خوری مأنوس کرده و از نتیجه آن، اقتصاد تولیدی تمایل به‌تعطیل شدن، نشان می‌دهد و اقتصاد دلالی روز به‌روز شکوفاتر می‌شود، شاید بتوان با آشنایی و تأمل در اندیشه‌ها و رویدادهای تاریخی، درس‌هایی آموخت و تجربه‌های عملی را با فرضیه‌های نظری درآمیخت، از تکرار خطاها پرهیز کرد و به‌طراحی الگوهای پرداخت که از کاربرد میدانی قابل‌پذیرش برخوردار باشد.

فصل ششم: نقش آموزش و پرورش در توسعه اقتصادی

امر آموزش از جهات متفاوتی در مسائل مربوط به تولید اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد. توسعه اقتصادی، مستقل از توسعه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، فنی و علمی نیست. تمام ابعاد توسعه به یکدیگر پیوسته‌اند و بر روی یکدیگر تأثیر متقابل دارند. علم اقتصاد به شاخه‌های متعددی تقسیم شده است. اقتصاد آموزش یکی از شاخه‌های مهم علم اقتصاد است که در اوایل دهه ۱۹۶۰ ایجاد شد. سرمایه انسانی نسبت به سرمایه فیزیکی مزیت دارد. زیرا، سرمایه انسانی بندرت استهلاک می‌یابد و بر اثر استفاده بیشتر ارتقا می‌یابد. در صورتی که سرمایه مادی مستهلک می‌شود و بر اثر استفاده، بیشتر از میزان و کیفیت آن کاسته می‌شود.

انباشت سرمایه انسانی

برای توسعه اقتصادی هم به‌انباشت سرمایه فیزیکی و مادی نظیر ساختمان، ماشین‌آلات، جاده، سد و پول نیاز است و هم به سرمایه انسانی. سرمایه انسانی به معنی افزایش توانمندی افراد در تولید کالاها و خدمات است. هرگونه آموزش و یادگیری که ظرفیت تولیدی افراد را افزایش دهد نوعی سرمایه انسانی است. انباشت سرمایه انسانی به معنی روند تشکیل و افزایش تعداد افرادی است که دارای مهارت‌های فنی، آموزش و تجربه می‌باشند و وجود آن‌ها برای توسعه اقتصادی کشور ضروری است.

مشخصه‌های سرمایه‌گذاری آموزشی

آموزش، هم مصرف است و هم، سرمایه‌گذاری، از یک سو، منافع فوری آن مطرح است و از سوی دیگر، کمک آن به ایجاد درآمد در آینده از طریق تولید و تربیت کارگران ماهر که قادرند در آینده ظرفیتهای تولیدی خویش را افزایش داده و درآمدهای بالاتری دریافت دارند. آموزش و پرورش یکی از باثبات‌ترین بخش‌های اقتصادی هر جامعه به حساب می‌آید. سایر بخش‌های اقتصادی نظیر بخش کشاورزی و بخش صنعت غالباً با رکود و رونق مواجه می‌شوند. طبیعت آموزش و پرورش موجب شده که این بخش از ثبات و تعادل بیشتری برخوردار شود.

انواع آموزش و پرورش

آموزش، توانایی‌های افراد را افزایش می‌دهد و افراد آموزش‌دیده نسبت به قبل از آموزش، بازده بیشتری در تولید کالاها و خدمات دارند. آموزش به دو صورت رسمی و غیررسمی عرضه می‌شود که هر کدام از آن‌ها انواع مختلفی دارند که عبارتند از:

✓ آموزش و پرورش رسمی: رایج‌ترین نوع آموزش، آموزش رسمی است که با ضوابط خاصی، فرد متقاضی تحصیل را می‌پذیرد در این نوع آموزش، معلمان و مربیان مدرک تحصیلی و ویژگی‌های خاصی دارند دوره زمانی و محتوای مواد آموزشی مشخص و استاندارد است. در طول دوره، فرد ساعات معینی را در مکان معینی حضور می‌یابد و پس از طی دوره امتحان می‌دهد. برای گذارندن دوره، حداقل نمره لازم را می‌آورد و به دوره بالاتر ارتقا می‌یابد.

✓ آموزش غیر رسمی: آموزش غیررسمی، آموزشی است که مدرک معتبر و استانداردی به آموزش‌دیده نمی‌دهند. این نوع آموزش نیز بر توانایی‌های فرد تأثیر می‌گذارد آموزش غیر رسمی دو نوع است:

- آموزش غیر رسمی دوره‌ای
- آموزش آزاد و همگانی

هزینه‌های آموزش و پرورش

هزینه‌های آموزش و پرورش به دو بخش هزینه‌های اجتماعی و فردی تقسیم می‌شود:

✓ هزینه‌های اجتماعی: به هزینه‌هایی که جامعه و عمدتاً دولت برای امر آموزش به مصرف می‌رساند و بابت آن از فرد آموزش‌دیده ما به‌زایی دریافت نمی‌کند، هزینه‌های اجتماعی آموزش گویند.

✓ **هزینه‌های فردی:** این هزینه‌ها شامل هزینه‌های آشکار نظیر پرداخت شهریه، خرید کتاب و لوازم‌التحریر و هزینه‌های فرصت از دست رفته فردی است.

منافع آموزش و پرورش

منافع آموزش و پرورش به دو دسته تقسیم می‌شود:

✓ **منافع مستقیم آموزش:** عبارت است از: افزایش بهره‌وری ناشی از آموزش یک دوره تحصیلی که موجب افزایش درآمد ملی جامعه می‌شود.

✓ **منافع غیرمستقیم آموزش:** عبارت است از: میزان استفاده دیگران از فرد آموزش دیده و تأثیر در بهره‌وری کار آن‌ها و نیز تأثیر آن در بیداری استعدادها، نوآوری و ابتکار و اثر آن در کاهش تضادهای سیاسی و اجتماعی.

فرار مغزها

آموزش، نقش مهمی در مهاجرت‌های بین‌المللی دارد. هرچه تحصیلات افراد در کشورهای در حال گذر بالا می‌رود، احتمال مهاجرت آن‌ها به کشورهای صنعتی بالا می‌رود. فرار مغزها به معنی مهاجرت افراد تحصیلکرده و ماهر و نیروی انسانی فنی از کشورهای در حال توسعه به کشورهای پیشرفته است.

بیکاری تحصیلکرده‌ها

به‌خاطر ناهماهنگی عرضه و تقاضای آموزش، نیروهای تحصیلکرده کشورهای در حال گذر پاسخگوی نیازهای تخصصی این کشورها نیستند و این امر موجب بیکاری تحصیلکرده‌ها از یک سو و کمبود نیروی متخصص در رشته‌هایی می‌شوند که کمبود افراد تحصیل کرده دارند.

فصل هفتم: فن آوری و توسعه اقتصادی

فن آوری ابزاری است که در جریان تبدیل نهاده‌ها به‌ساده‌ها نقش بسزایی دارد. فن آوری در کنار سایر منابع و عوامل تولیدی مانند زمین، سرمایه، نیروی انسانی و مدیریت از عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. فن آوری عامل تبدیل‌کننده منابع طبیعی، زمین، سرمایه و نیروی انسانی به‌کالای ساخته شده است. از ابتدای دهه ۱۹۴۰، اقتصاددانان نشان دادند که اختراعات و پیشرفت فن آوری موتور محرک رشد اقتصادی است و تحقیق و توسعه راهی برای رسیدن به آن است. این رابطه زمانی بیشتر قوت گرفت که کاهش شتابان در هزینه‌های تحقیق و توسعه صنعت بخش خصوصی در آمریکا به‌کندی بهره‌وری طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی منجر شد. نرخ بازده سرمایه‌گذاری تحقیق و توسعه طی دهه ۸۰ پایین آمد و بازده‌های اجتماعی و بخش خصوصی برای تحقیق و توسعه به‌طور فزاینده‌ای از هم دور شد. از آن پس، بخش عظیمی از تحقیقات متوجه یافتن توضیحات قابل قبول برای این مطلب شد. در نهایت، تصویر کلی به‌وجود همبستگی بین مخارج تحقیق و توسعه و بهره‌وری منجر شد. توضیح دیگری که برای این کندی می‌توان بیان کرد، کاهش تغذیه تحقیق و توسعه از طریق علوم است. همچنین، از آغاز تحولات صنعتی در انگلستان، ابداعات به‌عنوان موتور اولیه رشد اقتصادی، تحقیق و توسعه به‌عنوان سوخت ضروری آن مورد توجه قرار گرفته است.

امروزه، نظر غالب این است که تأمین اعتبارات تحقیق و توسعه یک عامل بسیار مهم در تقویت ابداعات است. فرضیه عمومی‌آین است که ابداعات بیشتر، به‌اختراعات ثبت شده بیشتر منجر می‌شود و کاهش تعداد اختراعات ثبت شده، نشانه کاهش فعالیت‌های ابتکاری و علامت کندی بهره‌وری به‌دلیل فرسودگی امکانات اختراع کردن است. همان‌گونه که در دهه ۷۰ میلادی اتفاق افتاد. اختراعات ثبت شده اغلب به‌عنوان محصول نهایی سرمایه‌گذاری تحقیق و توسعه بررسی شود. بهره‌وری تحقیق و توسعه و اختراعات ثبت شده به‌طور گریزناپذیری به هم مرتبط هستند. هر عاملی که بر بهره‌وری تحقیق و توسعه اثر بگذارد بر اختراعات ثبت شده اثر خواهد داشت. گریلیچس نشان داد اختراعات ثبت شده معیار همیشگی از نهاده مبتکر نمی‌باشد.

انواع فن آوری

- ✓ فن آوری کاربر: در این فن آوری نسبت به‌کارگیری سرمایه به‌نیروی کار کاهش می‌یابد.
- ✓ فن آوری سرمایه‌بر: در این فن آوری نسبت به‌کارگیری سرمایه به‌نیروی کار افزایش می‌یابد.

آثار تحولات فن آوری

- ✓ اثر کوتاه‌مدت در سطح خرد
- ✓ اثر بلندمدت در سطح کلان

فرایند توسعه فن آوری

- ✓ اختراع
- ✓ فعالیت‌های بین اختراع تا اولین کاربرد
- ✓ جایگزینی و انتشار فن آوری جدید و منسوخ شدن فن آوری قبلی

فصل هشتم: برنامه‌ریزی اقتصادی

منشأ و ماهیت برنامه‌ریزی به‌صدها هزار سال قبل برمی‌گردد. سابقه تاریخی برنامه‌ریزی تقریباً به‌همان اندازه قدمت فرهنگ و تمدن بشر است. آثار به‌جا مانده از زندگی بشر اولیه نشان می‌دهد که از همان ابتدا، برنامه‌ریزی ضرورت یافته است. برای مثال، در شکار که ضرورتاً به‌صورت گروهی صورت می‌گرفت، گردآوری افراد و ابزار و سازماندهی و هدایت آنان در حین شکار برای هر فعالیت لازم در زمان مناسب، مدیریت اولیه را به‌برنامه‌ریزی ابتدایی پیوند می‌داد. پس از جنگ جهانی دوم، تب برنامه‌گرایی عالمگیر شد. ملت‌ها و شرکت‌ها برای بهبود وضعیت، به‌فراگیری و به‌کارگیری برنامه‌ریزی پرداختند. این تلاش‌های آغازین فاقد پختگی لازم بود. از این‌رو برای زمان کنونی کمتر رهنمود دارد و فقط به‌عنوان جزئی از تاریخ تحول برنامه‌ریزی به‌شمار می‌آید. از نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی مباحث برنامه‌ریزی ارتقای درخور توجه یافت. در این سال‌ها، بسیاری از شرکت‌های بزرگ آمریکا برنامه‌ریزی کردند. بر اثر این اقبال، در دهه ۷۰ میلادی مباحث برنامه‌ریزی به‌شکوفایی و پختگی چشمگیری رسید. مباحثی مانند استفاده از مدل‌های ریاضی-منطقی، سیستم‌های چندسطحی، تصمیم‌گیری چندهدفی و استفاده گسترده از رایانه‌ها در برنامه‌ریزی در این سال‌ها به‌وسعت میدان یافت. بر اساس این پیشینه، در بحث حاضر عمدتاً به‌مباحث پس از نیمه دوم ۱۹۶۰ تاکنون پرداخته می‌شود.

تمامی کشورها با هر نوع نظام اقتصادی در فعالیت‌های اقتصادی خود از برنامه‌ریزی استفاده می‌کنند. بنابراین، لازم است که با برنامه‌ریزی و انواع آن آشنا شویم. هیچ کشور توسعه‌یافته‌ای نیست که از برنامه‌ریزی استفاده نکرده باشد، حتی کشورهای سرمایه‌داری برای تنظیم بازار و تولید کالاها و خدمات عمومی از برنامه‌ریزی استفاده می‌کنند.

۸-۱- تعریف برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی، واژه‌ای است که تعاریف بسیار گوناگون، برای آن ارائه شده است و یافتن تعریفی واحد برای آن بسیار مشکل است. برنامه، نمایش منظم و یا رعایت سلسله مراتب فعالیت‌های مربوط به هم و مربوط به یک رشته تصمیمات منظم و برحسب دوره‌های زمانی مختلف است. به‌عبارت دیگر، برنامه‌ریزی تصمیمات منظم براساس سلسله مراتب عملیات است. امروزه واژه برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های مختلف انسان به‌کار می‌رود و می‌توان مدعی شد که هیچ جامعه‌ای بدون برنامه‌ریزی، نخواهد توانست پاسخگوی نیازهای مختلف ساکنین خود باشد. برنامه‌ریزی در زندگی امروزی، در تمام سازمان‌ها و تشکیلات، جایگاه و مفهوم خود را به دست آورده و تمام تصمیمات براساس طرح‌ها و برنامه‌های از پیش اندیشیده شده، اتخاذ می‌گردد. شاید در گذشته، بدون برنامه‌ریزی و دوراندیشی، رسیدن به‌مطلوبات امکان‌پذیر بود، اما امروزه زندگی مدرن این امکان را نمی‌دهد، چرا که جوامع مدرن از نظر تکنیکی، اجتماعی و اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از قبل شده‌اند.

فرند^{۹۸} برنامه‌ریزی را انتخاب (choosing) تعریف کرده است. بر همین مبنای، "برنامه‌ریزی راهبردی" را "انتخاب راهبردی" ذکر می‌کند. در مورد این تعریف می‌توان گفت که بسیاری از "انتخاب‌ها" برنامه‌ریزی به‌شمار نمی‌آیند و تعریف چاره‌ای برای این مشکل ارایه نمی‌کند. تعاریف فاقد دقت را نیز می‌توان کلی دانست. برای نمونه، تین‌برگن^{۹۹}، برنده جایزه نوبل در اقتصاد، برنامه‌ریزی را "پیش‌بینی وضعیت اقتصادی"، "مقایسه بین پیش‌بینی‌ها و هدف‌های سیاست اقتصادی و بالاخره، برآورد تغییرات در ابزار مورد نیاز برای اجرای سیاست اتخاذ شده می‌داند. در اثر وی، اساساً برنامه به‌عنوان جزئی از فرایند اقتصادی دیده می‌شود.

⁹⁸ Friend

⁹⁹ Jan Tinbergen

کُل من ۱۰۰ برنامه‌ریزی را ایجاد برنامه یکپارچه برای سازمان می‌داند. در واقع تعریف برنامه‌ریزی به تعریف برنامه موکول شده و رهنمودی به مخاطب داده نشده است.

تعریف آرتور لوئیس: برنامه‌ریزی را تهیه و تنظیم مدارکی می‌داند که حاوی نقشه‌های هزینه‌های عمومی برای مدت ۲ یا ۴ یا ۵ یا حتی ۱۰ سال که حاکی از تصمیم دولت برای خرج در آینده است به شرط آنکه به موقع پول در خزانه کشور باشد.

تعریف تین برگر (اقتصاددان هلندی): برنامه‌ریزی را به معنای وسیع محاسبات مقدماتی به منظور تحصیل بهترین سطح تولید و اخذ تصمیمات و نظارت و بازبینی در اجرای آن‌ها می‌داند. تعریف شارل بتلهایم: برنامه‌ریزی اقتصادی مجموعه‌ای از مقررات و ترکیباتی است که به منظور اجرای طرح فعالیت‌های اقتصادی وضع شده باشد.

تعریف هیرش: برنامه‌ریزی را ابزار عملی می‌داند که در آن مقاصد به روشنی معین و راه نیل به هدفها مشخص و وسایل کار مهیا و مسئولان اجرایی آن نیز برگزیده شده باشند. تعریف ژان پیرماسه: برنامه‌ریزی را فعالیت دولتی می‌داند که هدفهای تحقق پذیر، پیوسته و همساز و ترتیب تقدم آن‌ها را در مسیر توسعه اقتصادی و اجتماعی مشخص می‌سازد و سپس وسایل نیل به این مقاصد را معین می‌کند و سرانجام ابزارهای انتخابی را برای نیل به آرمان‌های مورد نظر به کار می‌اندازد.

۲-۸- انواع برنامه‌ریزی از نظر مکاتب اقتصادی

۱-۲-۸- برنامه‌ریزی اقتصادی نظام سرمایه‌داری

نظام اقتصاد بازار با مکانیزم قیمت و به کمک دست نامرئی، در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی پس از انقلاب صنعتی با به خدمت گرفتن نتایج و دستاوردهای علوم مختلف سرعت در حال رشد و شکوفایی بود و برای کشورهای دارای این نظام اقتصادی، تولید انبوه کالا و خدمات را به بارمغان آورد. این نظام اقتصادی در فاصله سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۲۹ با پدیده نوظهور فلج‌کننده‌ای که بعدها به نام «بحران بزرگ نظام بازار» معروف گشت، روبه‌رو شد. علمای اقتصاد بازار که تا آن زمان دولت را از دخالت در اقتصاد منع می‌کردند، مجوز دخالت محدود دولت در بازارهای حساس را صادر کردند. این دخالت‌ها به صورت اجرای یک سری برنامه‌های ارشادی و تشویقی توصیه شدند و به کاهش بیکاری، ایجاد شوک برای رونق اقتصادی و در مواردی تثبیت قیمت‌ها محدود بود. مداخله دولت در نظام بازار برای رفع نواقص مکانیزم بازار توصیه شده بود، نه برای جانشینی آن و به صورت اجرای برنامه‌های اجباری و فراگیر نظیر آنچه در شوروی وجود داشت. در فاصله سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰، در کشورهای اروپای غربی و آمریکا برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح ملی با عنوان مدل کینزی یا مدل روزولت^{۱۰۱} شکل گرفت که هدف اصلی از این برنامه‌ها، اشتغال کامل بوده است.

یکی از معروف‌ترین برنامه‌های اقتصادی که به جهت کاهش آثار مخرب بحران بزرگ تهیه و اجرا شد، برنامه عمران دره تنسی^{۱۰۲} آمریکاست. پس از بروز بحران بزرگ اقتصادی (۱۹۲۹-۱۹۳۴) که به رکود گسترده در اقتصاد آمریکا منجر شده بود، دولت این کشور را به چاره‌جویی واداشت. دولت آمریکا برای رفع این بحران عمیق اقتصادی که یکی از آثار مخرب آن بیکاری گسترده بود (بیکاری ۲۵ درصدی در آمریکا)، برنامه جدیدی به نام New Deal را آغاز کرد. از مهم‌ترین عناصر این برنامه اقتصادی، احداث زیرساخت‌های عمومی اقتصادی در سطح گسترده در کشور آمریکا بود. در همین رابطه برنامه طرح توسعه منطقه دره تنسی در یکی از فقیرترین مناطق آمریکا که قسمت‌های زیادی از هفت ایالت آن کشور را شامل می‌شد، در دستور کار قرار گرفت. برای اجرای این برنامه توسعه منطقه‌ای، نهاد مسئولی، مستقل از دولت فدرال برای آن ایجاد شد. این نهاد، احداث زیرساخت‌های اقتصادی را در چهارچوب طرح جامعی برای توسعه منطقه پیگیری کرد و به اجرای طرح‌های عظیم مدیریت منابع آب، سدسازی،

¹⁰⁰ Coleman

¹⁰¹ Roosevelt

¹⁰² Tennessee Valley Authority

احداث صنایع مختلف، توسعه کشاورزی، تولید برق و ساختن شهرهای جدید پرداخت. این حرکت یکپارچه در آمریکا برای سال‌های متمادی، برنامه‌ریزی اقتصادی (توسعه منطقه‌ای) را مترادف طرح‌های جامع توسعه حوضه رودخانه‌ها قلمداد کرد. هر چند قرار بود این رهیافت برای حوضه دیگر رودخانه‌های اصلی در آمریکا تکرار شود، ولی به دلیل خروج آمریکا از بحران بزرگ و مقاومت روحیه آمریکایی در برابر دخالت دولت در اقتصاد، دیگر طرح‌ها یا به تصویب کنگره آمریکا نرسید و اگر مانند طرح توسعه منطقه آپالاچی به تصویب کنگره رسید، موفقیت چندانی در پی نداشت و تجربه موفق دره تنسی در آمریکا منفرد باقی ماند.

با شروع جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۳۹، برنامه‌ریزی اقتصادی توسط دولت‌های اصلی درگیر در جنگ که دارای نظام اقتصاد بازار بودند مانند فرانسه، انگلیس، آلمان و... برای بسیج منابع و تأمین نیازهای جنگ و نیازهای عمومی مردم، در دستور کار قرار گرفت. بروز و گسترش جنگ جهانی دوم در اروپا به دلیل گستردگی و به‌کارگیری تجهیزات پیشرفته و مخرب جنگی، زیربنای اقتصادی دول درگیر را تخریب و زندگی اجتماعی را در این کشورها مختل کرد. پس از پایان جنگ، کشورهای اروپای غربی و ژاپن که از جنگ خسارات گسترده‌ای به‌خصوص در بخش منابع، تأسیسات و زیربنای اقتصادی متحمل شده بودند، برای بازسازی کشور، نسبت به تهیه و اجرای برنامه‌های بازسازی زیربنای اقتصادی و خرابی‌های ناشی از جنگ اقدام کردند. این کشورها برای استفاده بیشتر از اعتبارات و کمک‌های طرح مارشال (برنامه کمک ایالات متحده آمریکا به ۱۶ کشور اروپایی پس از خاتمه جنگ جهانی دوم برای بازسازی این کشورها) به تهیه و اجرای برنامه‌های اقتصادی در سطح گسترده‌تر و زمان طولانی‌تری ادامه دادند. کشورهایی که برنامه‌های اقتصادی را پس از جنگ شروع کردند و برای سال‌های زیادی ادامه دادند می‌توان از فرانسه، هلند، بلژیک و... نام برد. تجربه برنامه‌ریزی در فرانسه، شاخص و کامل‌ترین نمونه از این گروه کشورهاست.

یکی از مهم‌ترین تجربه‌های برنامه‌ریزی اقتصادی برای بازسازی اقتصاد آسیب‌دیده از جنگ دوم جهانی، تجربه کشور فرانسه است. برنامه‌ریزی در فرانسه درست پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و فکر تهیه و اجرای آن را یکی از شخصیت‌های برجسته آن دوران فرانسه به نام ژان مونه^{۱۰۳} به کرسی نشاند. شورای برنامه‌نوسازی و تجهیز فرانسه در ژانویه ۱۹۴۶ تأسیس شد و متعاقباً نخستین برنامه کشور که به نام "برنامه مونه" معروف است، پا به عرصه وجود گذاشت. برنامه‌ریزی فرانسه در طول زمان، هم از نظر محتوا و هم از نظر روش تهیه، تغییر و تحول زیادی را تجربه کرده است. اما در مجموع، این شیوه برنامه‌ریزی از نمونه‌های کامل آن چیزی است که برنامه‌ریزی «ارشادی» یا «آگاهی» (اطلاع‌رسانی) نامیده شده است. پیرماسه^{۱۰۴} که خود مدت‌ها کمیسر کل برنامه‌ریزی فرانسه (رییس سازمان برنامه فرانسه) بود و از متفکران به نام فرانسوی در امر برنامه‌ریزی است در مقدمه‌ای که بر کتاب فرانسوا پرو^{۱۰۵} (اقتصاددان معروف فرانسوی) نوشته حتی اصطلاح «ارشادی» را برای توصیف شیوه برنامه‌ریزی فرانسه، رسا ندانسته است: "به نظر من، برنامه‌ریزی فرانسه را که کمتر از برنامه‌ریزی اجباری، اما بیشتر از برنامه‌ریزی ارشادی است، می‌توان برنامه‌ریزی فعال نامید. به این اعتبار که در چهارچوبی که خود ترسیم کرده، دست به سلسله اقدام‌های ویژه‌ای می‌زند تا برنامه را به واقعیت مبدل سازد." در جای دیگر، پیرماسه برنامه‌ریزی به شیوه فرانسوی را «جست‌وجوی راه میانه‌ای که پایبندی به آزادی و ابتکار فردی را با جهت‌گیری مشترک برای توسعه، آشتی می‌دهد»، خوانده است. در دوران حدود نیم قرن هدایت اقتصاد به کمک برنامه در فرانسه، ۱۱ برنامه میان‌مدت تهیه و ۱۰ برنامه به اجرا گذاشته شده است. دولت وقت فرانسه از پذیرفتن برنامه یازدهم که برای اجرا در دوره ۱۹۹۷-۱۹۹۳ تهیه شده بود، سر باز زد و مکانیسم برنامه‌ریزی ملی در فرانسه کنار گذاشته شد. اولین برنامه فرانسه برای اجرا در یک دوره چهارساله تهیه شد. هدف اصلی برنامه اول فرانسه، ترمیم خرابی‌های جنگ و نوسازی اقتصاد فرانسه بود. این برنامه، نخست برای دوره چهارساله (۵۰-۱۹۴۷) در نظر گرفته شده بود. اما با پیش آمدن طرح

¹⁰³ Jean Monnet

¹⁰⁴ Pierre Masse

¹⁰⁵ François Perroux

مارشال تا سال ۱۹۵۳، سال پایان برنامه مارشال، تمدید شد. در این برنامه اولویت با اقدامهایی بود که تنگنای ناشی از جنگ را از میان برمی‌داشت. در برنامه نخست فرانسه، تحلیل‌های اقتصادی کلان (ماکرو) و تحلیل‌های اجتماعی (امحای بیکاری) جایی نداشت. با توجه به میزان تحقق هدف‌های کمی برنامه، در مجموع می‌توان نتیجه اجرای برنامه اول را رضایتبخش ارزیابی کرد. در برنامه دوم (۵۷-۱۹۵۴)، علاوه بر «تولید بیشتر»، شعار «تولید بهتر» یعنی بهبود کیفیت تولید و سودآوری هم در دستور برنامه قرار گرفت. هدف برنامه سوم (۶۱-۱۹۵۸) اساساً تأمین کار برای نسل جوان جویندگان کار و رقابتی کردن اقتصاد فرانسه در عرصه بازار مشترک (اروپایی) بود. در برنامه چهارم (۶۵-۱۹۶۲)، علاوه بر هدف گسترش تولید، نوسازی و اولویت سرمایه‌گذاری‌ها، آرمان توزیع ثمره‌های رشد از سویی و آمایش سرزمین و اقدام‌های منطقه‌ای از سوی دیگر هم پدیدار می‌شود. برنامه پنجم (۷۰-۱۹۶۶)، به‌خلاف برنامه‌های گذشته که چهارساله بودند، پنجساله شده است تا خاتمه آن مصادف با آغاز کار کامل «بازار مشترک اروپا» باشد. و چون بر اثر این تحول قرار بود حمایت‌های گمرکی از تولیدات داخلی برداشته شود، مهم‌ترین هدف برنامه، افزایش توان رقابتی فرانسه بود. هدف برنامه ششم (۷۵-۱۹۷۱)، رشد سریع اقتصاد (رشد ۵/۶ تا ۶ درصد در سال)، افزایش توان رقابتی، تعادل ارزی و پولی و ثبات نسبی قیمت‌ها (رشد قیمت‌ها کمتر از ۳/۲ درصد در سال) اعلام شده و اولویت به‌صنعت داده شده است. هدف برنامه هفتم (۸۰-۱۹۷۶)، با توجه به وضعیتی که پس از شوک نفتی سال ۱۹۷۳ پیش آمد و به‌منظور مبارزه با بیکاری، رشد (۵/۵ تا ۶ درصد در سال) انتخاب شد. در برنامه هشتم (۸۵-۱۹۸۱) نیز، همانند برنامه ششم، اولویت بخش صنعت با تکیه خاص بر زیربخش‌هایی با فن‌آوری برتر، از نو مطرح شد. هدف اصلی برنامه نهم (۸۸-۱۹۸۴)، دگرگونی جامعه انتخاب شد و عنوان برنامه به «برنامه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» تغییر کرده است. دوران برنامه دهم (۹۲-۱۹۸۹)، به‌دلیل آغاز کار بازار واحد اروپایی، چهارساله انتخاب شد و خاتمه برنامه سال ۱۹۹۲ در نظر گرفته شد. برنامه یازدهم (۹۷-۱۹۹۳) را که برای افق ۱۹۹۷ تهیه شده بود، دولتی که با انتخابات قوه مقننه سال ۱۹۹۳ سرکار آمد، نپذیرفت. دولت وقت ترجیح داد که سیاست‌های اقتصادی خود را در مجموعه‌ای از قوانین پنجساله بگنجانند. به‌این ترتیب است که بحران برنامه‌ریزی فرانسه کاملاً آشکار شده و برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح ملی کنار گذاشته می‌شود، اما برنامه‌ریزی در فرانسه به‌کلی از بین نمی‌رود. پس از کنار گذاشتن برنامه در سطح ملی، نسل سوم قراردادهای برنامه‌ای یعنی دولت-مناطق (۱۹۹۴-۱۹۹۸) پا به‌عرصه وجود می‌گذارد. همزمان رؤسای شوراهای منطقه‌ای دعوت می‌شوند که با هماهنگی با همه دست‌اندرکاران و بازیگران اقتصادی و اجتماعی، برنامه‌های تمام عیار منطقه‌ای تهیه کنند.

۲-۸- برنامه‌ریزی سوسیالیستی

در چنین اقتصادی، دولت نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند و پاسخ سؤالات مطرح شده در فوق، توسط دولت مشخص می‌شود. نقش دولت عبارت است از: جریان دخالت دائمی و نظم‌یافته با هدف‌های از قبل تعیین شده. در اقتصاد برنامه‌ریزی شده، حکومت مرکزی یا سازمان برنامه‌ریزی مرکزی، برنامه‌ای را طرح‌ریزی می‌کنند که مشخص می‌کند چه کالاها و خدماتی، به‌چه مقدار تولید شوند. همچنین، قواعدی برای توزیع کالاها و خدمات تولید شده تنظیم می‌کنند. معمولاً در چنین اقتصادی، دولت مالک عمده محسوب شده و مالکیت خصوصی در ابعاد کوچکی وجود خواهند داشت. سازمان برنامه‌ریز نه تنها نوع کالا و مقدار آن را برای تولید تعیین می‌کند، بلکه برنامه‌ریزی نحوه تولید و چگونگی توزیع را نیز به‌عهده می‌گیرد. برنامه‌ریزها با استفاده از ماشین‌های الکترونیکی (کامپیوتر) مقدار به‌کارگیری نهادها مثل، مواد اولیه، کار، انرژی و غیره را برای هر یک از محصولات تعیین می‌کنند. نهایتاً، محصول نهایی با توجه به محدودیت منابع موجود تعیین می‌شود و دولت با مشخص کردن دستمزدها و حقوق‌ها سیاست توزیع درآمد را شکل می‌دهد.

نباید از نظر دور داشت که حتی در یک اقتصاد متمرکز نیز تا حدی مردم دارای آزادی‌های اقتصادی هستند. بعضی از کالاها در قیمت‌های معین که به‌وسیله دولت تعیین شده به‌فروش می‌رسند و مردم اختیار خرید چنین کالاهایی را به‌مقدار دلخواه دارند. گاه مردم به‌علت تقاضای بیشتر نسبت به‌عرضه کالاها در قیمت معین برای خریداری کالا مجبور به‌ایجاد صف می‌شوند. گاه کالا تماماً مورد تقاضا قرار نمی‌گیرد و مقداری از آن به‌فروش

نمی‌رسد. این علائم برای تنظیم برنامه بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرند، هر چند که مشخص نیست که مقادیر جدید ستاده‌ها نیز در مقابل تقاضای بیشتر یا کمتر قرار نخواهند گرفت.

در سیستم برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی، نظم سلسله‌مراتبی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز، جایگزین نظم خودجوش و غیرمتمرکز بازار می‌شود. در حالی که در نظم بازار، این مکانیسم قیمت‌ها و رقابت در بازار است که به صورت خودجوش نحوه تخصیص منابع را تعیین می‌کند، در نظام سوسیالیستی متمرکز، یک سازمان برنامه‌ریزی متمرکز و بوروکراتیک مانند سازمان دولت، نحوه تخصیص منابع را در راستای اهداف از پیش تنظیم شده، تعیین می‌کند. در حالی که شعار نظام سوسیالیستی این است که: "از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش"، شعار نظام بازار عملاً این است که از هرکس به اندازه خواستش و به هرکس به اندازه توان و تلاشش. همین دو عبارت جوهر متفاوت این دو نظام را نشان می‌دهد.

۳-۲-۸- برنامه‌ریزی اقتصادی در نظامهای مختلط

اقتصادی که در آن، هم برنامه‌ریزی مرکزی و هم راهکارهای تولید و توزیع بازار وجود دارد، اقتصاد مختلط نامیده می‌شود. در اقتصاد آزاد، مالکیت خصوصی مسلط بوده و نهاد بازار، هماهنگ‌کننده فعالیت‌های اقتصادی است. در اقتصاد سوسیالیستی، مالکیت خصوصی نفی و مالکیت اجتماعی جایگزین آن می‌شود. اقتصادی که در آن، هم برنامه‌ریزی مرکزی و هم راهکارهای تولید و توزیع بازار وجود دارد، اقتصاد مختلط نامیده می‌شود. در سوسیالیسم، یک نهاد غیربازاری نظیر سازمان متمرکز برنامه‌ریزی، فعالیت‌های اقتصادی را هماهنگ می‌کند. بین این دو حالت، نظام‌های اقتصادی مختلط وجود دارند که در آن‌ها، مالکیت خصوصی در کنار مالکیت دولتی قرار دارد و در آن، بنگاه‌های دولتی و بنگاه‌های اقتصادی خصوصی فعال هستند. در نظام اقتصادی مختلط، هماهنگی فعالیت‌های اقتصادی برحسب مورد، توسط نهاد بازار و نهاد دولت انجام می‌پذیرد.

۳-۸- انواع برنامه‌ریزی به اعتبار جامعیت

برنامه‌ریزی در سطوح خرد و کلان: از یک دیدگاه، برنامه‌ریزی به دو سطح کلان و خرد تقسیم می‌شود. برنامه‌ریزی در سطح کلان، با توسعه بلندمدت و میان‌مدت کل اقتصاد یک کشور، که کم و بیش به بخش‌های مختلف تقسیم شده سرو کار دارد. در واقع، برنامه‌ریزی در سطح کلان یک فعالیت نهادی است که توسط حاکمیت مرکزی یا از طرف آن برای تدارک تصمیم‌ها و اعمالی که توسط مقامات مرکزی باید اتخاذ و اجرا شود و همچنین، هماهنگی تصمیمات و اعمال آن‌ها در واحدهای سطوح پایین‌تر اقتصاد، در میان خود این واحدها و بین آن‌ها و دولت مرکزی، به منظور حاکمیت بر تحول کلیت اقتصاد و اجزای متشکله آن، برای دستیابی به هدف‌های مشخص برای اقتصاد و برای هماهنگی توسعه اقتصادی با هدف‌های وسیع‌تر غیراقتصادی انجام می‌شود. در برنامه‌ریزی کلان، متغیرهای کلان مانند تولید، اشتغال و... مطرح است و چون دولت اراده جامعه را نمایان می‌کند، عامل برنامه‌ریزی دولت است. پس، اولین اصل مهم برنامه‌ریزی اقتصادی کلان این است که فعالیت برنامه‌ریزی یک فعالیت سیاسی-تخصصی (سیاسی-اقتصادی) است. یعنی، برنامه یک سند تخصصی است و اجباراً باید دولتی باشد و اگر اراده دولت به دنبال نباشد، در این صورت با یک برنامه تحقیقی صرف مواجهیم. از طرفی، برنامه‌ریزی در سطح خرد و برای بنگاه‌های بزرگ مقیاس، بخش‌ها یا مناطق مختلف، از نوع برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح کلان نیست. مگر آنکه در نظامی ادغام شده باشد که روابط متقابل را در نظر بگیرد و کل اقتصاد را شامل شود. در واقع، برنامه‌ریزی در سطح خرد، تدوین و اجرای برنامه‌های بلندمدت و راهبردی برای بنگاه‌هاست. با توجه به موارد مذکور، تفکیک ذیل را در این زمینه ارائه می‌کنیم. برنامه‌ریزی را در سطوح مختلف و به لحاظ نظام‌های اقتصادی به طور کلی می‌توان از چهار دیدگاه مختلف (سرمايه‌داری، سوسیالیستی، مختلط، اسلامی) بررسی کرد. از عوامل مهم در شکل‌گیری برنامه‌ریزی به یکی از اشکال فوق، می‌توان به چند مورد زیر اشاره کرد: نظام سیاسی و اعتقادی حاکم، اوضاع فرهنگی جامعه، چهارچوب و تشکیلات سازمانی، مرحله توسعه‌یافتگی، منابع طبیعی، نیروی انسانی و موقعیت جغرافیایی آن کشور. برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت از لحاظ روش، ویژگی‌های خاصی دارد. از این منظر، مهم‌ترین ویژگی آن است که تغییرات عمده و اساسی در کوتاه‌مدت به سادگی اتفاق نمی‌افتد. بنابراین، تا اندازه زیادی مجبور به پذیرش کارکرد متغیرهای

درونی مدل هستیم. در کوتاه‌مدت، سیاستگذاری به‌سادگی مقدور نیست و تغییرات وسیع صورت نمی‌گیرد. پس، از لحاظ روش، مدل‌هایی به‌کار گرفته می‌شوند که مدل‌های بزرگ با متغیرهای درونی فراوان و متکی به‌فعالیت‌سنجی باشد. استفاده از اقتصادسنجی به‌علت مدنظر بودن روندهای گذشته، سودمند است. برنامه بلندمدت از این نظر در مقابل برنامه کوتاه‌مدت است. در این برنامه، هر تغییری که مایل باشیم، قادریم اعمال کنیم. یعنی، تعداد متغیرهای مقید برای مدل محدود است. در برنامه بلندمدت، هدف تغییر ساختارهاست. در صورت تغییر ساختارها، تمام متغیرها و پارامترها نیز تغییر خواهند کرد. پس، باید در بلندمدت با احتیاط با روش‌های اقتصادسنجی برخورد شود. زیرا، پارامترها بیش از این که تحت تأثیر روند گذشته باشند، تحت تأثیر چشم‌اندازهای آینده هستند. به‌عبارت دیگر، کارکرد اقتصادسنجی محدود می‌شود و معمولاً از الگوهای حسابداری استفاده می‌شود. برنامه میان‌مدت نیز تلفیقی از دو برنامه مذکور است، به‌این‌معنی که در مواردی کارهای اجرایی انجام می‌شود و در مواردی تغییرات و تحولات دنبال می‌شود. همچنین، از لحاظ روش‌ها، از الگوهای حسابداری و اقتصادسنجی استفاده می‌شود.

۴-۸- انواع برنامه‌ریزی به‌اعتبار الزام در اجرا

✓ **برنامه‌ریزی اخباری:** در برنامه اخباری، دولت به‌عنوان مسئول جامعه فقط اطلاعات در اختیار عواملان اقتصادی قرار می‌دهد و هیچ فعالیتی غیر از اطلاع‌رسانی انجام نداده و هیچ‌گونه دخالت اجرایی یا ارشادی انجام نمی‌دهد. دولت صرفاً وارد کارهای مطالعاتی و تحقیقاتی می‌شود و نتیجه را در اختیار عوامل اقتصادی قرار می‌دهد. برنامه‌ریزی اخباری را به‌تنهایی، برخی صاحب‌نظران برنامه می‌دانند و برخی دیگر به‌عنوان برنامه قبول ندارند.

✓ **برنامه‌ریزی دستوری:** در برنامه‌ریزی دستوری، الگوی تعیین شده تخصیص منابع، به‌قانون بدل شده و مردم و سایر نهادهای دولتی مجبورند مانند سایر قوانین اجرا کنند.

✓ **برنامه‌ریزی ارشادی:** در برنامه‌ریزی ارشادی، دولت مطالعاتی را انجام داده و الگوی مناسبی برای تخصیص منابع به‌دست می‌آورد. برای اجرای الگو، دولت از اجبار استفاده نکرده ولی از وسائل تشویقی و اهرم‌های پولی و مالی کمک می‌گیرد. در واقع دولت با ایجاد زمینه‌ها علاوه بر اطلاع دادن، اعمال اقتصادی را در جهت‌های مورد نظر هدایت می‌کند.

✓ **برنامه‌ریزی مختلط:** برنامه‌ریزی مختلط دولت، ترکیبی از سه نوع قبلی را به‌کار می‌گیرد. نتیجه آنکه می‌توان برنامه‌ریزی ارشادی، یا اجباری و یا مختلط میان‌مدت، بلندمدت یا کوتاه‌مدت داشت.

۵-۸- برنامه‌ریزی از نظر مدت اجرا

برنامه‌ها را بر اساس مدت اجرای برنامه، فارغ از اینکه در چه سطحی اعمال و اجرا می‌شوند می‌توان دسته‌بندی کرد که در اینجا به‌این دسته‌بندی اشاره می‌شود. از سوی دیگر، برنامه‌ریزی از جنبه‌ماهیت دارای انواع زمانی، فیزیکی، سازمانی، فرایندی، مالی، وظیفه‌ای و عمومی می‌باشد. از جنبه‌افق زمانی، برنامه‌ریزی را می‌توان در قالب کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت دسته‌بندی کرد. برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت و بلندمدت برای هر دو سطح خرد و کلان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. برنامه‌ریزی بلندمدت در سطح کلان همان برنامه‌های اقتصادی اجتماعی است، برنامه‌های کوتاه‌مدت شامل برنامه‌های سالیانه نظیر بودجه ملی است. از طرفی، برنامه‌های بلندمدت در سطح خرد در قالب برنامه‌ریزی استراتژیک و نظام برنامه‌ریزی یکپارچه قابل بحث است، برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت شامل برنامه‌های عملیاتی یا کوتاه‌مدت شرکت‌ها و سازمان‌ها می‌باشد، برنامه‌های بلندمدت معمولاً دوره‌های ده تا سی ساله را دربر می‌گیرند. برنامه‌ریزی بلندمدت، تحلیلی راهبردی از مسائلی است که ممکن است در آینده کشور، بنگاه یا هر واحدی که برنامه‌ریزی برای آن صورت می‌گیرد با آن روبرو باشد، همراه با پیشنهادهایی در زمینه جهت‌گیری آینده. چشم‌انداز وسیع برنامه‌ریزی دورنگر مخصوصاً برای تجدید نظر در خط‌مشی‌ها (سیاست‌ها)، تغییر دادن راهبردها و تجدید ساختار اقتصاد کشور سودمند است. در صورتی که در برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت، سیاستگذاران مجبورند این مسائل را به‌منزله مفروضات بپذیرند.

برنامه‌های بلندمدت، علاوه بر اینکه انعطاف لازم را برای طراحی مجدد راهبردهای توسعه فراهم می‌آورند، برای بررسی برخی متغیرهای درازمدت، مناسبند. توسعه هنگامی که با مقوله‌های جمعیت، نیروی کار و آموزش و پرورش سر و کار پیدا می‌کند، طبیعتاً یک امر درازمدت می‌شود و از این رو، لازم است آینده‌های ۲۰ یا ۳۰ ساله را پیش رو داشت تا نتایج سودمندی به دست آورد. برای مثال، یک طرح مهار جمعیت که اکنون آغاز می‌شود، کاهش مهمی را در میزان رشد جمعیت برای دو یا سه دهه آینده به دنبال نخواهد داشت. دلیل آن را باید در نیروی جنبشی رشد جمعیت جست که بنابر آن، کسانی که در ۴۰ سال آینده پدر یا مادر خواهند شد، پیشتر زاده شده‌اند و خود حاصل دوره رشد شتابان جمعیت هستند. فلسفه دوگانه وجودی این برنامه آن است که بسیاری از تغییرات اقتصادی اجتماعی مورد نظر در یک برنامه میان‌مدت قابل اجرا نیستند به برنامه‌های بلندمدت تر نیاز هست، دیگر آنکه این زمان تقریباً بلندمدت‌ترین زمانی است که در آن می‌توان ویژگی‌های عمده رفتارهای اقتصادی اجتماعی را ثابت فرض کرد و بر اساس آن برنامه‌ریزی کرد.

برنامه‌های کوتاه مدت در عمل به دنبال تدوین برنامه میان‌مدت باید برنامه سالانه تنظیم شود تا آن را به صورت عملی درآورد. برنامه‌های سالانه فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده برای عملیات اقتصادی و تهیه پروژه‌های جدید را به صورت عینی تر بیان می‌دارند. علاوه بر این، برنامه کوتاه مدت سالانه به دولت این امکان را می‌دهد که در برابر محیط و اوضاع متغیر اقتصادی جهان، به موقع واکنش نشان دهند، بنابراین، می‌توان ابزارهای اقتصادی، مالی و پولی و سایر سیاست‌ها و اقدامات را بی‌درنگ اتخاذ کرد، به طوری که اجرای برنامه میان‌مدت تضمین شود. برنامه‌های کوتاه‌مدت باید جامع و مفصل باشد، به طوری که بتوان گام به گام به اجرا درآورد. محتوای برنامه‌های کوتاه‌مدت ممکن است شامل موارد زیر باشد: ارزیابی پیشرفت فیزیکی پروژه‌ها و طرح‌هایی که از سوی دستگاه‌های دولتی تأمین مالی و اجرا می‌شود، تأمین تخصیص ارز برای هر پروژه و طرح برای بخش‌های خصوصی و دولتی، طرح‌های کمک فنی برای شتاب دادن به اجرای برنامه‌ها و یک رشته اقدامات و سیاست‌های اقتصادی، بودجه‌ای، مالی و پولی برای پیاده سازی برنامه‌ها. بودجه سالانه، شامل هزینه‌های جاری و عمرانی و همچنین درآمدها، جزء جدا ناشدنی برنامه‌های کوتاه‌مدت است.

۶-۸- برنامه‌ریزی به اعتبار حوزه شمول جغرافیایی برنامه

علاوه بر تقسیم کل اقتصاد به بخش‌ها، می‌توان آن را به مناطق جغرافیایی نیز تقسیم کرد. در این صورت، برنامه کلی بر حسب دو ضابطه‌ی بخش و منطقه تفکیک می‌شود. به سخن دیگر، در این گونه برنامه‌ریزی سهم هر منطقه از برنامه بخش مربوط مشخص می‌شود، به نحوی که جمع برنامه مناطق با برنامه ملی و بخش‌ها هماهنگ باشد. هدف از برنامه‌ریزی منطقه‌ای ایجاد هماهنگی و تقارن زمانی بین فعالیت‌ها و طرح‌های هر منطقه است تا هدف‌هایی که برای عمران این منطقه تعیین شده، تحقق یابد. منطقه‌بندی کشور ممکن است از تقسیمات کشوری (استان و شهرستان) تبعیت کند یا به منطقه‌بندی دیگری (برای مثال حوزه‌های آبریز یا مناطق متجانس) اقدام شود.

۷-۸- برنامه‌ریزی سطح برنامه

این سطح اقتصاد کشور به تعداد مناسبی بخش اصلی و هر بخش به تعدادی بخش فرعی تقسیم می‌شود، به نحوی که جمع بخش‌های فرعی، بخش اصلی و جمع بخش‌های اصلی کل اقتصاد را به دست دهد. برای مثال، ممکن است کل اقتصاد را به این بخش‌های اصلی تقسیم کرد: کشاورزی، آب، صنایع، معادن، نفت و گاز و برق، ارتباطات، مخابرات، ساختمان و مسکن، آموزش و پرورش، جهانگردی و سیاحت، بهداشت و درمان، رفاه اجتماعی، بازرگانی و بانک و بیمه و سایر خدمات. بخش اصلی کشاورزی را نیز می‌توان به بخش‌های فرعی زراعت، درختکاری، دامداری، جنگل و شیلات تقسیم کرد و یا از این هم فراتر رفته، برای مثال در بخش فرعی زراعت، فعالیت‌های منفرد مانند زراعت گندم، جو، برنج و غیره را تشخیص داد.

برنامه‌ریزی در حد بخش‌ها عبارت است از، توزیع منابع محدود مانند سرمایه، ارز، نیروی انسانی، به ویژه ماهر و مانند این‌ها بین بخش‌ها به نحوی که هدف‌های آن‌ها از لحاظ تولید، مصرف، سرمایه‌گذاری، واردات، صادرات و اشتغال تحقق یابد و نیز جمع منابع با آنچه در برنامه‌ریزی کلی آمده هماهنگی داشته باشد. به علاوه، بررسی

مستقل هر بخش در حدودی که قبلاً تعیین شده، جزء مهمی از برنامه‌ریزی بخش‌ها است. شایان ذکر است که این بررسی‌ها لزوماً برای همه بخش‌ها انجام نمی‌گیرد. برای مثال، ممکن است بخش خدمات شخصی یا بیمه و مانند آن‌ها موضوع برنامه‌ریزی جداگانه‌ای قرار نگیرد.

هر چند طرح، جزئی از برنامه بخش است و ارتباط آن با برنامه بخش همان است که بین برنامه‌ریزی بخش‌ها و کلیات وجود دارد، با این حال در این مرحله ابعاد جدیدی به‌امر برنامه‌ریزی افزوده می‌شود. در برنامه‌ریزی طرح‌ها معمولاً جهات اجرایی برنامه مانند زمان آغاز و انجام طرح، محل اجرای طرح و مجری طرح نیز مشخص می‌شود.

۸-۸- مراحل برنامه‌ریزی اقتصادی

مرحله ۱- تعیین نوع مناسب برنامه

عوامل دخیل بر انتخاب نوع برنامه عبارتند از:

۱ درجه توسعه اقتصادی (آمار اقتصادی، مطالعات و بررسی‌ها،...).

۲ نظام ارزشی.

معیارهای مشخص در انتخاب نوع برنامه عبارتند از:

۱ مسئله عملی بودن برنامه.

۲ مشارکت مردم.

۳ تأثیرگذاری برنامه.

مرحله ۲- تدوین و ایجاد نظام برنامه‌ریزی

هدف نظام برنامه‌ریزی تهیه برنامه است و دارای سازماندهی، روال‌های اجرایی و مقررات ویژه است. برنامه

مجموعه‌ای از تصمیمات است که تخصیص منابع را شکل می‌دهد. این تصمیمات سه دسته هستند که عبارتند از:

۱ ارزشی.

۲ فنی-طراحی.

۳ فنی.

مرحله ۳- تعیین اهداف کیفی

توسط مقامات سیاستگذار کشور تعیین می‌شوند. در این مرحله، عمده تصمیمات ارزشی مشخص

می‌شوند. اهداف کیفی به‌نوع برنامه، ایدئولوژی جامعه و وضعیت موجود مربوط هستند. اهداف کیفی عبارتند از:

۱- افزایش بازده سرانه.

۲- استقلال اجتماعی-اقتصادی.

۳- حل و فصل مشکل جوانان.

مرحله ۴- برنامه‌ریزی کلان

برای تدوین برنامه کلان ده قدم برداشته می‌شود که عبارتند از:

۱ تبدیل اهداف کیفی به کمی.

۲ تعیین متغیرهای اساسی اولیه (در این مرحله متغیرهای مربوط و نرخ شاخص‌ها محاسبه و ارقام

آنها استخراج می‌شود).

۳ تشخیص متغیرهای کلان بخشی مورد نیاز (مشخص کردن بخش‌های برنامه‌ریزی و متغیرهای

هر بخش).

۴ تشخیص متغیرهایی برای بررسی سازگاری مدل (در نظر گرفتن متغیرهایی که به‌توسط آنها

تعادل‌های مرسوم در الگو نظیر تعادل‌های مالی، ارزی،... بیان شوند).

۵ دسته بندی متغیرهای بیرونی و درونی.

- ۶ نوشتن معادلات برای متغیرهای درونی (نوشتن معادلات الگو).
 - ۷ مشخص کردن متغیرهای تبعی: در این قدم وارد یک حلقه ۱۰۶ می‌شویم و باید قدم‌های ۵ و ۶ چندین بار تکرار شوند تا نهایتاً برابری تعداد معادلات و تعداد متغیرهای درونی حاصل گردد. (آماده شدن دستگاه معادلات مدل برای محاسبه).
 - ۸ تعیین سناریو (تعیین متغیرهای سیاستگذاری و مقادیر آن‌ها).
 - ۹ استنتاج خط‌مشی.
 - ۱۰ تعیین چارچوب کلان بخشی: ابتدا تقسیم اقتصاد به بخش‌های مختلف (کشاورزی، صنعت و معدن و...) براساس ویژگی‌های اداری-سیاسی-اقتصادی-آماري-اطلاعاتی جامعه صورت می‌گیرد. سپس، در قالب و حیطه برنامه کلان برای تعیین چهارچوب بخش‌های اقتصادی تعیین شده، نرخ مشارکت هر بخش، نرخ سرمایه‌گذاری در هر بخش و ... مشخص می‌شود.
- مرحله ۵- برنامه‌ریزی بخشی:** قدم‌های برنامه‌ریزی بخشی عبارتند از:
- ۱ هر بخش اقتصادی باید متن کلان را بخواند و برای خود یک‌سری اهداف کمی به‌دست آورد. یعنی، متغیرهای کلان بخش‌ها را از برنامه کلان بگیرد.
 - ۲ تعیین زیر بخش‌های هر بخش اقتصادی.
 - ۳ ارتباط بین برنامه بخش و برنامه کلان.
 - ۴ تهیه پیش‌نویس برنامه هر بخش اقتصادی.
 - ۵ انجام دادن اصلاحات.
 - ۶ وجود چندین رفت و برگشت بین برنامه هر بخش اقتصادی و برنامه کلان.
- مرحله ۶- برنامه‌ریزی طرح:** قدم‌های برنامه‌ریزی طرح عبارتند از:
- ۱ تعیین چهارچوب زیربخشی از طریق بخش مربوط.
 - ۲ طراحی پروژه‌های مختلف به‌منظور تأمین نقش هر زیربخش در اهداف بخش.
 - ۳ انتخاب از میان پروژه‌های طراحی و ارزیابی شده.
 - ۴ هر زیر بخش باید برنامه بخش مربوط به‌خود را مطالعه کند. خط‌مشی و اهداف بخش را دریابد و به‌نقش خود در بخش و سهم خود از منابع پی ببرد.
 - ۵ اقدام هر زیربخش نسبت به‌اجرای نقش خود در جهت تأمین اهداف بخش مربوط.
 - ۶ ممکن است پس از طراحی و ارزیابی پروژه‌ها دو حالت پیش آید:
 - ✓ پروژه‌های طراحی شده مجموعاً هدف زیربخش را تأمین می‌کنند.
 - ✓ پروژه‌های طراحی شده مجموعاً بیش از هدف زیربخش را فراهم می‌کنند یا نرخ امکانات و منابع مورد نیازشان بیش از نرخ مقرر است.

فصل نهم: سیاست‌های توسعه در ایران

ایران یکی از کشورهای جنوب است که دولت برای شکستن دور باطل فقر و دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی به برنامه‌ریزی اقتصادی رو آورد. ایران از متقدمان و مبتکران برنامه‌ریزی اقتصادی در کشورهای عقب‌مانده و توسعه‌نیافته است. اصطلاح دور باطل فقر یا شکستن دور باطل فقر به کمک برنامه را برای اولین بار ابولحسن ابتهاج، یکی از مدافعان و معماران اصلی برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران به کار برد.

ناظران خارجی نیز از این نکته غافل نبوده‌اند، به طوری که در شماره ۱۲ مارس ۱۹۴۷ روزنامه نیویورک هرالد تریبیون ایالات متحده آمده است: ابتهاج این مکتب (برنامه‌ریزی) را با انرژی بی‌پایانی تبلیغ می‌کند و قوام (نخست وزیر وقت) و شاه هر دو مشتاقانه هواخواه آن شده‌اند. همچنین، ابتهاج در سخنرانی خود در کنفرانس بین‌المللی صنعتی ۱۹۶۱ که در شهر سن فرانسیسکو تشکیل شده بود، درباره برنامه‌ریزی می‌گوید: «اگر کشورهای عقب‌مانده بخواهند دور باطل فقر و رکود را در هم بشکنند، برای سرمایه‌گذاری در حدی که لازم است، ناگزیرند به برنامه‌ریزی ملی دست بزنند. برنامه‌ریزی به عهده دولت است، اما دولت تنها شروع‌کننده فعالیت‌های نوین، موتور اصلی رشد، منشأ اصلی نوآوری و ایجاد شرکت‌های بزرگ... خواهد بود».

تلاش برای ایجاد تیم اقتصادی و تهیه برنامه در ایران از ۱۳۱۶ شروع شد و به تشکیل «شورای اقتصاد» انجامید. پس از آن، در سال ۱۳۲۳ برای تهیه اولین برنامه اقتصادی ایران که «طرح برنامه اقتصادی» نامگذاری شده بود، «شورای عالی اقتصادی» تاسیس شد که به انجام دادن مأموریت خود موفق نشد. اولین برنامه اقتصادی ایران در سال ۱۳۲۵ توسط یک شرکت مهندس مشاور خارجی برای ارائه به بانک جهانی جهت دریافت وام از آن بانک تهیه شد که به دلیل کمبود اعتبارات لازم، به مرحله اجرا نرسید.^{۱۰۷} پس از این ناکامی، هیأت دولت ایران تصمیم گرفت یک برنامه اقتصادی توسط تیم اقتصادی خود، متناسب با توان کشور تهیه کند و به این ترتیب، برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران وارد مرحله عملیاتی شد.

برنامه اول عمرانی ایران در سال ۱۳۲۶ توسط هیأت دولت وقت تهیه شد که شروع آن از اول مهر ماه ۱۳۲۷ و پایان آن ۳۱ شهریور ۱۳۳۴ بود. برنامه اول عمرانی در ۱۲ ماده و برای اجرا در مدت هفت سال تهیه شده بود. در ماده ۳ این برنامه، کل اعتبارات مورد نیاز برنامه به تفکیک بخش‌ها بالغ بر ۲۱ میلیارد ریال (حدود ۶۰۰ میلیون دلار) برآورد شده بود. برنامه اول، مجموعه‌ای است از طرح‌های عمرانی مورد نیاز کشور که ارتباط منسجمی با هم ندارند و هدف رشد مشخصی برای برنامه پیش‌بینی نشده است.^{۱۰۸} دوران اجرای برنامه اول با تحولات و تنش‌های سیاسی داخلی و خارجی ایران در اواخر دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ (تغییر پی‌درپی رئیس دولت و روی کارآمدن دولت مصدق، ملی شدن نفت، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲...) همزمان است و در نتیجه، اعتبارات برنامه به خصوص از بخش نفت و استقراض خارجی تحقق نیافت و در سال ۱۳۳۳، برنامه توسط رئیس جدید سازمان برنامه (ابولحسن ابتهاج) خاتمه یافته اعلام شد و نزدیک به ۸۰ درصد اعتبارات آن به برنامه دوم منتقل شد.^{۱۰۹}

برنامه دوم عمرانی برای اجرا در مدت ۷ سال (اول مهر ۱۳۳۴ تا اول مهر ۱۳۴۱) با مجموع ۷۰ میلیارد ریال اعتبار (در سال ۱۳۳۶ به ۸۴ میلیارد ریال افزایش یافت) به تصویب مجلس شورای ملی رسید. الگوی برنامه دوم غیرجامع است و دارای هدف رشد در سطح کلان اقتصادی نیست و مانند برنامه اول از جمع کردن طرح‌های عمرانی مورد نیاز کشور که با هم ارتباط چندانی نداشتند، تشکیل شده است. اهداف برنامه دوم، افزایش تولید و بهبود و تکثیر صادرات و تهیه مایحتاج مردم در داخل کشور و ترقی کشاورزی و صنایع و اکتشاف و بهره

^{۱۰۷} مورپسن نودسن، ۱۳۲۶، صص ۳۰۰-۲۰۰

^{۱۰۸} (بانک ملی، ۱۳۲۷، صص ۱۰۰-۶۰).

^{۱۰۹} (حاج یوسفی، علی، ۱۳۷۸)

برداری از معادن و ثروت‌های زیرزمینی و تکمیل وسایل ارتباطی و اصلاح امور بهداشت عمومی انجام دادن هر نوع عملیاتی برای عمران کشور و بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد و بهبود وضع معیشت عمومی بود.^{۱۱۰} از مهم‌ترین دستاوردهای برنامه دوم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ساخت سه سد بزرگ کرج، سفید رود و دز و تکمیل سد کرخه و ساخت دو سد کوچک‌تر گلپایگان و بمپور؛ ساخت و راه‌اندازی چهار فرودگاه مهرآباد، اصفهان، شیراز و آبادان؛ ساخت و تکمیل حدود ۹۰۰ کیلومتر راه‌آهن و حدود ۲۵۰۰ کیلومتر راه آسفالت؛ افزایش ظرفیت بندری انزلی، خرمشهر و بندر امام (شاهپور)؛ تهیه و اجرای برنامه‌های عمران منطقه‌ای در دو منطقه خوزستان و جنوب شرق کشور.

برنامه سوم عمرانی ایران برای اجرا در مدت ۵/۵ سال (اول مهر ۱۳۴۱ تا ۲۹ اسفند ۱۳۴۶) با ۲۳۰ میلیارد ریال اعتبار تهیه شد و به تصویب مجلس شورای ملی رسید. الگوی برنامه، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، جایگزینی واردات با حمایت از صنایع داخلی و هدف رشد برنامه ۶ درصد در سال در طول برنامه و دستیابی به رشد حدود ۴۱ درصد درآمد کشور در افق برنامه است.^{۱۱۱} اگرچه، برنامه سوم در تأمین اعتبارات با مشکلاتی روبرو بود، ولی اقتصاد کشور به دستیابی به رشد سالانه ۸/۳ درصد در سال و رشد ۵۸ درصد درآمد ملی در پایان برنامه موفق شد که نشان از موفقیت نسبی برنامه دارد.

برنامه چهارم عمرانی کشور برای اجرا در مدت ۵ سال (از ۱۳۴۷- تا ۱۳۵۱) و با اعتبار ۴۸۰ میلیارد ریال (در عمل به ۵۶۰ میلیارد ریال افزایش یافت)، به تصویب مجلس شورای ملی رسید. هدف اصلی برنامه در سطح کلان، ۹ درصد رشد اقتصادی تعیین شده بود. اهم اهداف دیگر برنامه عبارت است از: توزیع عادلانه‌تر درآمدها از راه تأمین کار و گسترش خدمات اجتماعی و رفاهی، کاهش نیاز کالا به خارج از کشور از طریق افزایش قدرت تولید داخلی، رفع احتیاجات اساسی و تسریع در رشد بخش کشاورزی، تنوع بخشیدن به کالاهای صادراتی، بهبود خدمات اداری از طریق تحول نظام اداری.

الگوی برنامه، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و ارشادی با استفاده از الگوی اقتصادسنجی و استراتژی برنامه، جایگزینی واردات و رشد تولید ملی به کمک سرمایه‌گذاری خصوصی و دولتی و ثبات قیمت‌هاست. هدف رشد اقتصادی برنامه، رشد ۹ درصد در سال در طول برنامه و دستیابی به رشد حدود ۵۶/۸ درصد در درآمد کشور در افق برنامه است.^{۱۱۲} دستاوردهای کلی برنامه از نظر تحقق اهداف برنامه‌ریزی شده، رشد تولید، بهره‌وری و تثبیت اقتصادی، قابل قبول بوده است. رشد کلی اقتصاد به حدود ۱۱/۲ درصد در سال در طول برنامه رسید که ۲/۲ درصد بیشتر از هدف برنامه بود. مصرف بخش خصوصی از رشد ۹ درصد و بخش عمومی ۲۳ درصد در سال برخوردار شدند و تنها بخش کشاورزی نتوانست به اهداف پیش‌بینی شده دست یابد.

برنامه پنجم عمرانی ایران برای اجرا در مدت ۵ سال (از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶) و با مجموع اعتبار ۱۵۶۰ میلیارد ریال به تصویب مجلس شورای ملی رسید. هدف اصلی برنامه در سطح کلان، رشد اقتصادی ۱۱/۲ درصد تعیین شده بود. هدف‌های کمی و چهارچوب مالی برنامه با توجه به نیاز توسعه اقتصادی و اجتماعی مناطق مختلف کشور و ناهماهنگی رشد و توسعه اقتصادی بین مناطق مختلف، ایجاد تحول اداری و تمرکززدایی از مرکز کشور با تفویض اختیارات در امور اجرایی و تأمین نیروی انسانی به مراکز مناطق کشور تعیین شده است. الگوی برنامه، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و شامل بخش دولتی و خصوصی و ایجاد شرکت‌های دولتی و استراتژی برنامه، افزایش سرمایه‌گذاری و رشد تولید ملی، جایگزینی واردات، بی‌ریزی صنایع سنگین و کاهش رشد جمعیت است.^{۱۱۳} به دلیل جهش قیمت جهانی نفت خام در اوایل دهه ۱۳۵۰ و به تبع آن، افزایش درآمدهای ارزی ایران، برنامه پنجم توسعه اقتصادی در مرداد ماه سال ۱۳۵۳ مورد تجدید نظر قرار گرفت اعتبارات برنامه به حدود ۲۶۲۶ میلیارد ریال افزایش

^{۱۱۰} سازمان برنامه، ۱۳۴۳، صص ۲-۱۰

^{۱۱۱} سازمان برنامه، ۱۳۴۶، صص ۷-۱

^{۱۱۲} سازمان برنامه، ۱۳۴۷، صص ۱۸-۱

^{۱۱۳} سازمان برنامه، ۱۳۵۱، صص ۶۶-۱

یافت و هدف رشد آن ۲۵/۹ درصد تعیین شد.^{۱۱۴} در دوران برنامه پنجم، با افزایش بی‌سابقه درآمدهای نفتی ایران، افزایش اعتبارات برنامه پنجم فراتر از ظرفیت اقتصاد ایران تعیین شد و رشد ناهماهنگ بخش‌های اقتصادی کشور را در پی داشت و باعث بروز تنگناهایی در تمام بنیادهای اقتصادی و اجتماعی کشور شد. دستاوردهای برنامه پنجم در سه سال اول، برنامه یعنی در سال‌های ۱۳۵۲، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ طبق حساب‌های ملی وقت، رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت به‌قیمت‌های ثابت به‌ترتیب ۱۶/۶، ۱۶/۷ و ۱۸/۶ درصد بوده است.^{۱۱۵} هرچند با رشد پیش‌بینی شده در برنامه پنجم تجدید نظر شده، یعنی ۲۵/۹ درصد در سال، فاصله دارد، اما رشد بالایی است. در دو سال‌های پایانی برنامه از رشد اقتصادی کشور کاسته شد، به‌طوری که در گزارش‌های اقتصادی که بعد از انقلاب انتشار یافته، رشد تولید ناخالص داخلی ۵ سال برنامه پنجم بدون نفت به‌طور متوسط ۱۵ درصد برآورد شده است.^{۱۱۶}

برنامه ششم عمرانی ایران برای اجرا در مدت پنج سال (۱۳۶۲ تا ۱۳۵۷) با اعتبار ۷۱۴۳۰ میلیارد ریال تهیه شد. در برنامه ششم، دو نوآوری در برنامه‌ریزی صورت گرفته بود که عبارتند از: «آینده‌نگری ده‌ساله برای یافتن چشم‌انداز بلندمدت توسعه کشور» و «برنامه آمایش سرزمین برای افق ۲۰ ساله». الگوی برنامه ششم، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، رشد ارگانیک اقتصاد کشور، جایگزینی واردات همراه با سیاست‌های صرفه‌جویی ملی برای کاهش تقاضا تعیین شده است. برنامه ششم بنا به‌اوضاع خاص کشور در سال ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ به‌مرحله اجرا نرسید.

برنامه صفر توسعه: پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، با تغییر رژیم سیاسی ایران و تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی، سازمان برنامه و بودجه، فعالیت برای تهیه برنامه‌های توسعه اقتصادی کشور را از سرگرفت. اولین برنامه توسعه پس از انقلاب در سال ۱۳۶۱ برای اجرا در دوره ۶۶-۱۳۶۲، تهیه و در شورای اقتصاد تصویب شد و به‌دنبال آن در تیرماه سال ۱۳۶۲ به‌تصویب هیأت دولت رسید و آماده تقدیم به‌مجلس شد.^{۱۱۷} از شمار نکات مهم این برنامه، تدوین برنامه بازسازی مناطق جنگی بود.^{۱۱۸} اما برنامه در مجلس شورای اسلامی متوقف ماند و به‌تصویب مجلس نرسید و امکان اجرا نیافت. این برنامه بعدها به‌برنامه صفر معروف شد. پس از عدم موفقیت سازمان برنامه و بودجه در تصویب برنامه صفر، تهیه و تصویب برنامه‌های توسعه تا سال ۱۳۶۸ متوقف ماند. به‌این ترتیب، از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۸ هیچ برنامه میان‌مدت توسعه اقتصادی در ایران تصویب نشد و عملاً کشور بیش از یک دهه فاقد برنامه توسعه اقتصادی بود. پس از ایجاد تغییر و تحولات در نظام اداری کشور، پایان جنگ و روی کار آمدن دولت سازندگی، برنامه اول توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۸ در یک ماده واحد و ۵۲ تبصره برای اجرا در مدت ۵ سال (۱۳۷۲-۱۳۶۸) تهیه شد. و در تاریخ ۱۳۶۸/۱۱/۱۱ به‌تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. در مجموعه اهداف ده‌گانه برنامه اول، ساماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و تمرکززدایی از تهران مطرح شده است. در جدول‌های پایان سند برنامه، متوسط رشد اقتصادی سالانه ۸/۱ درصد در سال و تولید سرانه با توجه به‌رشد جمعیت (۳/۲ درصد در سال)، سالانه ۴/۹ درصد پیش‌بینی شده است. الگوی برنامه، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، جایگزینی واردات با حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به‌درآمد نفت تعیین شده است.^{۱۱۹} بنا به‌گزارش حساب‌های ملی، در عمل ضمن اینکه در سه سال اولیه اجرای برنامه، رشد اقتصادی به‌ترتیب ۵/۵، ۱۳/۶ و ۱۲/۵ درصد است در دو سال آخر برنامه رشد اقتصادی بهترتیب به ۴/۷ و ۱/۸ درصد تنزل می‌یابد. برنامه اول توسعه توانست به‌رشد متوسط سالانه ۷/۳ درصد در سال دست یابد. با

^{۱۱۴} سازمان برنامه، ۱۳۵۳، صص ۶۵-۶۰

^{۱۱۵} مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵، ص ۵۴۳

^{۱۱۶} اداره حساب‌های اقتصادی، ۱۳۶۰، ص ۱۱۳

^{۱۱۷} بانکی، ۱۳۶۵، ص ۷۷.

^{۱۱۸} صادقی تهرانی، ۱۳۷۷، ص ۵۰.

^{۱۱۹} سازمان برنامه، ۱۳۶۸.

پایان برنامه اول توسعه در سال ۱۳۷۲، با توجه به ایجاد مشکلات در اجرای برنامه اول، تا سال ۱۳۷۴ تصویب و اجرای برنامه دوم توسعه به تأخیر افتاد و عملاً کشور دو سال را بدون داشتن برنامه اداره شد.

برنامه دوم توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی در یک ماده واحد و ۱۰۱ تبصره برای اجرا در مدت ۵ سال (۱۳۷۴-۱۳۷۸) تهیه شد. هدف رشد سالانه برنامه ۵/۱ درصد در طول برنامه پیش‌بینی و مجموع اعتبارات برنامه بالغ بر ۲۳۸۱۸۶ میلیارد ریال تعیین شده است. در مجموعه اهداف شانزده‌گانه برنامه دوم، به مناطق محروم کشور توجه ویژه شده است. اهداف برنامه شامل «عدالت اجتماعی، رشد فضائل بر اساس اخلاق اسلامی، افزایش بهره‌وری، تربیت نیروی انسانی، رشد و توسعه پایدار، تقسیم بهینه منابع و امکانات عمومی برای ارتقای توسعه استان‌ها و مناطق پایین‌تر از میانگین به حد نصاب متوسط کشور، اتخاذ تصمیمات سازگار برای محرومیت‌زدایی و رفع عدم تعادل‌های منطقه‌ای» از زیر مجموعه‌های هدف برنامه دوم می‌باشد. کل اعتبارات برنامه مبلغ ۲۳۸،۱۸۶ میلیارد ریال تعیین شده است. الگوی برنامه دوم، برنامه‌ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، رشد و توسعه پایدار، حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت انتخاب شده است.^{۱۲۰} دستاورد برنامه دوم، بنا به گزارش‌های اقتصادی، دستیابی به رشد اقتصادی سالانه ۵/۷ درصد در سال است.

برنامه سوم توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی در ۳ بخش، ۲۶ فصل و ۱۹۹ ماده برای اجرا در مدت ۵ سال (۱۳۷۹-۱۳۸۳) تهیه شده است. مجموع اعتبارات سرمایه‌گذاری آن ۱۳۸۸/۵ میلیارد ریال پیش‌بینی شده است. در پیوست‌های لایحه برنامه سوم، رشد اقتصادی (رشد تولید ناخالص داخلی) سالانه ۶ درصد در نظر گرفته شده است. این رشد، حداقل رشدی است که دولت برای اقتصاد ایران قابل قبول دانسته است. میانگین رشد سرمایه‌گذاری در این دوران ۷/۱ درصد (بخش خصوصی ۸/۵ و دولتی ۵ درصد) تعیین شده است که تحقق آن نیازمند پس‌انداز عمومی از طریق ایجاد امنیت اقتصادی و قضایی مطمئن و جلب اعتماد عمومی نسبت به سیاست‌های کلان اقتصادی دولت است.^{۱۲۱}

برنامه چهارم توسعه در ۶ بخش، ۱۵ فصل و ۱۶۱ ماده و در تاریخ ۱۳۸۳/۸/۱۶ برای اجرا در دوره پنج‌ساله (۱۳۸۴-۱۳۸۸) تهیه شد. هدف رشد سالانه برنامه ۸ درصد در طول برنامه تعیین شده است. از نکات بدیع برنامه چهارم در برنامه‌های توسعه ایران، توجه به آمایش سرزمین، توازن منطقه‌ای و محافظت از محیط زیست در فصل ۵ و ۶ از بخش دوم برنامه چهارم است.^{۱۲۲} به نظر می‌رسد دلیل توجه تهیه‌کنندگان برنامه به این موضوعات، عدم توازن بین منطقه‌ای و مشکلات زیست‌محیطی موجود کشور باشد که نتیجه طبیعی اجرای برنامه‌های توسعه در سطح ملی است.

برنامه پنجم توسعه، پنجمین قانون توسعه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. این قانون برای تحقق سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ تدوین شده است. این قانون ۲۳۵ ماده دارد و ماده ۲۳۵ آن اعلام می‌کند که این قانون تا سال ۱۳۹۴ شمسی اعتبار دارد.

آنچه در مورد برنامه‌ریزی دولتی در ایران باید گفت، شروع به موقع آن است. ایران در این زمینه حتی از فرانسه (۱۹۴۶)، هندوستان (۱۹۵۱) و کره جنوبی (۱۹۶۱) که نمونه‌های شاخص و موفق توسعه‌آفرینی به‌کمک برنامه‌ریزی هستند، پیشگام‌تر است.^{۱۲۳} میزان رشد اقتصادی برنامه‌های ایران، نشان از موفقیت نسبی برنامه‌های اقتصادی در دهه‌های اولیه شروع آن دارد. اما میزان رشد پایین اقتصاد ایران در چند دهه اخیر، نشان از کاهش موفقیت برنامه‌ها دارد. به نظر می‌رسد آنچه مانع موفقیت ایران در این حوزه شده، درجا زدن در مرحله برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح ملی و عدم همگام شدن با تحولات اقتصادی در ایران و جهان است. ایران اگرچه تجربه طولانی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای و حرکت به سمت تمرکززدایی و افزایش نقش و حضور مقامات محلی و به‌طور کلی، بخش

^{۱۲۰} سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۴

^{۱۲۱} سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸

^{۱۲۲} سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۳

^{۱۲۳} توفیق، ۱۳۸۳

خصوصی در اقتصاد و کاهش نقش دولت را دارد، ولی هرگز به‌طور جدی به‌آن نپرداخته و حاضر به‌باز کردن فضا برای گسترش حضور بخش خصوصی در اقتصاد نشده است. میزان مداخله دولت ایران در اقتصاد، به‌خصوص در دهه‌های اخیر، هیچ تناسبی با توانمندی‌های روزافزون بخش خصوصی کشور ندارد. میزان این مداخله از زمانی که ایران واردکننده ساده‌ترین ابزار تولید بوده تا امروز که ایران صادرکننده ماشین‌آلات و کالاهای صنعتی سرمایه‌ای و مصرفی است، تغییر چندانی نکرده است. نتیجه این عملکرد، عدم رشد درآمد سرانه ملی و کاهش قدرت خرید خانوار طی یک دوره ۳۰ ساله (۱۳۵۵ تا ۱۳۸۴) شده است. شواهد ناشی از تجربه جهانی در همه کشورهای صاحب برنامه اقتصادی با نظام اقتصادی مبتنی بر بازار مانند فرانسه، هندوستان، کره جنوبی... که یا برنامه‌ریزی ایران از آن‌ها الهام گرفته (فرانسه) یا برنامه‌ریزی آن‌ها از ایران الهام گرفته (کره جنوبی)، نشان از افول برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی دارد. این کشورها همگام با توانمند شدن بخش خصوصی، یا به‌کلی برنامه‌ریزی را رها کرده‌اند و فقط به‌برنامه‌های آمایش سرزمین و محافظت از محیط زیست توجه کرده‌اند، مثل فرانسه و کره جنوبی و یا به‌برنامه‌های ارشادی روی آورده‌اند مثل هندوستان.^{۱۳۴} شاید توجه به‌گفته ابولحسن ابتهاج، یکی از بنیانگذاران اصلی برنامه‌ریزی در ایران بتواند راهنمای مناسب برای سرانجام برنامه‌ریزی در ایران باشد که در روزنامه هerald تریبیون آمده: برنامه‌ریزی به‌عهده دولت است، اما دولت تنها شروع کننده فعالیت‌های نوین، موتور اصلی رشد، منشأ اصلی نوآوری و ایجاد شرکت‌های بزرگ ... خواهد بود.

به‌نظر می‌رسد یکی از راهکارهای قابل تصور برای برون‌رفت اقتصاد ایران از وضعیت موجود و گام زدن آن به‌سمت توسعه، آن است که دولت با سرعتی مناسب، مراحل توسعه‌آفرینی در اقتصاد را به‌پایان برساند. یعنی، گذر از برنامه‌ریزی متمرکز و رفتن به‌سمت تمرکززدایی و توسعه منطقه‌ای. به‌کلام دیگر، کاهش نقش‌آفرینی دولت در توسعه اقتصادی و هدایت و حمایت از عملکرد مطلوب توسعه‌آفرینی بخش خصوصی و کنترل آثار نامطلوب آن. یعنی، توجه به‌آمایش سرزمین و محافظت از محیط زیست. همچنین، دولت باید محیط کسب‌وکار را برای حضور هرچه بیشتر بخش خصوصی در گستره اقتصاد باز و فضای کسب‌وکار را برای افزایش تمایل بخش خصوصی برای حضور در عرصه‌های مختلف اقتصادی، شفاف و پایدار کند. باید بپذیریم که در حال حاضر بدیل مناسبی برای نظام بازار و مکانیسم قیمت جهت تخصیص کارا، مؤثر و بهینه منابع تولید در اقتصاد وجود ندارد. اما، ناگفته هویداست که همه کشورهای که نظام اقتصاد بازار را به‌عنوان نظام اقتصادی کارآمد، پذیرفته‌اند، قسمت‌هایی از عملکرد آن را با درجات متفاوت نمی‌پسندند و آن قسمت را تحت عنوان شکست بازار، با راهکارهای متفاوت و در حداقل ممکن، هدایت می‌کنند.

فصل دهم: راهکارهای توسعه اقتصادی در ایران

۱۰-۱- تفکر علمی

توسعه اقتصادی در درجه اول تابعی از رویکرد و طرز تلقی دولت و ملت از رشد و توسعه است. اگر این رویکرد مبتنی بر «تفکر علمی» و عقلانیت باشد، زمینه‌های توسعه اقتصادی مهیاست. تفکر علمی در هر جامعه‌ای ریشه در نظام‌های آموزشی و پژوهشی دارد. جست‌وجوگری، نقادی و اظهار نظر از موضع استقلال فکری را باید نخست در خانواده‌ها و سپس در دبستان‌ها به کودکان آموخت. سؤالاتی چون «به‌نظر شما» و پاسخ‌هایی چون «به‌نظر من» از نخستین ساختارهایی است که کودکان باید در «گفتن» فراگیرند. برخورد اندیشه‌ها در فضای احترام به‌اندیشه‌ها و دقت در ساختار منطقی استدلال‌ها از ارکان اصلی تفکر علمی است که باید حاکم بر نظام آموزشی و پرورشی باشد. توسعه اقتصادی صرفاً بر «علم» نیست، ریشه در «نوآوری علمی» دارد. رسیدن به‌مرزهای دانش شرط لازم و توسعه مرزهای دانش شرط کافی توسعه اقتصادی است. نوآوری‌های علمی نیز مستلزم رشد ابتکارات و خلاقیت‌های علمی است که ریشه آن در کودکان است. بنابراین، تحول اساسی در نظام آموزش و پرورش کشور از شرایط اصلی توسعه اقتصادی است. هر چند نقش حکومت‌ها و توسعه نهادهای دموکراسی را در ایجاد خلاقیت و ابتکار و استقلال فکری در نیروی کار و به‌ویژه در جوانان نباید فراموش کرد.

۱۰-۲- برنامه‌ریزی

توسعه اقتصادی نیازمند برنامه‌ریزی است. منظور از برنامه‌ریزی آن نیست که دولت برای بخش خصوصی تعیین تکلیف کند و مجموعه‌ای از فرامین و احکام صادر کند. بخش خصوصی به‌دنبال حداکثر کردن بازده سرمایه‌گذاری‌هاست و در هر فعالیتی که بازده مناسبی داشته باشد سرمایه‌گذاری خواهد کرد. پیش‌نیاز برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی آن است که در توسعه اقتصاد ملی رویکرد جهانی داشته باشیم و با تشخیص مزیت‌های نسبی اقتصاد ملی در بازارهای منطقه‌ای و جهانی و ارائه اطلاعات لازم به‌بخش خصوصی، این نکته را معلوم کنیم که منافع بلندمدت بخش خصوصی هنگامی تأمین می‌شود که سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌هایی باشد که مزیت نسبی اقتصاد کشور در آن‌هاست.

پس، نمی‌توان انتظار داشت که توسعه اقتصادی کشور بدون احراز جایگاهی مناسب در روابط اقتصادی بین‌المللی و بدون حضور در بازارهای منطقه‌ای و جهانی امکان‌پذیر باشد. از این رو، در تدوین راهبرد توسعه اقتصادی باید جایگاه اقتصاد کشور را در اقتصاد جهانی به‌دقت شناسایی کنیم و در مسیری گام برداریم که «مکملی» برای کشورهای پیشرفته صنعتی و «رقیبی» سرسخت برای کشورهای در حال توسعه باشیم، و این همه ممکن نیست مگر با توسعه سیاسی و استقرار روابط بین‌الملل مناسب در صحنه جهانی. لذا، برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی مبتنی بر سه محور است:

- ۱ نوسازی و توسعه روابط بین‌الملل در ابعاد سیاسی و مالی و تجاری.
- ۲ شناخت بخش‌هایی در اقتصاد کشور که با توسعه آن بتوان مکملی برای اقتصادهای پیشرفته صنعتی شد.
- ۳ شناخت حوزه‌هایی در اقتصاد کشور که با توسعه آن‌ها بتوان با تمام امکانات به‌رقابت با سایر کشورهای در حال توسعه پرداخت، به‌شرطی که سرمایه‌گذاری در آن حوزه‌ها زمینه‌ساز توسعه اقتصاد ملی باشد.

۳-۱۰- تکمیل اقتصادهای پیشرفته صنعتی

منظور از اینکه مکملی برای کشورهای صنعتی باشیم این است که «ما باید در بخش‌هایی قوی شویم که آنان چون پیشرفته‌اند ضرورتاً در آن قسمت‌ها ضعیف‌اند. اما آن نقاط کدامند؟»

۳-۱۰- کشاورزی پاک: امروزه، طبقات تحصیلکرده و مرفه در کشورهای صنعتی که نسبت به مسائل بهداشت تغذیه آگاهی دارند بشدت متقاضی محصولات کشاورزی پاکند، که اصطلاحاً به آن «محصولات ارگانیک» می‌گویند. با استفاده از روش‌های صنعتی و مهندسی ژنتیک، بذر بسیاری از محصولات کشاورزی را به‌اصطلاح چنان «اصلاح» می‌کنند که سرمازه و آفت زده نمی‌شود یا عمر آن‌ها چندین برابر می‌شود یا تولید آن‌ها در هکتار چندین برابر بیشتر از بذرهای طبیعی است.

اما متأسفانه، دیگر بسیاری از خواصی را که تولید همان محصولات به‌روش‌های طبیعی داراست، ندارند. در نتیجه، خانوارهایی که قدرت خرید بیشتری دارند، صرفاً متقاضی محصولاتی هستند که ژنتیکی نباشد، هر چند قیمت آن‌ها چندین برابر بیشتر باشد. متأسفانه، چند سالی است در کشور ما برخی از انواع این بذرهای ژنتیکی جای بذرهای طبیعی را گرفته است و نه تنها مردم ما از محصولات طبیعی و پاک محروم شده‌اند، بلکه بازارهای آینده بسیاری از محصولات کشاورزی را به‌کلی از دست داده‌ایم. زیرا، به‌موازات افزایش آگاهی‌ها و رعایت موازین بهداشتی، تقاضای محصولات کشاورزی ارگانیک در آینده بشدت رشد خواهد کرد. در آن زمان، به‌جای اینکه کشور ما صادرکننده محصولات کشاورزی ارگانیک باشد، چه بسا واردکننده آن محصولات خواهد بود. جالب توجه اینکه ولیعهد بریتانیا رهبری مبارزه با مهندسی ژنتیک را در کشاورزی یعنی محصول GM^{۱۲۵} را بر عهده گرفته است و این در حالی است که بسیاری از سیاستگذاران بخش کشاورزی در ایران افتخار می‌کنند که تولید محصولات GM را رشد می‌دهند، اما به‌این نکته توجه ندارند که تقاضای آینده طبقات مرفه و آگاه و تحصیلکرده فقط برای تولیدات طبیعی است. اعتراضات شدید مردم اروپا به‌تولید محصولات GM و هجوم آنان به‌مزارعی که مرکز تحقیقات و آزمایشگاه تولید این گونه محصولات است و حتی نابود کردن بسیاری از آن‌ها توسط طرفداران محیط زیست و کشاورزی پاک، انعکاس زیادی در کشور ما ندارد.

متأسفانه، مردم ما شاهد از دست رفتن کشاورزی پاک خود هستند و این در حالی است که یکی از قطب‌های توسعه اقتصادی در آینده، همین کشاورزی پاک است. البته، باید از صنعت و پیشرفت‌های صنعتی در کشاورزی استفاده کرد، اما صرفاً برای توسعه کشاورزی پاک. یعنی، با استفاده از دستاوردهای صنعتی به‌سمت کشاورزی ارگانیک و تولیدات پاک حرکت کنیم. همان‌طور که برای مثال هلند و اسپانیا و فرانسه برنامه‌ریزی کرده‌اند و سالیانه میلیاردها دلار بابت صادرات محصولات پاک کشاورزی به‌دست می‌آورند.

۲-۳-۱۰- بهره‌برداری از تنوع آب و هوایی، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم: محور دیگری که می‌تواند از

قطب‌های توسعه کشور باشد، بهره‌برداری مناسب از طبیعت زیبا و تنوع آب و هوایی کشور و فرهنگ‌ها و آداب و رسوم مختلف است. بهره‌برداری از این ویژگی‌ها فقط برای جذب درآمدهای ارزی از گردشگران خارجی نیست. تقویت روحیه گردشگری در مردم یکی از عوامل مهم توسعه اقتصادی است که نقش بسزایی در اصلاح توزیع درآمد بین شهر و روستا و بین شهرهای مختلف کشور دارد. توسعه صنعت حمل و نقل، هتلداری، توسعه صنایع بومی در مناطق مختلف کشور، توسعه شبکه بانکی برای تسهیل معاملات و نقل و انتقال وجوه و تأمین امنیت ملی از طریق همگرایی فرهنگ‌ها همگی از ثمرات افزایش جابه‌جایی کوتاه‌مدت جمعیتی در قالب گردشگری است. اما، نباید فراموش کرد که شرط لازم برای ثمربخشی این سیاست‌ها، حفظ محیط زیست است.

۳-۱۰- بهره‌برداری از تنوع طبیعی تولیدات: یکی از عوامل اصلی در توسعه اقتصادی، تنوع‌بخشی

به‌محصولات است. امروزه، در کشورهای پیشرفته به‌طرق مختلف سعی می‌کنند تنوع‌بخشی را به‌صورت‌های مصنوعی

توسعه دهند، در حالی که تنوع در تولیدات به‌طور طبیعی در کشور ما وجود دارد. برنامه‌ریزی برای به‌گردش درآوردن این همه محصولات متنوع در بازارهای بزرگ داخلی قطعاً از عوامل مؤثر در توسعه اقتصادی است.

۴-۳-۱۰- بهره‌برداری از میراث فرهنگی و سوابق تاریخی: محور دیگری که ما در آن بسیار قوی

هستیم و بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی و ثروتمند بشدت ضعیفند، میراث فرهنگی و سوابق تاریخی است. البته، نمی‌خواهیم فساد اخلاقی گردشگران فاسد را وارد کنیم، اما باید توجه داشت که انتقال ارز توسط گردشگران فرهنگی بسیار قابل ملاحظه است. فرهنگ ما نقطه قوت ماست و تاریخ ما، زیبایی‌های طبیعت ما، وسعت کشور ما و تنوع آب و هوای آن و به‌ویژه هنر ایرانی سرمایه‌ای بس عظیم برای صنعت گردشگری است.

۵-۳-۱۰- توسعه بخش خدمات: یکی دیگر از قطب‌های توسعه اقتصادی کشور ما، تولید خدمات با

کیفیت بالا برای عرضه به بازارهای داخلی و خارجی است. تولید خدمات نیازمند سرمایه‌گذاری‌های سنگین و فن‌آوری‌های پیشرفته نیست، زیرا قبل از هر چیز به‌استعداد و ظرفیت‌های فکری و خلاقیت نیروهای انسانی تکیه دارد و همه می‌دانیم که ایرانیان در این امور کم‌نظیرند. کشور ما می‌تواند در تولید و صدور خدمات در سه حوزه پیشرو باشد. خدمات علمی، خدمات اقتصادی و خدمات هنری.

با استفاده از انگیزه‌ها و ظرفیت‌های بسیار بالای علمی ایرانیان، می‌توان دانشگاه‌های شاخص در کشور ساخت و دانشجویانی را از حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی و بسیاری کشورهای دیگر جذب کرد تا علاوه بر کسب درآمدهای ارزی، موجبات توسعه و رشد علمی کشور نیز فراهم شود. کشور ما در صدور خدمات اقتصادی و تجاری نیز می‌تواند پیشرو باشد. تجار ایرانی سوابق بسیار خوبی در تاریخ تجارت در خاورمیانه و آسیا داشته‌اند. کافی است نهادهای لازم، به‌ویژه چهارچوب‌های حقوقی مناسب برای توسعه خدمات تجاری در کشور ایجاد شود، بقیه کار برعهده استعداد و خلاقیت تجار ایرانی است.

۴-۱۰- لوازم توسعه اقتصادی

همگرایی در تعریف صورت مسئله و مفاهیم پایه: لازم است ذهنیت سیاستگذاران و مدیران اقتصادی

بخش دولتی و خصوصی و کارشناسان را نسبت به تعریف صورت مسئله همسو کنیم. مفاهیمی چون دولت، بازار، عدم مداخله دولت و آزادسازی و خصوصی‌سازی را، به‌ویژه در مجامع کارشناسی باید به‌روشنی توضیح دهیم.

توسعه اقتصادی مسئله بسیار پیچیده‌ای است اما متأسفانه در کشور ما به‌مسئله بسیار ساده‌ای تبدیل شده است. به‌بیان دیگر، علت توسعه‌نیافتگی را دخالت دولت در امور اقتصادی می‌دانیم و راه حل آن را هم خصوصی‌سازی به‌همراه سرمایه‌گذاری خارجی می‌پنداریم. بدیهی است با چنین نگرشی ساده به‌مسئله‌ای به‌این پیچیدگی، نمی‌توان به توسعه اقتصادی دست یافت. البته بنا به‌ماهیت نظریه‌پردازی در اقتصاد، معمولاً همگرایی در سیاستگذاری‌های اقتصادی حاصل نمی‌شود اما در تعریف صورت مسئله و مفاهیم پایه باید اتفاق نظر داشت.

اعتماد عمومی به دولت و قوه قضائیه: لازمه رشد و توسعه اقتصادی آن است که دست‌اندرکاران امور

اقتصادی در بخش خصوصی نگران عدم امنیت اقتصادی نباشند و به‌صلاحیت‌های علمی و مدیریتی مسوولان کشور باور و به‌سلامت و امانت مدیران ارشد نظام اعتقاد داشته باشند و یقین کنند نهادهایی مستقل و آگاه بر عملکرد هیأت حاکمه نظارت کامل دارند و منافع ملی را به‌بهترین وجه حفظ می‌کنند.

تسهیل جریان امور از طریق منطقی کردن ضوابط و مقررات دولتی: یکی از شاخص‌های

توسعه‌نیافتگی، پیچیدگی امور در دستگاه‌های دولتی است که البته، زمینه‌ساز فسادهای مالی و اداری و نارضایتی عمومی نیز هست. شفاف‌سازی و ساده کردن ضوابط و مقررات سهم بسزایی در افزایش کارایی اقتصادی دارد که رشد و توسعه اقتصادی نتیجه آن است. لازم است برای عدم ضرورت حضور فیزیکی مردم در سازمان‌های دولتی، بانک‌ها و نظایر آن برنامه‌ریزی کرد و خدمت‌رسانی غیرحضور را توسعه داد.

اصلاح فرهنگ اقتصادی: فرهنگ اقتصادی در کشورهای صنعتی بر مبنای ارزش نهادن به کار بیشتر،

درآمد بیشتر و زندگانی غیرتجملی شکل گرفته است. تجمل‌گرایی و اسراف و مصرف‌زدگی در این کشورها مطلقاً

ارزشمند نیست. متأسفانه، رسانه‌ها به‌ویژه تلویزیون و برخی مسئولان بلندپایه کشور نقش مهمی در اشاعه اسراف و تجمل‌گرایی در ایران داشته‌اند.

اصلاحات فرهنگ فقط محدود به حوزه مصرف نیست، فرهنگ تولید نیز باید اصلاح شود. متأسفانه، وقتی صحبت از رشد اقتصادی می‌شود، توجهات به سرمایه، به‌ویژه سرمایه‌های خارجی معطوف می‌شود، در حالی که تولید تابعی از کار و سرمایه است. اگر روزهایی را که به بهانه‌های مختلف «تعطیل» اعلام می‌شود در نظر بگیریم و مجموع ساعات کاری را که بدین ترتیب از بخش‌های مختلف اقتصادی به‌ویژه از صنایع و خدمات خارج می‌شود به‌دقت محاسبه کنیم آنگاه فاجعه توسعه‌نیافتگی بهتر نمایان می‌شود. کشوری که برای توسعه اقتصادی باید بیشتر کار کند، دارای فرهنگی است که برای تعطیلات، یعنی کار نکردن ارزش بیشتری قائل است. نکته بعد اینکه باید فرهنگ اعتماد به‌نفس و خطرپذیری را در سرمایه‌گذاران جوان ایجاد کرد تا رقابت‌پذیری تقویت شود.

اقتدار دولت برای رشد و هدایت بخش خصوصی: از دیدگاه تاریخی در کشورهایی که بخش خصوصی موفق داشته‌اند، بخش دولتی همواره مقتدر و قانونمند و پاسخگو و نظارت‌پذیر بوده است. دولت باید از موضع قانونمندی به اصلاحات حقوقی بپردازد و با استقرار امنیت قضایی، زمینه‌های مناسبی را برای رشد بخش خصوصی فراهم کند و سپس، زمام امور را به بخش خصوصی بسپارد. بخش خصوصی نیز باید این واقعیت را درک کند که فقط در پناه دولتی قانونمند و مقتدر می‌تواند رشد کند.

اصلاح نهادهای پولی و مالی: نظام بانکی نقش اساسی در توزیع ثروت ایفا می‌کند. زیرا، اینکه اعتبارات به چه افرادی یا به چه بخش‌هایی و تحت چه ضوابطی اعطا می‌شود، در واقع ظرفیت‌های بالقوه رشد اقتصادی را در بخش‌های مختلف تغییر می‌دهد. علاوه بر این، باید تمهیداتی اندیشید که منافع افراد ایجاد کند که از طریق اصلاح رفتار خویش اعتبار بیشتری نزد بانک به‌دست آورند و به کمک بانک‌ها می‌توان فرهنگ اقتصادی را اصلاح کرد. همچنین، چون بانک نهادی است که در ابعاد گسترده‌ای با مردم ارتباط دارد، اصلاح نظام بانکی حتی در معنای ساده آن، یعنی احترام به مشتریان و منطقی کردن عملیات بانکی در شعبه‌ها و ساده سازی امور بانکی و نظایر آن می‌تواند نقش برجسته‌ای در اصلاح فرهنگ اقتصادی و عقلانی کردن رفتارهای اقتصادی و جلب اعتماد مردم به‌نظام اقتصادی کشور ایفا کند.

اصلاح نظام مالیاتی: نظام مالیاتی در کنار شبکه بانکی، سهم زیادی در اصلاح فرهنگ اقتصادی دارد. عدالت باید مبنای نظام مالیاتی باشد. اما نظام مالیاتی عادلانه را باید با قدرت اجرا کرد. با اصلاح نظام مالیاتی حتی می‌توان مشکل مسکن را به‌نحو قابل ملاحظه‌ای تخفیف داد. در کشورهای صنعتی، مالیات بر درآمدهای بادآورده مانند مالیات بر درآمد ناشی از افزایش قیمت مسکن، کاملاً معمول است. مابه‌التفاوت قیمت مسکن در دو معامله متوالی مشمول مالیات بر ثروت‌های بادآورده است که حتی ۴۵ درصد از آن را اخذ می‌کنند.

تأمین اجتماعی و ضرورت یارانه‌ها: این تصور که با حذف یارانه‌ها و تخصیص منابع بر اساس قیمت‌های بازار می‌توان به توسعه اقتصادی دست یافت، اساساً مبنای علمی ندارد. بقای نظام‌های سیاسی و اقتصادی به‌حمایت از قشرهای آسیب‌پذیر است. تعادل اقتصادی در بلندمدت به‌اقتدار سیاسی متکی است که چیزی جز تعلق آحاد جامعه به‌نظام نیست. این تعلق حاصل نمی‌شود مگر با اثبات این امر که نظام سیاسی قانونمند و حامی حقوق افراد و شرکت‌ها و در عین حال، تکیه‌گاهی برای قشرهای آسیب‌پذیر است. فراموش نکنیم که اتحادیه اروپا سالیانه بیش از ۹۰ میلیارد دلار فقط به تولیدکنندگان محصولات کشاورزی یارانه می‌دهد. البته اصلاح الگوی یارانه‌ها به‌ویژه برای بهینه‌سازی مصرف انرژی و برای تصحیح الگوی مصرف کاملاً ضروری است. اما پرداخت یارانه به‌قصد حمایت از قشرهای آسیب‌پذیر و ایجاد تعادل اجتماعی و سیاسی و فراهم کردن زمینه‌های توسعه نیروهای انسانی از اصول اساسی در مدیریت نظام‌های اقتصادی است.

توجه بیشتر به ماهیت طرح‌های سرمایه‌گذاری: کشورهایی همچون کشور ما باید در تدوین سیاست‌های سرمایه‌گذاری سعی کنند. حتی‌المقدور از پروژه‌های بسیار بزرگ با سرمایه‌بری و ارزش‌بری زیاد اجتناب

کنند. اگر پروژه‌های را اجرا کنیم که فن‌آوری‌های به‌کار رفته در آن‌ها را نتوان با تکیه بر توانایی‌های علمی و صنعتی کشور توسعه داد، به‌زودی آن پروژه‌ها به‌مرحله زیان‌دهی خواهند رسید. رشد فن‌آوری موجب افزایش کارایی و کاهش هزینه‌هاست. لذا، کشورهایی که قادرند آن فن‌آوری‌ها را توسعه دهند، در رقابت از ما پیشی می‌گیرند و لذا زیان‌دهی سرمایه‌گذاری‌های انجام شده شروع خواهد شد. از این رو، بهتر است در حوزه‌هایی سرمایه‌گذاری کنیم که فن‌آوری متوسط دارد، به‌شرط آنکه توسعه آن فن‌آوری‌ها در توان علمی و صنعتی کشور باشد.

دموکراسی و توسعه اقتصادی: از دیدگاه اقتصادی تأثیر نوع حکومت بر روند توسعه را باید با توجه به معیار عقلانی بودن الگوهای تخصیص منابع جست‌وجو کرد. تأثیر حکومت‌های دموکراتیک بر رشد اقتصادی آن است که ائتلاف منابع را به‌حداقل می‌رسانند و تخصیص منابع انسانی و مادی را بهینه می‌کنند. زیرا، نهادهای ملی و مستقل به‌راحتی می‌توانند عملکرد دستگاه‌های دولتی را زیر نظر داشته باشند و آن‌ها را از افراط و تفریط در تخصیص منابع دور کنند. دموکراسی به‌معنای صحیح آن تنها راه ممکن برای افزایش کارایی دولت است. زیرا، چه بسا پروژه‌های عظیم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که دولت بدون ملاحظه منافع بلندمدت ملی و صرفاً با توجه به ملاحظات کوتاه‌مدت در اولویت قرار می‌دهد. فقط با پاسخگویی واقعی دولت و وجود نهادهای نظارتی مستقل (که هر دو از لوازم دموکراسی است) می‌توان سرمایه‌گذاری‌ها و عملکرد دولت‌ها را در راستای منافع ملی هدایت کرد.

منابع

- ۱ ابراهیم. حسینی نسب و رضا غوچی، تجارت خارجی و رشد بهره‌وری در صنایع کارخانه ای ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، شماره اول ۱۳۸۶.
- ۲ احمدی. حسین، برنامه‌ریزی استراتژیک و کاربرد آن، تهران: کانون فرهنگی انتشارات سایه‌نما، ۱۳۷۷.
- ۳ استیفن پی. رابینز، و سنزو، دیویدای، مبانی مدیریت، ترجمه محمد. اعرابی، محمدعلی. حمیدرفیعی و بهروز. اسراری ارشاد، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۴ جان. ام. برایسون، برنامه‌ریزی استراتژیک برای سازمانهای دولتی و غیرانتفاعی، ترجمه: عباس منوریان. تهران مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۸۱.
- ۵ جرالد ام. مایر و دادلی. سیرز، پیشگامان توسعه، ترجمه: علی اصغر هدایتی و علی یاسری، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۶۸.
- ۶ جرالد. میر، مباحث اساسی اقتصاد توسعه، ترجمه: غلام‌رضا آزاد ارمکی، تهران، نی، ۱۳۷۸.
- ۷ جورج. ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۸ حسین. پیراسته و فرزاد. کریمی، ارزیابی و تحلیل تأثیرات متقابل بهره‌وری نیروی انسانی، هزینه‌های تولید و صادرات کالاهای صنعتی در ایران، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۶۳، سال ۱۳۸۳.
- ۹ دایانا. هانت، نظریات اقتصاد توسعه، ترجمه: غلام‌رضا آزاد ارمکی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۰ دویویی. گزایوه، فرهنگ و توسعه، ترجمه: فاطمه. فراهانی و عبدالحمید. زرین قلم، تهران، انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۷۴.
- ۱۱ دیوید. کلمن و فورد. نیکسون، اقتصادشناسی توسعه نیافتگی، ترجمه: غلام‌رضا آزاد (ارمکی)، تهران: مؤسسه انتشاراتی و فرهنگی وثقی، ۱۳۷۸.
- ۱۲ سعید. فراهانی فرد، توسعه پایدار بر محور عدالت، فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
- ۱۳ سید کمیل. طیبی و شیرین اربابیان، آثار بلندمدت و کوتاه مدت آموزش عالی بر عرضه صادرات صنعتی در ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۱۶، ۱۳۸۲.
- ۱۴ سیمون. کوزنتس، رشد نوین اقتصادی، مرتضی قره‌باغیان، تهران، رسا، ۱۳۷۲.
- ۱۵ عبدالله. جیروند، توسعه اقتصادی، انتشارات مولوی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۶ عبدالله. حسینی و وحید بزرگی، مطالعه محیط اقتصاد کلان بین‌الملل کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، بررسی‌های بازرگانی، شماره ۱۶، ۱۳۸۴.
- ۱۷ علی. رضائیان، مبانی سازمان و مدیریت، تهران سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها سمت، ۱۳۸۰.
- ۱۸ علیرضا. فرهادی، بررسی آثار تجارت خارجی بر رشد اقتصادی ایران، مجله برنامه و بودجه، شماره ۸۴، ۱۳۸۴.
- ۱۹ کیت. گریفین، راهبردهای توسعه اقتصادی، ترجمه: حسین. راغفر و محمد حسین‌هاشمی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- ۲۰ مایکل. تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه: غلامعلی فرجادی، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۹.
- ۲۱ محمد جمال. خلیلیان اشکذری، فرهنگ اسلامی و توسعه اقتصادی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱.
- ۲۲ محمد قلی. یوسفی، استراتژی‌های رشد و توسعه اقتصادی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸.
- ۲۳ محمد. ستاری فر، درآمدی بر سرمایه و توسعه، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۴.
- ۲۴ محمدرضا حمیدی‌زاده، برنامه‌ریزی استراتژیک و بلندمدت، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
- ۲۵ محمدعلی. مرادی، و مریم مهدی زاده. تجارت خارجی و رشد اقتصادی در ایران، فصلنامه اقتصاد و تجارت نوین، شماره ۳، ۱۳۸۴.
- ۲۶ محمود. متوسلی، خصوصی‌سازی با ترکیب مطلوب دولت و بازار، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۳.
- ۲۷ محمود. متوسلی، توسعه اقتصادی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۲.
- ۲۸ مرتضی. قره‌باغیان، اقتصاد رشد و توسعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.
- ۲۹ مصطفی. سلیمی فر، اقتصاد توسعه، تهران: انتشارات موحد، ۱۳۸۲.
- ۳۰ مهدی. تقوی و حسین محمدی، تأثیر سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی در ایران، پژوهشنامه اقتصادی، شماره ۲۵، ۱۳۸۴.
- ۳۱ ناصر. جهانپیان، بنیادهای توسعه اقتصادی عادلانه در اسلام، فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

- ۳۲ یگانه. موسوی جهرمی، توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۹
- ۳۳ یوسف. حسن پور و سیف‌الله صادقی، چهارچوبی پیشنهادی جهت تقویت مبادلات تجاری ایران با کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، پژوهشنامه بازرگانی، شماره ۳۵، ۱۳۸۴.
- ۳۴ یوسف. نراقی، توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۲.
- 35 Badinger.H and G. Tondl.(2002). "*Trade, Human Capital and Innovation*". IEF Working Paper.No.42.
- 36 Edwards.S.(1989). "*Openness Outward-Orientation, Trade Liberalization and Economic Performance in Developing Countries*". NBER Working Paper. 2908.
- 37 Edwards. S.(1989) "*Openness, Productivity and Growth: What Do We Really Know?*". The Economic Journal. No.108.
- 38 Grossman . G. and E. Helpman.(1991). "*Innovation Growth In The Global Economy*". Cambridge, Massachusetts and London, MIT Press.
- 39 Isaksson. A. (2002)" *The Importance of Human capital for the Trade-Growth Link* ".Statistics and Information Networks Branch of UNIDO.
- 40 Miller. S. M and M. P. Upadhyay.(2000)."*The Effects of Openness .Trade Orientation. and Human Capital on Total Factor Productivity* ".Journal of Development Economics.
- 41 Soderbom. M and F. Teal. (2003)."*Trade and Human Capital as Determinant of Growth*". Department of Economics , University of Oxford.
- 42 Temple.J. (2002)."*A Positive Effect of Human Capital on Growth* ".Economics letters.